





Al-Masani

1851

Al-Masani

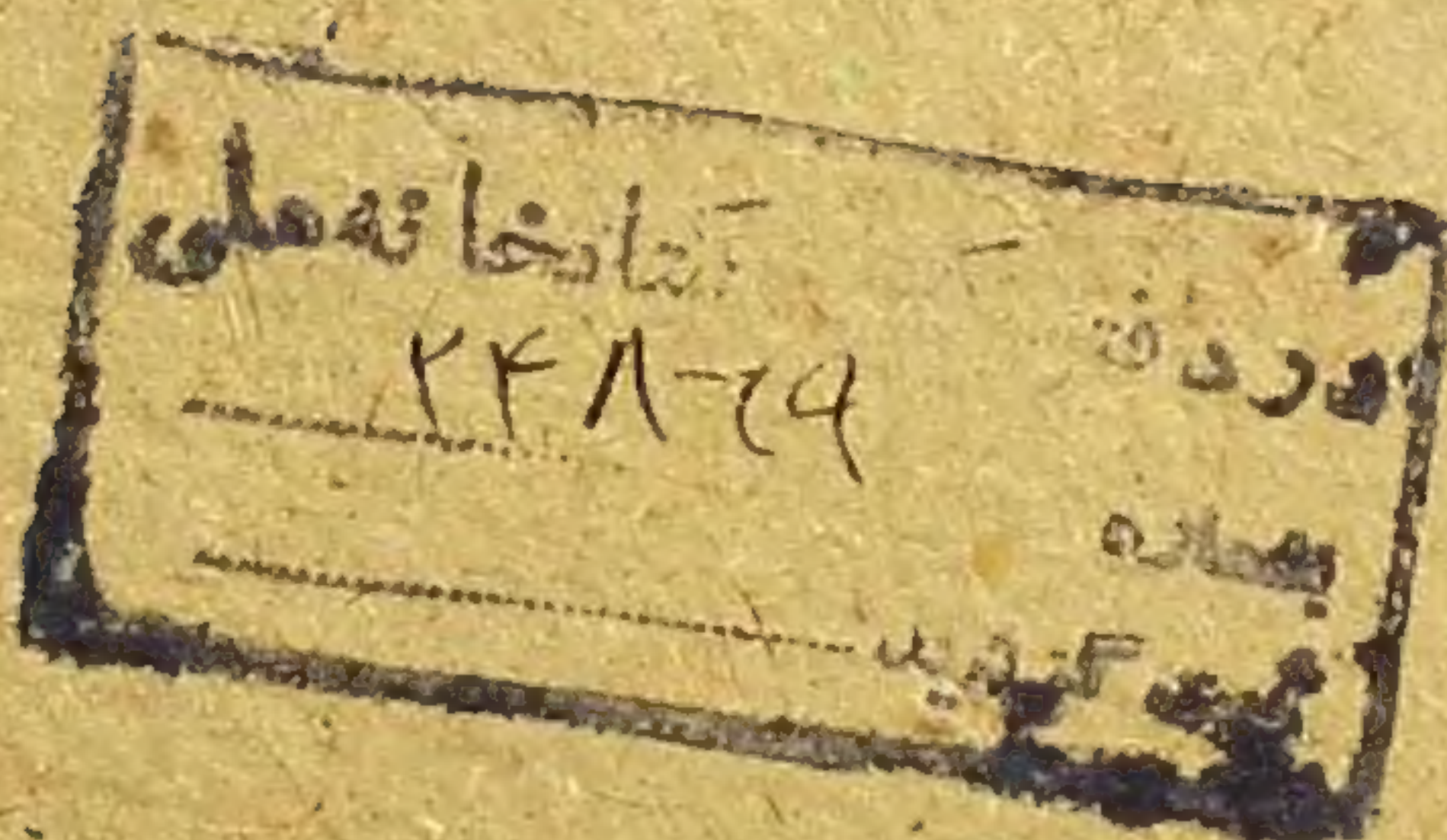
Al-Masani

1851

Al-Masani



کتابخانه مولانا صاحب





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وکار مرد از امطیع منشی کاشانی طبع

المیریت صوبه قندهار اخذنیار حاصل دے۔ چہ  
د حکومت د طریقے میسر لہ اوکری۔



اندر اول از این کتب که در این  
در محافل و در این کتب که در این  
محل چنانست که از این کتب که در این  
فی الشیخین و فی الشیخین و فی الشیخین  
شد و در این کتب که در این

[illegible]







فصل بدانکه مرکب غیر مفید است که چون قائل بر آن سکوت کند مع  
را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر قسم است اول مرکب اضافی  
چون غلام زید جزو اول را مضاف گویند و جزو دوم را مضاف الیه و  
مضاف الیه همیشه مجرور باشد و دوم مرکب تثنی و او است که دو اسم را یکی  
کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی باشد چون احدى عشر تا تسعة عشر که در اصل  
احدى عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند  
و هر دو جزو تثنی باشد مفتح الا شاع عشر که جزو اول معرفت است و اسم مرکب منع  
صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی نباشد  
چون تعلبات و حضرت که جزو اول تثنی باشد مفتح بر مذهب اکثر علماء و دوم  
معرب بدانکه مرکب غیر مفید است و جمله باشد چون غلام زید قائم و عیدی  
احدى عشر و هما و جبار تعلبات فصل بدانکه هیچ کس از دو کلمه نباشد لفظاً  
چون ضرب زید و زید قائم یا تقدیر چون اضرب کانت در و ستر است  
و ازین بیشتر و بیشتر احدی نیست بدانکه چون کلمات جمله بسیار باشند  
و فعل حرف را با یکدیگر تمیز باید کردن نظر نمودن که معرفت است یا معنی و است  
یا معمول باید دانستن که تعلق کلمات با یکدیگر چگونه است تا مسند و مندر است

فصل بدانکه مرکب غیر مفید است که چون قائل بر آن سکوت کند مع  
را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر قسم است اول مرکب اضافی  
چون غلام زید جزو اول را مضاف گویند و جزو دوم را مضاف الیه و  
مضاف الیه همیشه مجرور باشد و دوم مرکب تثنی و او است که دو اسم را یکی  
کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی باشد چون احدى عشر تا تسعة عشر که در اصل  
احدى عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند  
و هر دو جزو تثنی باشد مفتح الا شاع عشر که جزو اول معرفت است و اسم مرکب منع  
صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی نباشد  
چون تعلبات و حضرت که جزو اول تثنی باشد مفتح بر مذهب اکثر علماء و دوم  
معرب بدانکه مرکب غیر مفید است و جمله باشد چون غلام زید قائم و عیدی  
احدى عشر و هما و جبار تعلبات فصل بدانکه هیچ کس از دو کلمه نباشد لفظاً  
چون ضرب زید و زید قائم یا تقدیر چون اضرب کانت در و ستر است  
و ازین بیشتر و بیشتر احدی نیست بدانکه چون کلمات جمله بسیار باشند  
و فعل حرف را با یکدیگر تمیز باید کردن نظر نمودن که معرفت است یا معنی و است  
یا معمول باید دانستن که تعلق کلمات با یکدیگر چگونه است تا مسند و مندر است

ابتدا لکه آباء  
حصه بنی آدم

فصل بدانکه مرکب غیر مفید است که چون قائل بر آن سکوت کند مع  
را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر قسم است اول مرکب اضافی  
چون غلام زید جزو اول را مضاف گویند و جزو دوم را مضاف الیه و  
مضاف الیه همیشه مجرور باشد و دوم مرکب تثنی و او است که دو اسم را یکی  
کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی باشد چون احدى عشر تا تسعة عشر که در اصل  
احدى عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند  
و هر دو جزو تثنی باشد مفتح الا شاع عشر که جزو اول معرفت است و اسم مرکب منع  
صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی نباشد  
چون تعلبات و حضرت که جزو اول تثنی باشد مفتح بر مذهب اکثر علماء و دوم  
معرب بدانکه مرکب غیر مفید است و جمله باشد چون غلام زید قائم و عیدی  
احدى عشر و هما و جبار تعلبات فصل بدانکه هیچ کس از دو کلمه نباشد لفظاً  
چون ضرب زید و زید قائم یا تقدیر چون اضرب کانت در و ستر است  
و ازین بیشتر و بیشتر احدی نیست بدانکه چون کلمات جمله بسیار باشند  
و فعل حرف را با یکدیگر تمیز باید کردن نظر نمودن که معرفت است یا معنی و است  
یا معمول باید دانستن که تعلق کلمات با یکدیگر چگونه است تا مسند و مندر است











[illegible][illegible]



و نکره معرفه آنست که موضوع باشد برای چیزی معین آن برهفت نوع است  
 اول ضمیرات دوم اعلام چون یزد و عمر و سوم اسماء اشارات  
 چهارم اسماء موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند پنجم معرفه به هذا  
 چون یا رجل ششم معرفه بالغت و لام چون الرجل هفتم مضاف به یکی  
 از اینها چون علامه و غلام زید و غلام هذا و غلام الذی عندی و غلام  
 الرجل و نکره آنست که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل  
 و قریب بدانکه اسم بر دو صنف است مذکر و مؤنث آنست که در و علا  
 تانیش نباشد چون رجل و مؤنث آنست که در و علامت تانیش  
 باشد چون امرأة و علامت تانیش چهارست تا چون طلحه و الف مقصوده  
 چون بنی امیه و ده چون همراه قباوی مقدره چون ارض که در اصل  
 از عینه بوده است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر اسم را باصل خود برودین  
 را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است حقیقی و لفظی حقیقی  
 آنست که بازای او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که بازای رجل  
 است و ناقه که بازای او جمل است و لفظی آنست که بازای او حیوانی مذکر نباشد  
 چون طلحه و قوه بدانکه اسم بر سه صنف است واحد شئی و مجموع و احد  
 است

و نکره معرفه آنست که موضوع باشد برای چیزی معین آن برهفت نوع است  
 اول ضمیرات دوم اعلام چون یزد و عمر و سوم اسماء اشارات  
 چهارم اسماء موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند پنجم معرفه به هذا  
 چون یا رجل ششم معرفه بالغت و لام چون الرجل هفتم مضاف به یکی  
 از اینها چون علامه و غلام زید و غلام هذا و غلام الذی عندی و غلام  
 الرجل و نکره آنست که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل  
 و قریب بدانکه اسم بر دو صنف است مذکر و مؤنث آنست که در و علا  
 تانیش نباشد چون رجل و مؤنث آنست که در و علامت تانیش  
 باشد چون امرأة و علامت تانیش چهارست تا چون طلحه و الف مقصوده  
 چون بنی امیه و ده چون همراه قباوی مقدره چون ارض که در اصل  
 از عینه بوده است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر اسم را باصل خود برودین  
 را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است حقیقی و لفظی حقیقی  
 آنست که بازای او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که بازای رجل  
 است و ناقه که بازای او جمل است و لفظی آنست که بازای او حیوانی مذکر نباشد  
 چون طلحه و قوه بدانکه اسم بر سه صنف است واحد شئی و مجموع و احد  
 است

مذکر

و نکره معرفه آنست که موضوع باشد برای چیزی معین آن برهفت نوع است  
 اول ضمیرات دوم اعلام چون یزد و عمر و سوم اسماء اشارات  
 چهارم اسماء موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند پنجم معرفه به هذا  
 چون یا رجل ششم معرفه بالغت و لام چون الرجل هفتم مضاف به یکی  
 از اینها چون علامه و غلام زید و غلام هذا و غلام الذی عندی و غلام  
 الرجل و نکره آنست که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل  
 و قریب بدانکه اسم بر دو صنف است مذکر و مؤنث آنست که در و علا  
 تانیش نباشد چون رجل و مؤنث آنست که در و علامت تانیش  
 باشد چون امرأة و علامت تانیش چهارست تا چون طلحه و الف مقصوده  
 چون بنی امیه و ده چون همراه قباوی مقدره چون ارض که در اصل  
 از عینه بوده است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر اسم را باصل خود برودین  
 را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است حقیقی و لفظی حقیقی  
 آنست که بازای او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که بازای رجل  
 است و ناقه که بازای او جمل است و لفظی آنست که بازای او حیوانی مذکر نباشد  
 چون طلحه و قوه بدانکه اسم بر سه صنف است واحد شئی و مجموع و احد  
 است







































بَرِّ یا از مساحت چون <sup>سما</sup> سمار قد و احوال <sup>سحا</sup> سحابا مفعول است که فاعل <sup>مفعول</sup>  
 واقعه شود چون ضرب زید <sup>عمر</sup> عمر ابدانکه اینهمه مفعولات بعد از تمامی جمله باشند  
 و جمله الفعل و فاعل تمام شود و بدین سبب گویند که <sup>المنصوب</sup> المنصوب <sup>فصل</sup> فصل بر یک  
 فاعل برد و قسمت منظر چون ضرب زید و مضمربا ز چون ضربت مضمرب  
 مستتر یعنی پوشیده چون زید ضرب که فاعل ضرب هو است در ضرب مستتر  
 بدانکه چون فاعل مؤنث حقیقی باشد یا ضمیر مؤنث علامت تانیث در فعل  
 لازم باشد چون قامت دهند و دهند قامت ای هی و در منظر مؤنث  
 غیر حقیقی و در منظر جمع <sup>کثیر</sup> کثیر و در <sup>واحد</sup> واحد و یا باشد چون طلعت الشمس و طلعت الشمس  
 قال الرجال و قالت الرجال قسم دوم مجهول بدانکه فعل مجهول <sup>مجهول</sup>  
 فاعل مفعول به را بر مع کند و باقی را منصوب چون ضربت یوم الجمعة  
 امام الامر ضربت یزیدانی <sup>دائرة</sup> دائرة و تادیبا و انشیه و فعل مجهول فاعل عالم  
 یسیم فاعله گویند امر فاعل مفعول عالم یسیم فاعله گویند فصل بر آنکه فعل  
 متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضربت یزید و <sup>مفعول</sup>  
 دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و یا باشد چون عطی  
 و آنچه در معنی و یا باشد چون عطیت زید و در نهما و اینجا عطیت زید و اینها

اگر چه جمع سال هر یک  
 یکین را می باشد  
 گوئی چون جمع باشد  
 و چون سال هر یک  
 چه باشد آورده شد  
 قدری است از این  
 که در این  
 است از این

جمعی  
مفتول  
بازداشت

ای هر یک که متعدی بود  
فعلش شود و از افعال  
قلب باشد چون  
دست زد  
شد زید بر در حبه پی  
امیر زدی سخت و خانه و  
برای تحلیل ادب بحباب  
شرح



سؤم متعدی بد و مفعول که اقتضای بر یک مفعول روان باشد و این  
 در افعال قلم بست چون عَلِمْتُ وَطَنْتُ حَسِبْتُ وَخَلْتُ وَزَعَمْتُ وَ  
 وَصَرْتُ چون عَلِمْتُ زیداً فاضلاً وَطَنْتُ زیداً عالماً چهارم متعدی  
 مفعول چون عَلِمْتُ وَارِی وَاَبْنَاءُ وَاخْبَرُ وَخَبَرُ وَاَوْحَدْتُ چون عَلِمْتُ  
 زیداً عَمراً فاضلاً بدانکه نیمه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب  
 عَلِمْتُ و مفعول سوم در باب عَلِمْتُ و مفعول اول مفعول معه ابجاف  
 نتوانند نهاد و دیگر بار شاید در باب اعطیت مفعول اول مفعول  
 مالم نسیم فاعله لائق تر باشد از مفعول و فصل پنجم آنکه افعال ناقصه  
 هفده اند کَانَ صَارَ وَظَلَّ وَاَبَاتُ وَاَصْبَحَ وَاَضْحَى وَاَمْسَى وَاَعَادَ وَاَضَى و  
 وَاَعْدَا وَاَرَلَّ وَاَمَّا زَالَ وَاَمَّا انْفَكَّ وَاَبْرَحَ وَاَقْفَى وَاَدَامَ وَاَمْسَرَ افعال  
 بفاعل تنها تمام نشوند و محتاج باشند بچیزی بدین سبب اینها را ناقصه  
 گویند و در جمله اسمیه وند و مستزایه ابر رفع کنند و مستزایه نصب کن  
 زید قائماً و مفعول را اسم کان گویند و منصوب خبر کان باقی را برین قیاس  
 کن بدانکه بعضی ازین افعال بعضی احوال بفاعل تنها تمام شوند چون کَانَ  
 مَطَرٌ شَدَّ بَارَانٌ معنی خصل و او را کان نامه گویند و کان زائده نیز باشد

این کلام در دو صورت است یکی در صورتی که مفعول به در اول باشد و یکی در صورتی که مفعول به در آخر باشد  
 در صورتی که مفعول به در اول باشد مثل عَلِمْتُ زیداً فاضلاً و در صورتی که مفعول به در آخر باشد مثل عَلِمْتُ فاضلاً زیداً  
 در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد مثل عَلِمْتُ زیداً عَمراً فاضلاً و در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد  
 در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد مثل عَلِمْتُ زیداً عَمراً فاضلاً و در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد

این کلام در دو صورت است یکی در صورتی که مفعول به در اول باشد و یکی در صورتی که مفعول به در آخر باشد  
 در صورتی که مفعول به در اول باشد مثل عَلِمْتُ زیداً فاضلاً و در صورتی که مفعول به در آخر باشد مثل عَلِمْتُ فاضلاً زیداً  
 در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد مثل عَلِمْتُ زیداً عَمراً فاضلاً و در صورتی که مفعول به در اول باشد و مفعول دوم در آخر باشد



فصل بنامه افعال مقاربه چارست عسی کا و و گرت و او شک و این افعال  
 در جمله سیمیه و ند چون کان اسم را بر فع کنند و خبر انصب الا انکه خبر اینها  
 مضارع باشد با آن چون عسی زید ان یخرج یا ان چون عسی زید یخرج  
 و شاید که فعل مضارع با ان فاعل عسی باشد و اینجا بجز میقتد چون عسی ان  
 یخرج زید در محل فعل معنی مصدر فصل بنامه افعال مع و دم چهارست نعم  
 و جذا برای مع و یس و ساء بر آدم و هر چه با فاعل باشد از مخصوصین بالمدح  
 یا مخصوص بالذم گویند شرط آنست که فاعل مع و یس باشد چون نعم الرجل زید  
 یا مضاف بسو بلام چون نعم صاحب القوم زید یا ضمیر مستتر مبنی بر مضاف  
 چون نعم رجلاً زید فاعل نعم هو است مستتر در نعم و رجلاً منصوبت بر تمیز زید که  
 هو مبهم است و جذا از یذ حبت فعل محست و ذ فاعل و وزید مخصوص بالمدح و  
 همچنین بنس الرجل زید و ساء الرجل عمر و فصل بنامه افعال تعجب و صیغه  
 هر مصدر ثلثی مجرد باشد اول ما فعله چون احسن زید اچه نیکوست زید  
 ای شیء احسن زید اما معنی ای شیء است در محل فعل با ابتدا احسن در محل  
 رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو است و مستتر وزید مفعول به دوم فعل به  
 احسن زید احسن صیغه امرست معنی خبر تقدیرش احسن زید ای زید احسن

که این قول نویسنده من چو شمع استی زیرا که از بدیع مستش گوینا و اوقات بود پس بر سبیل تعجب بپرسید که  
چند چاره را میگوید و مصنف رحمه الله همین غیب را بسبب قوت او اختیار کرده  
و همچنین پس از آنکه  
مخصوص بالمدح و المذموبانند  
باشد یا خبر خبری یکدیگر  
بود این را در دو مقام بود  
فصل ششم در احوال و تئین و جمع  
و تفرق و تائین چون نعم العین  
و نعم العیان از زمان و علی  
القیام و لگام باشد که مخصوص  
باین است که این مقام و تئین و تفرق  
فصل هفتم در احوال و تئین و جمع  
و تفرق و تائین چون نعم العین  
و نعم العیان از زمان و علی  
القیام و لگام باشد که مخصوص  
باین است که این مقام و تئین و تفرق  
فصل هشتم در احوال و تئین و جمع  
و تفرق و تائین چون نعم العین  
و نعم العیان از زمان و علی  
القیام و لگام باشد که مخصوص  
باین است که این مقام و تئین و تفرق











مجلسه اگر چه مجید است لیکن در مختصر نیز غلامه این ولایت صورت نه بند و در اش



















[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

شاست کلام بر این  
 در جانی بر این قلم ابوه  
 ابوه که صفت حق  
 و کلام صادق نیست زیرا که این نسبت  
 بالذات نیست بلکه تقصود بالذات نسبت  
 بسوی درستی و نسبت قیام  
 آمدن بسوی درستی  
 چه در واقع است  
 که ما بین آن مشابهت دارد و چون  
 و متی که ما بین اصل مشابهت دارد و چون  
 باشد یاد بگیر چون بود و در قلم  
 و یاد دهم و بگویم که عند التعداد  
 رفعت ما عده گویند از آنکه در قلم  
 کلام مستعمل



ساخته شده است و اینها را میگویند  
 ساخته شده است و اینها را میگویند  
 ساخته شده است و اینها را میگویند

حروف العطف و مستقره و البدل و عطف البيان و مبتنی المضمرات و  
 اسماء الإشارة و الموصولات و الکنایات و اسماء الافعال و اسماء الآ  
 و بعض الظروف ایضاً الاسم علی قسمین مشتق و جامد فامشتق اسم الفاعل  
 و اسم المفعول و الصفة المشبهة و اسم التقصیل و اسم الزمان و اسم المكان و اسم  
 الآلة و الجاد ما سواه کالمصدر و غیره و الفعل ماضی و مضارع و الامر باللام و  
 بما وشی فالماضی الامر باللام مبنيان و ماضوا بهما مترکب ثم المضارع یترکب  
 اذا تجرد عن الناصب الجازم و یتصّب بالناصب ینجزم بالجازم و یجوز  
 ذکر الناصب الجازم فی بحث الحروف و اما الامر باللام و التثنی فینجزمان ابتداء  
 ثم علم ان الفعل لازم و متعد فاللزام بالایقتضی مفعولاً به مثل جار و وقت و  
 و المتعدي بالیقتضی هو علی ثلثة انواع متعدي مفعول به واحد کضرب و  
 متعدي مفعولین مثل علم و عطي و متعدي ثلثة مفاعیل نحو علم و الحروف  
 منه حروف عاملة و منه حروف غیر عاملة فالعاملة الجوار و هی سبعة عشر  
 الباء و التاء و الکان و الواو و یر و منذ و خلا و عدا و رب و حاشا  
 و من و عن و علی و حتی و فی و الی و النواصب للفعل المضارع و هی اربعة  
 ان و لن و کي و اذن و الجوازم للمضارع و هی خمسة ان و لم و لما و

نحو دار و من و علی و حتی و فی و الی و النواصب  
 ان و لن و کي و اذن و الجوازم للمضارع و هی خمسة  
 ان و لم و لما و

ان و لن و کي و اذن و الجوازم للمضارع و هی خمسة  
 ان و لم و لما و















الفعل والوصف والعمل والجملة والتركيب صنعة منتهى اجتماع والالف  
 والنون الزمان وعلم ان اعراب اربعة اشياء يجمع اعراب الاول في  
 كجاري زيد العاقل اعطف نحو جاني زيدا وعمرو والتاكيد نحو قام القوم كلمهم  
 والبديل نحو قام زيد عاكسا للتطابق بين الصفة والموصوف شرط في التعريف  
 والتذكير والتذكير التام في الالف والواو والهمزة والجمع معرفة اسم العلم والضمير الالف  
 واما في الالف اللام واما اصيقت الى هذه الاربعة والتكثرة بالفتح على كل اربعة  
 كرجل امراة المذكر ما تجتمع الالف المقصورة والمهذبة الزاوية في التاء  
 التي تصير في الوقف باء والموت مافية احد منها و علم ان اصل الالف بالحر  
 واما اعراب التثنية والجمع السلامة فبالحروف التثنية رفعا بالالف والنون نحو  
 جاني الزيدان ونصبا وجرأ بالياء نحو رايت الزيدين ومررت بالزيدين والجمع رفعا  
 بالواو والنون نحو جاني الزيدون ونصبا وجرأ بالياء وكسرا قبل الياء نحو رايتهم  
 ومررت بالزيدين ونون التثنية والجمع مكسورة ومفتوحة وكلتا هما سقاطان  
 عن الاضافة نحو علماك ونحوك اعراب ستة الاسماءضافة الى غير الالف  
 بالحروف بالواو رفعا وبالياء جرأ وبالالف نصبا وهي ابوك واخوك وحموك ونحوك  
 وذكرك وذكورك تقول جاني ابوك رايت اباك ومررت بابيك وكذا البوا

في الالف والنون الزمان وعلم ان اعراب اربعة اشياء يجمع اعراب الاول في كجاري زيد العاقل اعطف نحو جاني زيدا وعمرو والتاكيد نحو قام القوم كلمهم والبديل نحو قام زيد عاكسا للتطابق بين الصفة والموصوف شرط في التعريف والتذكير والتذكير التام في الالف والواو والهمزة والجمع معرفة اسم العلم والضمير الالف واما في الالف اللام واما اصيقت الى هذه الاربعة والتكثرة بالفتح على كل اربعة كرجل امراة المذكر ما تجتمع الالف المقصورة والمهذبة الزاوية في التاء التي تصير في الوقف باء والموت مافية احد منها و علم ان اصل الالف بالحر واما اعراب التثنية والجمع السلامة فبالحروف التثنية رفعا بالالف والنون نحو جاني الزيدان ونصبا وجرأ بالياء نحو رايت الزيدين ومررت بالزيدين والجمع رفعا بالواو والنون نحو جاني الزيدون ونصبا وجرأ بالياء وكسرا قبل الياء نحو رايتهم ومررت بالزيدين ونون التثنية والجمع مكسورة ومفتوحة وكلتا هما سقاطان عن الاضافة نحو علماك ونحوك اعراب ستة الاسماءضافة الى غير الالف بالحروف بالواو رفعا وبالياء جرأ وبالالف نصبا وهي ابوك واخوك وحموك ونحوك وذكرك وذكورك تقول جاني ابوك رايت اباك ومررت بابيك وكذا البوا











کنند بذرات غیر معین مانند  
نمک و آن بهیشت  
که ذرات کند بذرات  
معین مانند و عموماً  
این را گویند که ذرات  
از جامه را در ایشان







[illegible][illegible]











۴۱  
 این کلام در بیان کذب است و در بیان کذب و انشایه است که قابلش اصداق  
 و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق

خراج مطابق باشد صدادورنه کاذب و انشایه است که قابلش اصداق  
 و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق  
 یعنی اگر جز و اولش اسم باشد اسمیه است چون یزید قائم و اگر فعل باشد فعلیه است چون قائم  
 زید چون حرف است باشد مستند الیه انداز مثل زید ان یزید قائم حرف است اعتباری  
 نیست چه اول قائم مقام دعوی فعلیه باشد و ثانی اسمیه ظرفیه آنکه جز و اولش مضاف باشد  
 جار مجرور هم در آن خلاص است و آخر و اسم مرفوع چون یزید و فی الدار زید عند وفی الدار  
 ظرفست زید مرفوع بنابر علایت نزد بخش زیرا که عمل ظرف مشروط باعماد نیست و  
 گفته که رفع اسم بعد ظرف مجرور بنابر علایت صحیح نیست بلکه بنابر ابتدای عنی عند وفی الدار  
 خبر مقدمست زید مبتدا مفعول و اینجاست که بعضی جمله ظرفیه در جمله اسمیه داخل میسازند  
 و جمله شرطیه آنکه مصدر بجز شرط بود با کلمه متضمن معنی شرط باشد بر دو وجه  
 مثل ان یزید یزید و جمله انشاییه بر ده قسم است اول هر چون ضرب و مثنوی چون  
 لا ضرب یلوم متفهام چون بل ضرب یزید چهارم مثنوی چون نیست یزید حاضریم ترجمه چون  
 فعل امر غایب ششم عقوب چون بعثت یزید شصت و نه چون الله یزید شصت و نه چون الله یزید  
 بنافعیسب خیر انهم قسم چون الله لا فعل کن اودم تعجب بن احسنه و این بار که جمله  
 بعضی مثنوی الاصلست لهذا اعراب محلی اید بود پس جمله هر دو قسم که خبریه انشاییه

و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق  
 و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق

و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق  
 و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق

انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق و کاذب است و انشایه است که قابلش اصداق



[illegible]

یاد محل اعراب است یا نه اول طبق اختیار صدیه بر هفت قسمت شرح دو قسم بر  
زیاده نموده و مابقی قسم چنانکه خواهی است قسم اول خبریه که خبر از مبتدای  
از نواسخ و قشود برای محل رفع از اعراب است یا نصب یا کان و کاد و ما و لا و شبهه  
بلیس مثل بکا کالو نظایمون یا کاد و و فاعلون و ما زید ابوه قائم و لا رجل یصدق و این  
گفته که در مثل یزید ضرب عمر و ل جازک نزد بعضی لغت بنا بر خبریه و همین صحت و بعضی  
نصب لغت مضمیر که همان خبر است یا که جمله انشائی خبر نباشد و مابقی گفته که ضمیر قول  
نصب معین بسیار و زیرا که جایست که مقول فیه کذا مقدم باشد پس محلی عنه در محل لغت  
بنا بر آنکه نا ب غافل لغت و جاز است اقول فیه کذا مقدم بود پس محل نصب باشد  
قائده در جمله که خبر از مبتدای است ابط ضرورت و آن با ضمیمه مطابق مبتدای باشد خواه  
مذکور بود مثل یزید ضربه خواه مقدم مثل السمن سنون بدیم آمنه و آن مگر هر جمله  
که خبر و قشود است مبتدای را شامل باشد خواه از رو کلفظ و معنی هر دو خواه مجرد از رو کلفظ  
برین تقدیر احتیاج بجانب ضمیر نخواهد افتاد مثل الحاقه ما الحاقه یا جمله خبر است یا  
بر چیزیکه مبتدای را شامل بود مثل یزید نعم الرجل یزید مبتدای و نعم الرجل خبر و ربط میا  
مبتدای و خبر استمان جمله از جنس که مبتدای و غیر را شامل است و آن الرجل معرب و لام  
بنا بر مشهور برین قول جواز زیادات الناس و عمر و کل الناس یؤمنون لازم میشود و حا

[illegible]

پس الحاق اولی  
است و اما اسم استفهام  
تبدیل نامی و اسماؤه  
آخره خبر از جمله  
خبر تیدای اول  
اول را بطبعیان چنانکه  
اول و خبر که جمله  
شامل بودن جمله  
که خبر است متبدا  
را از روی لفظ  
معنی



[illegible]

آنکه کسی مل جو از نیست اند بعضی گفته اند که ابط آسمان جمله است بتبار آن  
روی معنی بر قول خفش در صحت این مسئله بر قول انیکه الی نعم و بمن احمد است  
برای جنس یا جمله که خبر وقعت شامل باشد بر اشارت بجانب مبتدیان اشارت در تباط  
قائم مقام ضمیر بود مثل الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها اولیک اصحاب النار  
لباس التقوی فی ذلک خیر یا جمله که خبر وقعت لغرض است بود و معنی بر تقدیر بر هم احتیاج  
بضمیمه مثل قل هو الله احد قسم و هم حالیه آن جمله است که حال وقوعش  
اوازا عابض باشد با و اواسه شرط است اول آنکه خبریه باشد انشائی رضای یا کرد  
که جمله حالیه واجب است که خبریه باشد این مشام گفته که برخبریه چون جمله حالیه جادوم  
آنکه جمله مضمر بر غیر استقبال که سین و سوف باشد بنود بخت منافات استقبال  
بر حسب هر بحقیقت ازین شرط جمله شرطیه خبریه خارج شد چنانکه مطرزی گفته که  
جمله شرطیه حال نمیداشد زیرا که مستقبل است هرگاه قصدی که جمله شرطیه حال به  
گوئی جاری زید و هو ان تیسال لعیط یعنی جمله شرطیه اولی حال گردانی دوم  
جمله حالیه از رابط ضرورت در جمله اسمیه بواو ضمیر هر دو رابط داده میشود یا بجز و  
یا بجز و ضمیر مثل لا تقرؤوا الصلوة و انتم سکران و لکن کلمه الذیبت و محض ضمیر  
و تری الذین کذبوا علی الله و هم مسوؤة و هرگاه جمله اسمیه عاطف باشد مثل  
مثال محذوف



کریمه فجارها با سنا بیا تا او هم قائلون یا جمله سیمیه که به مضمون جمله بود مثل کم ذلک  
 الکتاب لا ریب فیہ آوژن او ممنوع باشد در فعلیه که در ان فعل مضارع مثبت بنقده  
 باشد مجرور ضمیر کافیت مثل جار زید کسیر و باقیه ضمیر مع و او واجب و مثل لم تو و و  
 وقد تعلمون انی رسول الله الیکم جمله تعلمون حال از او در تو و و نئی وقت است اگر  
 مضارع منفی باشد یا ماضی مثبت یا منفی از روی معنی مثل سیمیه او در نیکه ابط ضمیر  
 او هر دو یا مجرور او یا مجرور ضمیر با تفصیلش انیکه اگر مضارع منفی باشد مثل مثبت باشد  
 لزوم ضمیر مجرور از او و مثل ما لانا انو من بالله و او آید بر بند صح بدو مقدم بود  
 چنانکه در سبیل منصوب است اگر منفی بکم ولما و ما سوا کن است در ان هر سه جابز است  
 لکن چون حرف استقبال است رنجاد خلی ندارد و اگر ماضی مثبت بعد لا آید مثل یا یتیم  
 من سوال لا کالوا به شیزون یا لفظ او مثل لا ضربته ان اطلع او عطف ضمیر و خلوا  
 و اول لازم بود اگر حال بود که فعل ماضی است یعنی تا موجود بود و حال اکثر منتقل نمیشود  
 ضمیر هم متروک میباشد اگر فعل ماضی غیر نه است در ان هر سه جابز است و ماضی مثبت  
 از لفظ قد ضرورت است اگر چه مقدر باشد مثال قد مفوظ کریمه قطعون ان یؤمنوا کم  
 وقد کان فریق منهم و مثال قد کریمه نه بصاعدا ردت الینا ای قدر ردت الینا  
 و همین است نه بفراد بر و مازنی جماعتی از محققین متباخرین بلکه تمامی بصیرین و نزدیکو

این آیه می گویند در  
 و اینکه نشان بینگاه  
 بودند و او را بگویند  
 و اینست که  
 است اجمل و در  
 عطف در اول در  
 چنانکه او را در تالیف  
 مثل  
 و اینها را در تالیف  
 نفس بود که در تالیف  
 پس اگر او را می  
 عطف  
 جمع  
 از ضمیر بعد از این  
 خدا را می گویند  
 عطف  
 بخدا  
 و اینها را در تالیف  
 و اینها را در تالیف











[illegible]















لذوق الالہام مصنفہ منشی سید محمد علی خان عرف نواب  
دولہ دہوی۔

کشتالش نامہ مع فرہنگ لغات تصنیف منشی حاج

توقیعات کسری۔ دستور العمل خسرو بہ نوشیروان

مصنفہ و مدوۃ مرزا جلال الدین طباطبائی۔

ابوالفضل۔ ہر سہ دفتر محشی تجشی مولوی بادی علی

از ابوالفضل۔

رسائل طغرا۔ مع رقعات طغرای محشی۔

حسن عشق عبارت متین ہے کہ حسین کتخانی حسن

عشق مین زدر عبارت آرائی دکھایا ہے رتبہ شاعر

کا بڑھایا ہے مصنفہ نعمت خان عالی۔

مینا بازار۔ رنگین عبارت مصنفہ ارادت خان

شرح مینا بازار۔ سنادر شرح ہے از مولوی امام بخش

صہبائی دہوی۔

سنہ شری مولوی۔ مع مقدمات ثلثہ ظہوری مشہور

از ملا نور الدین ظہوری شری شہزی۔

شرح سنہ شری مولوی۔ نثر از مولانا محمد سعد اللہ۔

شہنشاہ شاداب۔ از ملا ظہیری تفرشی بڑے تہ

کی انشا ہے جسکو مولوی ہادی علی اشک تصنیف

فرما کر اس کے ساتھ فرہنگ اسکے لغات کی نظم کی

کلیات نثر۔ مرزا اسد اللہ خان۔ غالب

مات قتیل حسین سلیس عبارت مطابق حکم

از زبان ابی مصنفہ مرزا محمد حسین قتیل تخلص

رقعات ابوالفضل۔ علامی وزیر اکبر بادشاہ۔

پینچ رقعہ مصنفہ ارادت خان واضح اور شہور پینچ رقعہ

ظہوری ہے پورے حاشیہ پر دو شرح ہیں۔

۱۔ شرح۔ از عبدالرزاق مینی۔

۲۔ شرح۔ از مولوی عبدالاحد۔

رقعات بیدل مصنفہ مرزا عبدالقادر بیدل۔

رقعات لچھی ٹرائن مصنفہ منشی لچھی ٹرائن۔

رقعات منظری سلیس عبارت رقعہ مصنفہ شیخ محمد

رقعات امان اللہ حسینی

رقعات عالمگیری

رقعات گلستان حکمت۔ از مولوی عبدالغفر زاری

پینچ رقعہ ولایت مصنفہ سید لایت حسین۔

رقعات فیض آگین مصنفہ منشی نند کشور۔

رقعات نامی۔ مع تقریظات تصنیف مولوی حکیم

الامین ہید ماسٹر اسکول۔

دستور المکتوبات گلزار ولایت از ولایت حسین

دستور الصبیان۔ از مصنفہ منشی نو نذر راہ

فیاض و لیسان مکاتیب مین از منشی ولایت حسین

سکات سلسل۔ مصنفہ منشی چندر کا پرشاد۔

دولہ دہوی  
حسن عشق  
عشق مین  
مینا بازار  
شرح مینا بازار  
سنہ شری  
شہنشاہ شاداب  
کلیات نثر



دہلوی تین شتر۔

۱۔ شریع آہنگ۔

۲۔ نثر و سبوتو۔

۳۔ نثر و نثر و نثر۔

منظر العجائب۔ فقرات و الفاظ صفات ہر شے کے  
جو کار آمد انشا نگاران ہے مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل  
آماج المداخ۔ رنگین فقرات صفات میں بہت عمدہ  
کتاب ہے از جلوہ نمائی طبع و فانی و فانی انوار حسن

تسلیم سواتی۔

مقتارح الصفات۔ فقرات صفات از منشی رام  
صفات کائنات۔ یہ پیش کتاب ہے اس میں  
اساتذہ کی نثر و نثر سے فقرات صفت ہر شے موجود گاہ  
کو انتخاب کر کے ایک گنجینہ مرتب کیا ہر صفت کے ساتھ

اول اساتذہ کے فقرات لکھ کر پھر مصنف نے اپنے  
فقرات لکھے ہیں شائقین انشا نگار کے واسطیہ کتاب  
میں از ایک استاد کے ہے موقوفہ سیالکوٹی مل و راستہ  
حقیقہ شاہی۔ حسین متیل القاب و آداب خاتمہ

عربی و فارسی اشعار ہر قسم کے جس کا استقمار و شیون  
کیواسطے ضرور ہے جداول میں مرتب ہیں یہ وہ کتاب  
ہے کہ ملا حسین واعظ نے واسطے شاہزادے کے  
تذوین فرمائی نہایت عمدائی ہے چھپی۔

کتاب نشات و فتنات درس و تبار

ترجمہ مطلع العلوم و مجمع المنون  
جلد علوم و فنون بیان کیے ہیں۔

انشا کے مادہ و رام۔ اردو پوزنا ترجمہ  
انشا کے بہار و بخزان۔ رنگین عبارت  
مولوی غلام امام شہید۔

انشا کے دلربا۔ مصنفہ منشی یوٹی پر شاہ  
انشا کے سرور۔ بہت عمدہ انشا ہے

چال کا لطف موافق محاورہ اردو ہے از مرزا  
بیگ تہ و صاحب فسانہ عجائب مرتبہ سید میراج  
رقعات اردو۔ ہر قسم مراتب کے رقعے  
منشی عطا علی تخلص خاک۔

دستور الصبیان اردو۔

حلو اسے بے دودھ۔ دستور العمل نیک  
مع حکایات از حکیم محمد حسین۔

عروہ شری۔ رقعات چکیدہ خامہ حصہ

نجم الدولہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہ

سلیس عبارت موافق روزمرہ بول چال

مستل۔ کہ ہے رتبہ چودھری عبا الغفور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اَحْمَدُ بْنُ اَبِي حَسَنٍ خُصْرُو فِي الْكَلَامِ كَامِلٍ فِي الطَّبَعِ

عَلَى نَطْبِيعِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ الْمُشْتَمِلَةِ بِتَشْرِيفِ الْعَوَامِلِ الْمُنْظُورِ الْمَعْرُوفِ مِنْهُ



حسب ما لبثت به میان حاجی محمد عبدالرحمن تاجران کتب پشاور

مَطْبَعُ مَقْبُولِ عَامِ لَا هُوَ طَبْعُ شَد



Handwritten marginal notes at the top of the page, including the Basmala and other religious phrases.

قوله بسم الله الرحمن الرحيم ابتد كتاب بعد قوله بسم الله الرحمن الرحيم  
التي تسمى حيث قال كل مري بال لم يبد بسم الله فهو بترجى على طريق السلف جهنم لانه قد ودعا له في السلف  
والخطات بناء على ان اجار انما عدل على الخطات ومزلة الاقلام آلا فهم ١٢ الهاميه **قوله**  
لما قيل لم قال الحمد لله لم يقل الحمد مع ان تقديم الوصف على الذات لا يجوز احب عنه بوجه الاول  
انه اذا كان الوصف مخفيا بذلك الذات يجوز تقديمه والثاني انه اذا كان المقصود بالبيان الوصف وذكر الذات  
لاجل تعلق الوصف وان كان مطلقا لكنه صار مقصودا والذات وان كان ذاتا لكنه ليس مقصودا والمقصود يكون مقدر  
على غير المقصود والثالث ان الحمد مبتدأ ولقد خبره والتبدل يكون مقدما على الخبر لذاتي لجنس الجوهري فما قيل  
ان الحمد مبتدأ والثالث ان الحمد مبتدأ ولقد خبره والتبدل يكون مقدما على الخبر لذاتي لجنس الجوهري فما قيل

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the discussion on grammar and theology.

**بسم الله الرحمن الرحيم**

الحمد لله الذي زين النبيين بحببه المصطفى ومن على المؤمنين بنبيه  
المحبين واصلوة والسلام على رسول الله محمد صلى الله عليه وسلم خير الوري  
على آله واصحابه المتتابعين بالتقوى اما بعد فقد اتسعت بعض الاخوان  
ان اكتب على نظم العوامل عدة اسطر يكشف بها اصولها وفروعها وعملها  
ومدلولها واسماؤها فاشترعت في اسعاف مراهم حوزتها فاست في  
الكتب المعتبرة او سمعت من الاساتذة المشفقين لامن فكري القاصر  
وفيها الفاتر يتوفق المرحيم القادر **قال**

Handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary on the main text.

الحمد لله الذي زين النبيين بحببه المصطفى ومن على المؤمنين بنبيه  
المحبين واصلوة والسلام على رسول الله محمد صلى الله عليه وسلم خير الوري  
على آله واصحابه المتتابعين بالتقوى اما بعد فقد اتسعت بعض الاخوان  
ان اكتب على نظم العوامل عدة اسطر يكشف بها اصولها وفروعها وعملها  
ومدلولها واسماؤها فاشترعت في اسعاف مراهم حوزتها فاست في  
الكتب المعتبرة او سمعت من الاساتذة المشفقين لامن فكري القاصر  
وفيها الفاتر يتوفق المرحيم القادر **قال**

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the Basmala and other religious phrases.



الواجب على النعمة التي هي نظم العوالم في العلم بحقايقها ولذا يكون مخالفاً للشرع  
والحدوث المشهور الواقع في شأن الحمد واسلوب سابق فان قيل ليس بهذا  
الشكر الواجب لا يكون جارحاً عن هذه المخالفة بل وقع في المخالفة لان قوله  
بعد تحميد خداونداه اخبار عن محمد لا يبين محمد قلنا الاخبار عن محمد هذا لان اخبارنا  
عن الحسنات حسنات بدليل قوله عليه الصلوة والسلام من اخبر عن الحسنات فهو  
كفها عليها والاخبار عن الشيء انما يكون ترجمته التنبه فلا يكون اقناعاً في المخالفة وتحميد  
مصدر من باب حميد يحمده من باب التفعيل قوله درود مصطفی حاصل بعد درود  
مصطفی فهو عطف على قوله تحميد خداوند والمراد من الدور دافضة ارحمة وخير من الله  
تعالى قوله مصطفی اصله مصطفی بالتاء فقلت لتاء طاء بناءً على القاعدة  
التي وقعت في الحروف المستعربة المطبقة في اراء فاء الافتعال معناه باك  
كرده شد من الصفات الذی یأتم البشرية والاخلاق الروية الانسانية قوله نعمت  
آل باک هو ايضا عطف على قوله حميد الخ فيكون حاصل نعمت آل باک ثم  
آل على قسمين نسبی وهو اولاد علی وجعفر وقیل وحمزة وعباس حارث عبد المطلب  
اس من حرمت عليه الصدقة وكذا الخلفاء الاربعة رضوان الله تعالى عليهم جميعاً  
وحسبي وهو من يصدق عليه قوله الصلوة والسلام كل تقى وتقى فهو آلى  
وعند المحققين آله عليه الصلوة والسلام كل من آمن به عليه الصلوة والسلام  
كذا في الحاشية لتاج الشريعة قوله يخبر معناه جواب بريد خذ الف عنه

ص ولم يذكر المصنف هنا اجاب بقوله ثم آل على قسمين آه حاصله ان الاصحاب خذ في آل فانهم آه  
قوله تقى وتقى آه التقى من تحرز عن المحرمات والتقى من تحرز عن المشبهات فان قيل الفسق ليس يتقوا  
ولا تقى مع انهم آل الله عليه السلام قلنا المراد بالتقوى التقوى من الكفر فيكونون دخليين تحت قوله عليه  
السلام كل تقى والتقى فهو من آل الله كالحمد والبغض والعجب وغير ذلك ١٢ ١٢

الواجب على النعمة التي هي نظم العوالم في العلم بحقايقها ولذا يكون مخالفاً للشرع  
والحدوث المشهور الواقع في شأن الحمد واسلوب سابق فان قيل ليس بهذا  
الشكر الواجب لا يكون جارحاً عن هذه المخالفة بل وقع في المخالفة لان قوله  
بعد تحميد خداونداه اخبار عن محمد لا يبين محمد قلنا الاخبار عن محمد هذا لان اخبارنا  
عن الحسنات حسنات بدليل قوله عليه الصلوة والسلام من اخبر عن الحسنات فهو  
كفها عليها والاخبار عن الشيء انما يكون ترجمته التنبه فلا يكون اقناعاً في المخالفة وتحميد  
مصدر من باب حميد يحمده من باب التفعيل قوله درود مصطفی حاصل بعد درود  
مصطفی فهو عطف على قوله تحميد خداوند والمراد من الدور دافضة ارحمة وخير من الله  
تعالى قوله مصطفی اصله مصطفی بالتاء فقلت لتاء طاء بناءً على القاعدة  
التي وقعت في الحروف المستعربة المطبقة في اراء فاء الافتعال معناه باك  
كرده شد من الصفات الذی یأتم البشرية والاخلاق الروية الانسانية قوله نعمت  
آل باک هو ايضا عطف على قوله حميد الخ فيكون حاصل نعمت آل باک ثم  
آل على قسمين نسبی وهو اولاد علی وجعفر وقیل وحمزة وعباس حارث عبد المطلب  
اس من حرمت عليه الصدقة وكذا الخلفاء الاربعة رضوان الله تعالى عليهم جميعاً  
وحسبي وهو من يصدق عليه قوله الصلوة والسلام كل تقى وتقى فهو آلى  
وعند المحققين آله عليه الصلوة والسلام كل من آمن به عليه الصلوة والسلام  
كذا في الحاشية لتاج الشريعة قوله يخبر معناه جواب بريد خذ الف عنه

الواجب على النعمة التي هي نظم العوالم في العلم بحقايقها ولذا يكون مخالفاً للشرع  
والحدوث المشهور الواقع في شأن الحمد واسلوب سابق فان قيل ليس بهذا  
الشكر الواجب لا يكون جارحاً عن هذه المخالفة بل وقع في المخالفة لان قوله  
بعد تحميد خداونداه اخبار عن محمد لا يبين محمد قلنا الاخبار عن محمد هذا لان اخبارنا  
عن الحسنات حسنات بدليل قوله عليه الصلوة والسلام من اخبر عن الحسنات فهو  
كفها عليها والاخبار عن الشيء انما يكون ترجمته التنبه فلا يكون اقناعاً في المخالفة وتحميد  
مصدر من باب حميد يحمده من باب التفعيل قوله درود مصطفی حاصل بعد درود  
مصطفی فهو عطف على قوله تحميد خداوند والمراد من الدور دافضة ارحمة وخير من الله  
تعالى قوله مصطفی اصله مصطفی بالتاء فقلت لتاء طاء بناءً على القاعدة  
التي وقعت في الحروف المستعربة المطبقة في اراء فاء الافتعال معناه باك  
كرده شد من الصفات الذی یأتم البشرية والاخلاق الروية الانسانية قوله نعمت  
آل باک هو ايضا عطف على قوله حميد الخ فيكون حاصل نعمت آل باک ثم  
آل على قسمين نسبی وهو اولاد علی وجعفر وقیل وحمزة وعباس حارث عبد المطلب  
اس من حرمت عليه الصدقة وكذا الخلفاء الاربعة رضوان الله تعالى عليهم جميعاً  
وحسبي وهو من يصدق عليه قوله الصلوة والسلام كل تقى وتقى فهو آلى  
وعند المحققين آله عليه الصلوة والسلام كل من آمن به عليه الصلوة والسلام  
كذا في الحاشية لتاج الشريعة قوله يخبر معناه جواب بريد خذ الف عنه



Handwritten marginal notes in Arabic script, likely from a commentary or a different manuscript, written diagonally across the top of the page.

اقوله رسول على فعل في التثنية فرستاده وفي الشريعة من نزل عليه  
الوحي والمملك برويته او من غير رويته واما ما جاء من تعريفه وهو انه انسان  
بعثه الله تعالى الى الخلق لتبليغ احكام الشريعة معه كتاب متجدد فليس يصل  
لان اولاد ابراهيم علي نبينا عليهم السلام كالنوارس لا ولم عليهم كتاب متجدد ولو  
اكتفى بقوله لتبليغ احكام الشريعة بدون قوله معه كتاب متجدد كان سلم كذا في شرح  
العقائد النسفية قوله مجتبى هم مفعول من باب الانتقال معناه برگزیده  
عالم بدليل الحديث القدسي انك مختار الرسل وانتك مختار الامم قوله وتم  
لخلق عظيم الذي ليس لسائر الانبياء علي نبينا وعليهم الصلوة والسلام قوله

هست مدرج خسر وغازي محمد حسين احامي دين اقبال معدت ظل خدا

قوله هست مدرج ا يكون بعد الحمد والصلوة مدرج السلطان انما الحق المدرج  
بهما للامر الاستحسان وهو انه لا بد للمسلم ان يدعو لا خيرا للمسلم خير اخصوا للامام  
السلطان العادل قوله خسر ولفظ عام يطلق على كل امام وليس بعلم  
للمعين كلفظ رجل وفلان وفي الاصل لقتل الملوك الفارس كالقيصر  
ملوك الروم وهو لفظ فارسي معرب كسري كذا في الجالية شرح القصيدة البردة  
قوله غازي اسم فاعل من غزا يغزو وغزاه وغزوة على وزن فعلة معناه جهاد  
کردن نهذا اكلان بالراء واما اذا كان بالذال فيكون غذا يغزو وغزاه معناه قوت  
يافتن والمراد ههنا بالراء ثم هو في اللغة جهاد كسري وفي الشريعة على وزن فاعل وهو الذي

مر قوله علم من هو اسم على ثلاثة قسام كحضرة وهو واضحه للكل واحدها وهو ما يفيد معنى المدرج او الذي كسره الانبياء  
لنبينا صلى الله عليه وسلم وتماثلت شراحيث تكون اسما لرجل شرط رويته وهو ما يكون مصدرا بالان والاب كاني  
اكتسبات لنبينا صلى الله عليه وسلم والى لهب لابي جهل عليه المنعة مفتحة عبد الرحمن الله قوله حقيقة انه كافي قوله  
عليه السلام رجعا من طهارة الجهاد كبر قال من حج من الحارثة مع الفارس مفتحة عبد الرحيم

Extensive handwritten marginal notes in Arabic script, continuing the commentary or providing additional context, written vertically along the right side of the page.

Handwritten marginal notes in Arabic script at the bottom of the page, continuing the commentary.



**حاشیه**  
 قوله غازی الخیر شاه را غازی  
 وصف آورده زیرا که شوی جاد است  
 و بهین جهت سانی دین هم  
 جاری است که حدود و قصص اند  
 جهان از روشنی عدل او روشن است  
 و سیه خدایا غلبه است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه

حارب النفس الشیطان و عرفی و هو من حارب الکفار و کل من خالف من  
 دین النبی الاطیعی علیه الصلوة والسلام قوله معز الدین هو لفظ مرکب  
 من کلمتین المعز اسم فاعل من باب اکرم یکرّم اگر انا صدمه معز  
 فادغم الزاء فی الزاء لتکرار الحرفین المتجانسین فانقلیل الاعیان  
 لا یتصور الا فی المحسوس الدین لیس محسوس قلنا هذه العبارة  
 بخلاف المضاف ای معز لا بل لدین <sup>عطف</sup> قوله حسین و هو اسم محض للسلطان  
 هو تفضیل المحسن للتعظیم او التشفیق کما فی علم امام <sup>بالتشقیق</sup> بسط رضی الله تعالی عنه  
 قوله حامی دین و هو ایضا مرکب من کلمتین حامی اسم الفاعل من باب  
 حمی یحمی حمایة کرمی یرمی و الحمایة الاعانة و الانداد و فیه نظر  
 کما مر فی معز الدین و الجواب کذلک و الدین علم للاحكام المنزلة علی النبی صلعم  
 واصله من دان یدین و بنا بمعنی کردن نهادن و ههنا بمعنی المفعول  
 ای الاحکام المتقادة ای حکمهای کردن نهاده شده یعنی فرمان  
 برداری کرده شده قوله افتاب عدلت لافتاب علم الشمس بالفارسیة  
 و المعادلة مصدر <sup>بمعنی</sup> العدل ضد الظلم و هی التسمية  
 بین الخصوم شبة الناطم السلطان فی العدل بالشمس <sup>بمعنی</sup> بان فی  
 الاستواء علی کل شئی و اما فی الظهور بمعنی ان العدل منه غیر متفاوت  
 علی الفقیر و ضده قوله ظل خدا کنایة عن الرحمة لقوله علیه الصلوة والسلام  
 السلطان العادل علی الخلق رحمه الله رب العالمین و الا فلا ظل  
 لذات الله تعالی عنه علواً کبیراً و خدا علم لذاته تعالی بالفارسیة

**حاشیه**  
 قوله غازی الخیر شاه را غازی  
 وصف آورده زیرا که شوی جاد است  
 و بهین جهت سانی دین هم  
 جاری است که حدود و قصص اند  
 جهان از روشنی عدل او روشن است  
 و سیه خدایا غلبه است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه

**حاشیه**  
 قوله غازی الخیر شاه را غازی  
 وصف آورده زیرا که شوی جاد است  
 و بهین جهت سانی دین هم  
 جاری است که حدود و قصص اند  
 جهان از روشنی عدل او روشن است  
 و سیه خدایا غلبه است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه

**حاشیه**  
 قوله غازی الخیر شاه را غازی  
 وصف آورده زیرا که شوی جاد است  
 و بهین جهت سانی دین هم  
 جاری است که حدود و قصص اند  
 جهان از روشنی عدل او روشن است  
 و سیه خدایا غلبه است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه  
 حاکم حقیقی است بر جهان و بادشاه



[illegible]



كتاب  
النفوس  
الطاهرة

على نوعين الشريعة  
 من المخلوقين في قوله تعالى هذا خلق الله  
 المقدر والمفروض في قوله تعالى  
 المقدر والمفروض في قوله تعالى  
 المقدر والمفروض في قوله تعالى

27

المرداب الحديث  
المشهور

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

卷之四

حقیقتی و هو ما ثبت بالآية الكرمية والحديث النبوية كما مروا عتباری و هو  
 ما يلزم الفاعل على نفسه كالمند ورمثلاً والمراد مهناندا لا الحقیقة لعدم ورود  
 الدلیل علیه من الآیة والحديث وإنما كان مدح السلطان فرضاً علينا كدلیل  
 اعتباری لان شكر الله تعالى فرض عین حقیقی ككونه تعالى منعماً حقیقاً  
 فكذلك شكر السلطان على الناطق رحمه الله تعالى ككونه منعماً مجازياً لانه  
 من وزرائه وندمانه وهو الامیر الكبیر امیر خسرو والد بهوی قدس سره كذا  
 في النسخة شرح الزرادی بدانكه مراد از بنده اگر عبد الله باشد چنانچه  
 ظاهر است از عدم اضافت بسوئے سلطان زیرا که در عرف اطلاق  
 بنده مطلق بر بنده خدا گفته میزند هیچ اشکالی بر آن واقع نمیشود  
 و اگر مراد بنده رفیق سلطان گرفته شود چنانچه متداول است عموم است  
 از ندای سلاطین پس اگر مصنف از موالی سلطان مذکور باشد هم محالی  
 نیست والا معنی مجازی بنده مراد باشد که مجازاً بجنه مطیع احتمال  
 می شود تا کذب لازم نیاید حکایت در ترغیب الصلوة آورده که  
 روز وزیر هارون الرشید در قضیه پیش امام ثانی ابی یوسف القاضي  
 شاهی داد امام شهادت اورا رد کرد هارون رشید پرسید  
 که سبب رد شهادت وزیر نزد امام چیست حضرت  
 امام فرمود که روزی من و تو در مجلس نشسته بودیم تو اورا  
 کار فرمودی او گفت من بنده توام این سخن او  
 از دو وجه خالی نبود یا او دین سخن صادق است پس گواهی بنده

ان الحمد لله العلي العظيم  
واسلم وافعال الصالحين  
واسلم عليكم وسلم  
النبى صلى الله عليه وسلم  
ثم الحديث متواتر وشهو  
الاجماع كحضرت سول الله  
تلقته جماعة عن جماعة  
المشهور ما نقله غير جماعة  
من جماعات في القرآن الثاني او الثالث  
بلغ حد المتواتر او جماعة من وجد  
او واحد من جماعة او جماعة من وجد  
او واحد من جماعة او جماعة من وجد

والادوي مسكنوا  
على نوبين وبني عم ان المراد المصداق من الفرض  
العين في المتن الفرض الحقيقي لانه المتعارف في الفهم  
عند الاطلاق مع انه لم يوجد الدين من الاباء وان  
على ان مدح سلطان فرض على  
بما ترى

حاشیہ

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

۳۵۴

۳۵۵

۳۵۶

۳۵۷

۳۵۸

۳۵۹

۳۶۰

۳۶۱

۳۶۲

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

۳۶۶

۳۶۷

۳۶۸

۳۶۹

۳۷۰

۳

من لم يشكر الناس لم يشكر الله  
 اي فرضاً اعتبارياً يا اخوتي عليه السلام  
 قولوا قلنا انظر السلطان  
 في ذكره الحكيمه التايميد  
 ع  
 في ذكره الحكيمه التايميد  
 ع  
 من لم يشكر الناس لم يشكر الله  
 اي فرضاً اعتبارياً يا اخوتي عليه السلام  
 قولوا قلنا انظر السلطان  
 في ذكره الحكيمه التايميد  
 ع



هو: استغفر الله

[illegible]

فصل في بيان...

قبول نیست و یا کاذب پس گویای کاذب هم مردود است پس هارون  
رشدید گفت اگر من گویای امام سلمان گویای من قبول کند یا نه  
حضرت امام فرمود که لا هارون گفت که چرا حضرت امام فرمود تارک  
جماعت وقت نماز به جماعت حاضر می شوی هارون گفت که من بمصالح  
مسلمانان مشغول ام امام فرمود که لاطاعة للمخلوق فی معصية الخالق پس  
هارون رشدید فرمود تا بر در او مسجد بنا گردد و امام و مؤذن نصب  
گرد تا نماز جماعت گذارد بین امام دین چه بے طمع خدا ترس و خدایست  
بودند و من و تو چه اللهم ارزقنا اتباع الحق بحرمة اهل الحق من انبيائك  
واوليائك صلوة الله على نبينا وعلیهم اجمعین قوله چون دعا و تاسناده  
کلمه چون زائده آورد با المصنف رحمه المجر و الوزن والدعا فاعل قوله جب  
قوله تاسناده لقب الحسين اشارة لنا طم الى هذا اللفظ بحصل له على  
المرتبة والدرجة یعنی انه من ارباب على النسب لا من اهل الخفارة کذا قيل  
والصحيح انه شبه مدح الحسين بوجوب دعا و ابنه الذي الف لاجله التظم كلمة  
چون یعنی کاف التشبيه ليست بزائدة كساد وقع في القصيدة  
مفرح الارواح في تحفة القادسية في مدح غوث الثقلين محي الدين  
الى محمد عبد القادر الجيلاني بيت كرده ام پر وار بر بکر رکویت  
چون هزار و پنجاه پر م سنگ جفا بشکست کنول چون پر م  
فانها تجي بمعنى کاف التشبيه الاستفهام والشرط وغيره کما فی شرح لفظ الصبان  
وکما فی هذا البيت فعلى هذا يكون المعنى بعد حمد خدا و در و مصطفی است خروغان

كتاب في معرفة الكبرياء

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, including the word "الحمد" (Al-Hamd) and "الحمد لله" (Al-Hamd لله).

الحمد لله الذي جعل في كتابه  
الحق والعدل والبر والعدل

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

انست دار و ملک

فصل في بيان  
مقدار  
نقص  
من  
م

فنا بکرم علیک  
در روزی که از حق تعالی

وہی کہ ان کے پاس سے گزرتے ہوئے

[illegible]



قوله الاغراب انواع الاعراب

ائمن  
 ولو الديب والاشاوي  
 اللهم اغفرنا  
 يا ارحم  
 الغافل فقط  
 لا سم فقط  
 جيبا والبر والسيون  
 ائمن



Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "مقدم" (Introduction) and other introductory remarks.

بیان مطلق عامل قولیه اندر نحو مو فی اللغة جاء علی نسخة معان وان معنی مقصد  
کثرت نحو ای قصدت قصداً واثالی معنی مثل نحو رأیت رجداً نحو ک مشکک  
ثالث معنی صرف نحو بصری یک احرق بصری یک لاریع معنی بجانب نحو  
صرفت له نحو دارفدان ای جانب وارب و الحامس معنی النوع نحو اکتبت ثلثة خط  
من الشعام ای ثلثة انواع منه والسادس معنی المقدار نحو جاری الجیش نحو هم الف  
ای مقدارهم الف والسابع معنی القبيلة نحو نظرت الی بنی نمیم ای قبيلةهم و الثامن معنی  
الصيانة کما نقل اذا جاء الخویون یوم القيامة فیقال فی حقهم من جانب الله تع  
الی انکم ای نحو هم من النار کما نحو کلامی عن الخطاء ای صولونهم کما صا انوا  
کلامی عن الخطاء واثاسع معنی الاغراض کقول الفقهاء ثم تنحی عن کل مکان ای  
یعرض عنه ثم تسمیة هذا العلم بانحو لان فیہ صيانة ذمین المقتدی عن الخطاء اللفظی فی  
المصطلح علم باصول یعرف بها احوال و آخر الکلم ثلث من حیث عواب البناء و  
کیفیه ترکیب بعضها مع بعض کذا فی الصادق قوله صد باشد خین فرموده هست عند  
سیبویه ذهاب الغش الی الله احد و ماله و الخلاف العود و ان اللفظی قصد سیبویه عامل معنوی  
اشنان احاط فی المبتدأ الخبر و ثانیها فی المضارع و عند الغش عامل المعنوی ثلثة فلان المبتدأ  
و ثانیها عامل فی التایع من الصفیة و تاکید و البذل غیر باو لما کان قول سیبویه نظم عثم الناطم  
فقل صد باشد قوله عبد القادر اما اضاف لقوا مل الی الشیخ لئلا یكون مجهول المصداق  
تخرج عن وجه القبول قوله جری بی ربداً اصله کما فی ابدلت الکات بحیثم بذقیاس  
مطرونی کلام العرب منها اللجام اصله کلام و بهنار حسن صله زکس ثم المجر جان مائیه من  
قری الثیراز و مائیه من قری استر آباد و قیل بوقریه من قری الخوارزم کذا فی الصادق

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including the title "مقدم فی التایع" (Introduction to the Taiyig) and various explanatory remarks.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word "مقدم" (Introduction) and other introductory remarks.







هذا القياس غير تامل تدرك كذا في الرضى قوله سيرت يا من غير عايتي نوع لنوع  
 نوع اول هههه حرف جريه في النقص  
 باو تما وكاف ولا هم وواو مند وند خلا  
 كاندربن يك بيت مد جملة يحون وچرا  
 رب حاشا من عدا في عن على حتى الى

واعلم انهما على ثلثة اضرب بالنظر الى ذواتها ثلثة منها حروف فقط وهي تنون الى  
 وحتى وفي والباء واللام ورب وواو القسم وناؤه وخمسة منها تارة حروف تارة  
 اسماء وهي عن وعن والكاف وند وند وثلثة منها تارة حروف تارة افعال  
 وهي خلا وعدا وحاشا كذا في الغاية واعلم ان العوامل للفظ السماعية على ثلثة  
 اقسام منها افعال وهي الاصل في العمل لوضعها للعمل منها اسماء ومنها حروف  
 وبها فرعان في العمل عن الفعل لانها انما يعملان اما المشابهة للفعل وبالسماع كما  
 ذكره فالحروف العوامل ستة انواع حروف الجارة وحروف النداء وحروف التقى  
 وحروف الناصبة وحروف الجازمة والحروف المشبهة والاسماء العوامل ثلثة انواع اسماء  
 الافعال واسماء العدد والاسماء المتضمنة لمعنى مشروط نحو من متى هما الحروف والافعال العوامل على  
 اربعة انواع افعال القلوب والافعال الناقصة وافعال المقاربة وافعال المدح والذم  
 ولما كان الحروف كثيرة الانواع فلذا قدمها الناظم بناء على قوله عليه الصلوة والسلام  
 العزة للتكاثر ثم الحروف على نوعين منها ما يدخل على شيين  
 كالحورف المشتملة بالفعل ومنها ما يدخل على شئ واحد وهذا على نوعين منها ما  
 يدخل على الاسم ومنها ما يدخل على الفعل وقما يدخل على الاسم مقدم على ما يدخل  
 على شئين وعلى ما يدخل على الفعل لان الاسم اصل فكذا عامله اصل ثم ما  
 يدخل على الاسم فهو على نوعين احدهما يكون عمله اتفاقيا وثانيهما ما يكون

عن ما قبله في قوله كذا في الرضى قوله سيرت يا من غير عايتي نوع لنوع  
 نوع اول هههه حرف جريه في النقص  
 باو تما وكاف ولا هم وواو مند وند خلا  
 كاندربن يك بيت مد جملة يحون وچرا  
 رب حاشا من عدا في عن على حتى الى  
 واعلم انهما على ثلثة اضرب بالنظر الى ذواتها ثلثة منها حروف فقط وهي تنون الى  
 وحتى وفي والباء واللام ورب وواو القسم وناؤه وخمسة منها تارة حروف تارة  
 اسماء وهي عن وعن والكاف وند وند وثلثة منها تارة حروف تارة افعال  
 وهي خلا وعدا وحاشا كذا في الغاية واعلم ان العوامل للفظ السماعية على ثلثة  
 اقسام منها افعال وهي الاصل في العمل لوضعها للعمل منها اسماء ومنها حروف  
 وبها فرعان في العمل عن الفعل لانها انما يعملان اما المشابهة للفعل وبالسماع كما  
 ذكره فالحروف العوامل ستة انواع حروف الجارة وحروف النداء وحروف التقى  
 وحروف الناصبة وحروف الجازمة والحروف المشبهة والاسماء العوامل ثلثة انواع اسماء  
 الافعال واسماء العدد والاسماء المتضمنة لمعنى مشروط نحو من متى هما الحروف والافعال العوامل على  
 اربعة انواع افعال القلوب والافعال الناقصة وافعال المقاربة وافعال المدح والذم  
 ولما كان الحروف كثيرة الانواع فلذا قدمها الناظم بناء على قوله عليه الصلوة والسلام  
 العزة للتكاثر ثم الحروف على نوعين منها ما يدخل على شيين  
 كالحورف المشتملة بالفعل ومنها ما يدخل على شئ واحد وهذا على نوعين منها ما  
 يدخل على الاسم ومنها ما يدخل على الفعل وقما يدخل على الاسم مقدم على ما يدخل  
 على شئين وعلى ما يدخل على الفعل لان الاسم اصل فكذا عامله اصل ثم ما  
 يدخل على الاسم فهو على نوعين احدهما يكون عمله اتفاقيا وثانيهما ما يكون

مر حاشا زيد فان كل واحد منها وجه والاشارة واذا نصبت بها بعد ان يكون افعال كذا في الفوائد الضميمة  
 هذا القياس غير تامل تدرك كذا في الرضى قوله سيرت يا من غير عايتي نوع لنوع  
 نوع اول هههه حرف جريه في النقص  
 باو تما وكاف ولا هم وواو مند وند خلا  
 كاندربن يك بيت مد جملة يحون وچرا  
 رب حاشا من عدا في عن على حتى الى



عمله خلافاً فما يكون عمله التفاقياً مقدم على ما كان عمله خلافاً فالاول مقدم على  
 الثاني لان التوافق اصل من الخلاف فلذا ابتدا السانطم اولاً بالحروف الجارة لتفاتها  
 في العمل ثم بحروف النداء لاختلافها في العمل مع كونها من جنس واحد لا من جنس  
 كالحروف الجارة ثم بالحروف المشبهة بالفعل واخر الحروف المشبهة  
 بالفعل لكون مدخولها شيئين مدخول غير هاشي واحد والواحد يكون قبل المتعدد  
 وفي بعض النسخ اور والحروف المشبهة بالفعل عقيب الحروف الجارة ليس بمحل  
 كما ترى فاذا عرفت هذا فاعلم ان الحروف الجارة حروف نداء تسمى بالاشياء ولا  
 افعال وعددها سبعة عشر حرفاً عند الجمهور وانما عند صاحب الكافية ثمانية  
 عشر حرفاً بزيادة واو وب مدخولها اسم حقيقة كذا في تاويلها نحو قام زيد ليصل  
 الى للصلاة وعلها الجرف فقط واسماؤها بالحروف الجارة ويقال لها حروف  
 الاضافة وحروف الربط وحروف المعاني وانما سميت بالحروف الجارة لان  
 عملها في مدخولها الجرح وهو ان حرف الجرح يكون تسمية المؤثر باسم الاثر اي  
 باسم مشتق من الاثر فلا يريد ان الجارة اسم المؤثر لا اسم الاثر لان اسم الاثر  
 الجرح وهو المصدر واسم الحروف المؤثر الجارة وهو الاسم الفاعل المشتق  
 منه اولاً انها تجر معاني الافعال اى مدخولها نحو صرت بريد واعلم  
 ان عملها سماعي عند الجمهور وقيل عملها استعير من المضاف لمشابهتها  
 بالمضاف في تجريده من التنوين وما يقوم مقامه من نون التثنية  
 والجمع فكذا الحروف الجارة كذا في غاية التحقيق في بحث الاضافة تامل  
 وفيه بحث لانه لو كان عمل الحروف الجارة بمشابهته المضاف للمضاف

شبيهة بها  
 وتارة افعال آه على كونه افعالاً  
 وعادة افعال آه على كونه افعالاً  
 وعادة افعال آه على كونه افعالاً  
 وعادة افعال آه على كونه افعالاً

فاعلم ان الحروف الجارة حروف نداء تسمى بالاشياء ولا  
 افعال وعددها سبعة عشر حرفاً عند الجمهور وانما عند صاحب الكافية ثمانية  
 عشر حرفاً بزيادة واو وب مدخولها اسم حقيقة كذا في تاويلها نحو قام زيد ليصل  
 الى للصلاة وعلها الجرف فقط واسماؤها بالحروف الجارة ويقال لها حروف  
 الاضافة وحروف الربط وحروف المعاني وانما سميت بالحروف الجارة لان  
 عملها في مدخولها الجرح وهو ان حرف الجرح يكون تسمية المؤثر باسم الاثر اي  
 باسم مشتق من الاثر فلا يريد ان الجارة اسم المؤثر لا اسم الاثر لان اسم الاثر  
 الجرح وهو المصدر واسم الحروف المؤثر الجارة وهو الاسم الفاعل المشتق  
 منه اولاً انها تجر معاني الافعال اى مدخولها نحو صرت بريد واعلم  
 ان عملها سماعي عند الجمهور وقيل عملها استعير من المضاف لمشابهتها  
 بالمضاف في تجريده من التنوين وما يقوم مقامه من نون التثنية  
 والجمع فكذا الحروف الجارة كذا في غاية التحقيق في بحث الاضافة تامل  
 وفيه بحث لانه لو كان عمل الحروف الجارة بمشابهته المضاف للمضاف

المضاف للمضاف  
 المضاف للمضاف  
 المضاف للمضاف  
 المضاف للمضاف







در کتابی مخصوص بالکلمات قدیقل  
در کتابی مخصوص بالکلمات قدیقل  
در کتابی مخصوص بالکلمات قدیقل

مبداء  
 حروف صلحية فقط  
 حروف اختيارية صليبية فقط  
 قوله نون التوقاية وانما هي بغيرها  
 وفي الحروف وان لم يكن فعالا  
 وفي الحروف ١١  
 آخر الفعل من الحروف  
 مشابهاة بالافعال في معنى فيها  
 قوله معاني الافعال آفاق قبل معاني الافعال  
 مشابهاة بالمفهومية ومعاني الحروف غير متقلة بالافعال  
 متقلة بالافعال  
 فكيف تصور ان يكون معاني الحروف معاني  
 الافعال قلنا في العبارة تشابح والمراد ان معاني

المؤمن بالله  
الاستشياء النقطه  
من الكلام مسالتي  
طلب تدارك  
في التفرقة  
في التفرقة







اى النوع السابىس من الانواع المذكورة النوع اعلم ان هذه الحروف تجزى من الفصل  
 المضارع ثم كلمة ان تجزى من الفعلين نحو ان تضرب ضربا فاقبلت ان كلمة  
 ان حرف والحرف لا تصح ان تعمل في الفعلين قلنا هذا امر سماعي لا يقو  
 في العقل والقاعدة وقيل ان ان تعمل في الشرط وحده ثم الشرط مع ان  
 عامل في الجزاء ونحن نقول ان كونه جازما في الشرط والجزاء ايضا امر سماعي لا  
 فيه للعقل كذا في الرضى اعلم ان الاصل في الحروف الجواز من ان لو ضاعها للجزم  
 اما الاربعة الباقية فلمشا بهتها

[illegible][illegible]



في الاختصاص الذي هو من وظائف العوامل يعني ان الاربعة الباقية  
 مختصة بالفعل لا يتجاوز الاسم كذا في التكملة قدواتها حروف لا اسماء  
 ولا افعال وعددها خمسة وعملها الجزم ومحل الجزم المضارع لا الماضي  
 لبناء واسماءها حروف المعاني وحروف الجواز م وحروف النقل لانها  
 تنقل المضارع من حال الى حال اخر تامل قوله بيد غايي شكك بورد المحو القية  
 النوع السابع

ايها في الاختصاص الذي هو من وظائف العوامل يعني ان الاربعة الباقية  
 مختصة بالفعل لا يتجاوز الاسم كذا في التكملة قدواتها حروف لا اسماء  
 ولا افعال وعددها خمسة وعملها الجزم ومحل الجزم المضارع لا الماضي  
 لبناء واسماءها حروف المعاني وحروف الجواز م وحروف النقل لانها  
 تنقل المضارع من حال الى حال اخر تامل قوله بيد غايي شكك بورد المحو القية  
 النوع السابع

من متى هما واني اي اذما جيتما | جازم فعلند اين نه اسم باما اينما  
 لما فرغ من بيان انواع الحروف العاملة شرع في بيان النوع الاسماء العاملة  
 فقال من متى الخ اعلم ان هذه الاسماء تجزم الفعل المضارع حال كونها شتملة على  
 معنى ان متى كانت شتملة على معنى ان فيجئ تجزم الفعلين كان وهو  
 سبعة الاول والثاني مثل من تضرب تضرب ومتى تضرب تضرب الخ بناء  
 على ان اتحاد حكمه المشتمل على صيغة اسم المفعول للمشتمل على صيغة اسم المفاعل  
 ضروري كما لا يخفى وان لم تكن شتملة على معنى ان فلا تكون جازمة بل تكون  
 اسماء سازجة بلا عمل كسائر الاسماء الجوا مد مثل زيد وعمر وغيرهما  
 فان قيل كيف ما واذ ايضا تجزمان المضارع نحو كيف يذهب هب وان تقم قم  
 فلم لم يذكرا المصنف قلنا ان الجزم بهما شاذ لم يحج في كلامهم على وجه الاطراء  
 اما الشذوذ في كلمته كيف فلان كيفما للسؤال عن استواء الشرط والجزاء نحو  
 كيفما تقرؤا قرؤا على اي كيفية تقرؤا انتا قرؤا و استواء القرأتين متعذر  
 اما الشذوذ في كلمته اذ فلان اذا وضعت الامر المقطوع به في الاستقبال

في الاختصاص الذي هو من وظائف العوامل يعني ان الاربعة الباقية  
 مختصة بالفعل لا يتجاوز الاسم كذا في التكملة قدواتها حروف لا اسماء  
 ولا افعال وعددها خمسة وعملها الجزم ومحل الجزم المضارع لا الماضي  
 لبناء واسماءها حروف المعاني وحروف الجواز م وحروف النقل لانها  
 تنقل المضارع من حال الى حال اخر تامل قوله بيد غايي شكك بورد المحو القية  
 النوع السابع

في الاختصاص الذي هو من وظائف العوامل يعني ان الاربعة الباقية  
 مختصة بالفعل لا يتجاوز الاسم كذا في التكملة قدواتها حروف لا اسماء  
 ولا افعال وعددها خمسة وعملها الجزم ومحل الجزم المضارع لا الماضي  
 لبناء واسماءها حروف المعاني وحروف الجواز م وحروف النقل لانها  
 تنقل المضارع من حال الى حال اخر تامل قوله بيد غايي شكك بورد المحو القية  
 النوع السابع



وكمالات الشرط وضعت للأبها م واليقين والأبها م متضادان لا يجتمعان كذا  
 في الغاية واعلم أنها أسماء لا أفعال ولا حروف <sup>في مدحها</sup> عدد هاتسقة وعملها الجزم موقوفا  
 على الاشتمال <sup>في حال كون عمل الجزم موقوفا على</sup> ومحل الجزم الفعل المضارع وأسماءها أسماء الجوارم <sup>في حال كون عمل الجزم موقوفا على</sup> وأسماءها  
 الاستفهام وكمالات الشرط والجزء قوله بابا أيما الباء بمعنى مع أي مع ما وبنها  
 وقد ورد به التظلم ببيت خورده همان به که ساران خوری - خاک کنان خورده که تنها خور  
 النزع الثامن

نوع هشتم ناصب سم منکر چار سم	انصب بر تمیز باشد آن منکر هر کجا
اولین لفظ عشر باشد مرکب با احد	همچنین تا تسع تسعین شمر آن حکم را

اے النوع الثامن اسماء تنصب الاسماء النكرات فالعامل والمفعول كلاهما اسمان  
 واعلم ان هذا النوع مشہور باسماء العدد ولا تنتمی لہا علی العدد <sup>فہا تفصیل</sup> لا بد  
 من معرفتہ وذلك لانہا علی ثلثۃ مراتب <sup>بمعنی عدد و ہر یک مرتبہ</sup> احادی عشرۃ و  
 ثانیہا مرکبات فقط <sup>بمعنی تفصیل</sup> وی من احد عشر الی تسع عشر و ثالثہا مرکبات مع الحطف  
 وی من احد عشر الی تسع و تسعین ویسے الاول بعد الاول و الثانی

بعد الاوسط والثالث بعد الاكثر فالمفردات لا تكون الا مضافه الى مميزها  
المجموع نحو ثلثة رجال واربعة رجال الى عشر رجال انما ابتداء من الثلثة لان الواحد  
والاثنين لا يذكران مع التميز فلا يقال احد رجل اشترى حل بل يذكر التميز ويطرح  
العدد فيقال رجل ورجلان وانما اختاروا الاضافة فيها مع ان التميز من المنصوب  
للتخفيف حيث تتعمل كثير افقتضى التخفيف وانما صار التميز جمعا لان  
الثلثة والاربعة الى العشرة جمع بمعنى لداستها على الافراد  
لم يواحد والاثنين ولم يقطا قطعا تميزين فيها حيث ان المراد بالتمييز بهما اسم لهما لانهما يكونان مميزا على تقدير ذكره فها

[illegible]







قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي

لا نسلم لان التاء في كلمة اثنتان عوض عن الباء اصل ثنيان عوضت التاء عن الباء  
 فصار اثنتان ثم اذا اضيف الى عشرة سقط النون بالاضافة فصارت اثنتا عشرة  
 فان قيل لم خالف حال التركيب عن حال الافراد في صورة التانيث نحو ثلث  
 عشرة امرأة واربع عشرة امرأة قلنا تذكر العدد في حال الافراد نحو ثلث نسوة  
 واربع نسوة الخ ليس باللفظ وقد حصل الفرق في حال التركيب بتذكير الجذر الاول  
 فلما منع من تانيث الجزء الثاني وفيه كلام طويل لا يليق بهذه الرسالة واعلم  
 انها تعمل على اسماء عينا وذواتها اسماء الافعال والاحرف وعملها النصب في خبر  
 النكرة وعددها اربعة واسماؤها اسماء العدد واسماء النواصب واسماء المميز  
 باز ثانياً كم جواستفهاماً باشدي خبراً | ثالث ايشان كايين رابع ايشان كذا

قوله باز ثانياً آه اے الاسم الثاني من الاسماء الاربعة المذكورة كم هو على قسمين  
 استفهامية ان كانت متضمنة لمعنى الاستفهام نحو كم رجلاً عندك خبرية ان لم  
 تكن متضمنة لمعنى الاستفهام نحو كم رجل عندى فالاستفهامية ناصبة للتمييز حملاً  
 على المركبات بخلاف الجزئية فانها لم تخل على المركبات فاختاروا فيها الاضافة  
 للتخفيف لكثرة الاستعمال قوله ثالث ايشان كايين اي الثالث منها كايين  
 قوله رابع ايشان كذا اے الرابع منها كذا نحو كايين رجلاً عندك كذا عندك  
 هذا النوع التاسع

نه بود اسماء افعال كزان شش تنه صند	دونك بله عليك جمل باشدوها
پس روید باز را فع اسم را بهیادان	باز شتان است سرعان دیگر این بقیها

م فویزم اجتماع ثنائین حقيقة بل یزیم اجتماعها حکماً ۱۲ عبد الرحمن ۹ قوله باز را فع اسم ای التثنية یزیم  
 موصوفاً للفعل المثنی وترفع الاسم الفاعلية ۱۲ شرح مائه عامل ۱۲

قوله زان شش تنه صند  
 قوله باز را فع اسم را بهیادان  
 قوله است سرعان دیگر این بقیها

قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي  
 ثانياً في قوله ثلث آه اي

قوله باز ثانياً آه اے  
 ثانياً في قوله باز ثانياً آه اے  
 ثانياً في قوله باز ثانياً آه اے  
 ثانياً في قوله باز ثانياً آه اے



مستقله مثل فشد والوثاق فاما ما بعد واما  
فداء ومنها ما وقع للتشيب علاج جملته  
مشتملة على اسم بمعناه وصاحب خور به فاذا له صوت  
صوت حمار وصرخ صرخ التكل ومنها ما وقع  
مضمون جملة الاحتمل لها غير نحو له على الف درهم  
اعترافا وبيته تأكيد النفس ومنها ما وقع مضمون  
جملة لها محتمل غير نحو زيد قال حقا وبيته تأكيد  
غير ومنها ما وقع مثنى مثل لبيك وسعديك

مستقله مثل فشد والوثاق فاما ما بعد واما

فداء ومنها ما وقع للتشيب علاج جملته

مشتملة على اسم بمعناه وصاحب خور به فاذا له صوت

صوت حمار وصرخ صرخ التكل ومنها ما وقع

مضمون جملة الاحتمل لها غير نحو له على الف درهم

اعترافا وبيته تأكيد النفس ومنها ما وقع مضمون

جملة لها محتمل غير نحو زيد قال حقا وبيته تأكيد

غير ومنها ما وقع مثنى مثل لبيك وسعديك

مستقله مثل فشد والوثاق فاما ما بعد واما  
فداء ومنها ما وقع للتشيب علاج جملته  
مشتملة على اسم بمعناه وصاحب خور به فاذا له صوت  
صوت حمار وصرخ صرخ التكل ومنها ما وقع  
مضمون جملة الاحتمل لها غير نحو له على الف درهم  
اعترافا وبيته تأكيد النفس ومنها ما وقع مضمون  
جملة لها محتمل غير نحو زيد قال حقا وبيته تأكيد  
غير ومنها ما وقع مثنى مثل لبيك وسعديك

٢٢

مستقله مثل فشد والوثاق فاما ما بعد واما  
فداء ومنها ما وقع للتشيب علاج جملته  
مشتملة على اسم بمعناه وصاحب خور به فاذا له صوت  
صوت حمار وصرخ صرخ التكل ومنها ما وقع  
مضمون جملة الاحتمل لها غير نحو له على الف درهم  
اعترافا وبيته تأكيد النفس ومنها ما وقع مضمون  
جملة لها محتمل غير نحو زيد قال حقا وبيته تأكيد  
غير ومنها ما وقع مثنى مثل لبيك وسعديك

مستقله مثل فشد والوثاق فاما ما بعد واما  
فداء ومنها ما وقع للتشيب علاج جملته  
مشتملة على اسم بمعناه وصاحب خور به فاذا له صوت  
صوت حمار وصرخ صرخ التكل ومنها ما وقع  
مضمون جملة الاحتمل لها غير نحو له على الف درهم  
اعترافا وبيته تأكيد النفس ومنها ما وقع مضمون  
جملة لها محتمل غير نحو زيد قال حقا وبيته تأكيد  
غير ومنها ما وقع مثنى مثل لبيك وسعديك



كونه خيرا مقصودا من قبل الله تعالى  
 بما ليس في انفسهم من افعالهم  
 الا انهم لا يقدرون على ان يفعلوا  
 الا ما في قلوبهم من افعالهم  
 واما في قولهم لا يقدرون على ان يفعلوا  
 الا ما في قلوبهم من افعالهم  
 واما في قولهم لا يقدرون على ان يفعلوا  
 الا ما في قلوبهم من افعالهم

باب راجع ما زال افعالي كزنيها متفق اند اسر كجايني همين حكم است در جمله روا  
اقول لما فرغ المصنف من بيان الاسماء العاملة مشرع في بيان الافعال العاملة  
فقال نوع عاشر الخ اي النوع العاشر الافعال الناقصة وانما سميت ناقصة لانها لاتتم  
بغا عليها كلاما تاما بخلاف سائر الافعال واعلم ان الناقص على نوعين لفظي وهو  
ما يكون في مقابلة اللام حرف علة كالا بواب التي تستعمل في علم الصرف كرمي يرمي  
ورضي يرضى ومعنوي وهو ما كان في نسبة نقصان المراد منها الثاني الانزلي ان قوله  
كلان زيد فنسبته كان الى زيد لا تقيد المخاطب ما لم يصم اليه قائما وضاحا او  
غيرهما ونقول ان النسبة الى زيد وان كان بحسب الظاهر لكنه بحسب الحقيقة  
مصدر الخبر المضاف الى اسم كان فتقدير كان زيد قائما كان قيام زيد وهذا يسمى  
المرفوع فاعلا والمنصوب مفعول لابل يسمى شبهة صيانة اللسان عن الخطاء واعلم  
انها على ثلاثة انواع احدها لا يكون في اول كلمته ما وهي ثمانية افعال وقسم منها  
ما يكون في اول كلمته ما نافية وهي اربعة افعال وقسم منها ما يكون في اول كلمته  
ما مصدرية وهو واحد تامل وتدير في البيت تدرك لكل واحد منها احكام ذكرت  
في المطالبات واعلم انها افعال بنفسها لا اسماء ولا حروف وعددها ثلثة عشر  
الاختلاف عند سيبويه لاحدها ومدخولها الجملة الاسمية وعملها الرفع لنصب سواها  
الافعال الناقصة والافعال النواسخ وافعال لدخل على المبتدئ والخبر النوع الحاد عشر  
وبكر افعال مقاربت عمل چون ناقصة  
اي النوع الحادي عشر افعال المقاربة وانما سميت بافعال المقاربة لانها تدل على  
المقاربة واعلم ان عددها من النوع الاخر عند الاختش واما عند سيبويه فافعال







[illegible]



[illegible][illegible]



[illegible]

يخرج منه اسم المصدر الذي يدل على الحدث والاشتقاق منه الافعال نحو دكاو  
 ديا بمعنى الهداية فالاول سمي بالمصدر والثاني باسم المصدر كما يقال الجمع اسم الجمع  
 وعمل الرفع والنصب ان كان متغيرا والرفع فقط ان كان لازما نحو اعجبني  
 ضرب زيد عمرو واعجبني قيام زيد واعلم ان عمل المصدر فيما بعده على نوعين  
 منون نحو اعجبني ضرب زيد عمرو وغير منون بالاضافة نحو اعجبني ضرب زيد  
 عمرو فالاول هو المختار والثاني شائع جائز قوله اسم مفعول هو تافه اللغوي  
 كما ركده شدة وفي الاصطلاح اسم مشتق من الفعل المضارع الجمول  
 وقع عليه الفعل هو عمل رفعا فقط بشرط معنى الحال والاستقبال وشروط  
 كما ذكر في اسم الفاعل نحو زيد مضروب غلامه كما تقول زيد يضرب غلامه  
 قوله مضاف هو صيغة اسم مفعول من باب ضاف يضيف من باب الفاعل  
 هو في اللغة شوب ركده شدة بدليكر وفي الاصطلاح كل اسم ضيف لـ  
 اسم آخر بتقدير حرف الجر فالاضافة بتقدير حرف الجر لا تكون الا في الاسم  
 نحو غلام زيد والاضافة بظهور حرف الجر فهو اعم بل لا تكون اضافة في  
 الاصطلاح لانهم يطلقون عليها بالجار والمجرور نحو مريت بزيد وغلام لزيد ثم  
 اعلم ان عمل المضاف فيما بعده بالجر فقط كما هو مذرب الجمول اما على مذرب سبويه  
 فالمضاف ليس بعامل بل لعامل هو حرف الجر المقدر كاللام وغيره واعلم ان  
 الاضافة لها قواعد اولها ان المضاف لا يضاف ثانيا وثانيها ان المضاف  
 لا يضاف الى مثله مساويه في العموم والخصوص فلا يقال غيث  
 مطر واسد غضنفر لعدم الفائدة وثالثها لا يجوز الفصل

[illegible]

شرح الشرح  
 الاسم الثاني ويسمى مضاف اليه  
 الاسم الاول ويسمى مضاف اليه  
 قوله اسم الجمع  
 اليه لئلا فائدة فيه  
 اليه فيكون ذكر الضمير  
 بدون ذكر الضمير  
 اسد غنفر لا يفيد الا ما يفيد الاسد  
 في ذكر المضاف فانك رايت  
 في ذكر المضاف فانك رايت  
 عليه الاسد  
 عيسى الرشد  
 قوله لئلا فائدة اي



قوله سورة قاف  
ع  
وغيره في شرح  
ع  
وغيره في شرح  
ع  
وغيره في شرح

قولہ فیما ینزل من القرآن  
 التلویف والافاضات کرا  
 قولہ  
 استغیر ذلک من کونہ امر او شیا  
 معلوم او مجهول متبعا او متفای  
 خلقی

[illegible]



[illegible]



قلنا المراد من العامل المعنوي المضارع عامل الرفع لا مطلقا فان رفع الاشكال  
 فيه خلاف فعند البعض من عامل المضارع هو وقوعه موقع اسم الفاعل عند الكوفيين  
 تجزؤه عن الناصب المجازم وفيه تفصيل لا يليق بهذا المختصر وهذا تم  
 بيان العوازل اللفظية والمعنوية ثم الحق بهر بعض الطلبة غير  
 الناظم عدة ابيات والا لحاق وان لم يكن من المصنف لكن فيه فائدة كثيرة  
**فقال**

گر حروف عطف خواهی بخسل	یا دیگر این نظم و میخوانی در محل
و او فاءم حتی نسیر او	یا ام و اما و لكن لا و بل

انما سميت هذه الحروف عاطفة لان العطف في اللغة الادالة ولما كانت  
 هذه الحروف تميل المعطوف الى المعطوف عليه سميت عاطفة وهي عند الجمهور  
 عشرة كما صرح به الناظم في البيت واما عند البعض فاربعة فقط وهي  
 الواو والفاء ثم وحتى كذا في بعض الحواشي

ان را در چار جا مکسور خوان	ابتداء بعد قول و قسم و ان
چون در آید در خبر اول نیز	واما مکسور خوانی به عزیر

یعنی ان کلمته ان و ان لما كانت متساویان في الكتابة متحدة في الصواب والناظم  
 ان یلین الفرق بينهما بحسب التركيب فقال ان را در الخبر اما لا مبتداء  
 خوان زید اقامم وانما کسرت في ذلك حتی لا یطیل الکلام لان ان المفتوحة  
 الهمزة تخیر معنی الجملة لانه مصدرية تاویل الجملة بالمفرد وليست بالمکسور  
 وثانیها بعد القول نحو قلت ان زید اقامم لان باب قال يقول یقتضی

قلنا المراد من العامل المعنوي المضارع عامل الرفع لا مطلقا فان رفع الاشكال  
 فيه خلاف فعند البعض من عامل المضارع هو وقوعه موقع اسم الفاعل عند الكوفيين  
 تجزؤه عن الناصب المجازم وفيه تفصيل لا يليق بهذا المختصر وهذا تم  
 بيان العوازل اللفظية والمعنوية ثم الحق بهر بعض الطلبة غير  
 الناظم عدة ابيات والا لحاق وان لم يكن من المصنف لكن فيه فائدة كثيرة  
**فقال**

ان المراد من العامل المعنوي المضارع عامل الرفع لا مطلقا فان رفع الاشكال  
 فيه خلاف فعند البعض من عامل المضارع هو وقوعه موقع اسم الفاعل عند الكوفيين  
 تجزؤه عن الناصب المجازم وفيه تفصيل لا يليق بهذا المختصر وهذا تم  
 بيان العوازل اللفظية والمعنوية ثم الحق بهر بعض الطلبة غير  
 الناظم عدة ابيات والا لحاق وان لم يكن من المصنف لكن فيه فائدة كثيرة  
**فقال**

ان المراد من العامل المعنوي المضارع عامل الرفع لا مطلقا فان رفع الاشكال  
 فيه خلاف فعند البعض من عامل المضارع هو وقوعه موقع اسم الفاعل عند الكوفيين  
 تجزؤه عن الناصب المجازم وفيه تفصيل لا يليق بهذا المختصر وهذا تم  
 بيان العوازل اللفظية والمعنوية ثم الحق بهر بعض الطلبة غير  
 الناظم عدة ابيات والا لحاق وان لم يكن من المصنف لكن فيه فائدة كثيرة  
**فقال**

ان المراد من العامل المعنوي المضارع عامل الرفع لا مطلقا فان رفع الاشكال  
 فيه خلاف فعند البعض من عامل المضارع هو وقوعه موقع اسم الفاعل عند الكوفيين  
 تجزؤه عن الناصب المجازم وفيه تفصيل لا يليق بهذا المختصر وهذا تم  
 بيان العوازل اللفظية والمعنوية ثم الحق بهر بعض الطلبة غير  
 الناظم عدة ابيات والا لحاق وان لم يكن من المصنف لكن فيه فائدة كثيرة  
**فقال**



المستولة ومقولة القول لا تكون الا جملة وثالثها بعد القسم لان جواب القسم  
لا يكون الا جملة نحو وانت انك قائم والجملة اذا وردت في خبر اللام نحو ان زيد  
لقائم فان قيل ان اللام لا تكون علامة الكسوة لان الكسوة تعليم من زيد منتهى ما دام لا يكون  
في الاخر قلنا الامر كذلك لان اللام تؤكد الكسوة فلا خلاف في كسوة كسرها المنان ثم والافلا فافلاهما

ان راد رنج جامفست وروح	بعد علم وبعد ظن ودرميان
بعد لولا بعد لو تحقيق دان	تاينفتي يسيح جادر فكر آن

قوله بعد علم وبعد ظن آه لانها يقتضيان المفعولين المفعول لا يكون الا مفردا نحو علم زيد  
ان البوة قائم تقديره زيد قائم الاب وكذا كذا في الوسط لان الوسط يقتضي رباط  
بما قبلها وهو ان يحصل الابطا ويل المفرد نحو علمت انك تقوم اي علمت انك تقوم  
كذلك سبب طنت تحقق فهايك وكذا بعد له لانها لو توضع الفعل تقدير جملة التي وقعت بعد ما قبل المفرد  
فاعل في ذلك الفعل المقدر لوجوب كون الفاعل مفردا نحو لو انك قائم كان وكذا بعد لولا لان ما بعد  
لولا لا يكون الا مبتدئا غالبا ويكون مبتدئا مفردا في الجملة تكون الهزة كسوة في موضع جملة سواء  
كان من هذه الامور المذكورة او غير ما مفتوحة في موضع المفرد سواء كان من الامور المذكورة او لا  
او هذا لم يتصور موضعها المذكورة اقول كما انه لا بد من الفرق بين ان ان الكسوة المفتوحة المشدتين  
لا بد من ان ان المحققين اعلم ان ان بكسوة الهزة على اربعة اقسام احدها ما ينتهي موضعها جملة  
اسمية فقط نحو ان زيد قائم يعني ما زيد قائما وثانيها شرطية ومدخولها فعل فقط لان الشرط  
لا يكون الا في الفعل نحو ان ضربت ضربت ثالثها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في  
النافية لكن لزم في خبر اللام لئلا يلزم الالتباس بينهما والجملة اذا وردت في خبر اللام  
ان المنقولة المفتوحة ايضا على اربعة اقسام احدها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في

قوله المستولة ومقولة القول لا تكون الا جملة وثالثها بعد القسم لان جواب القسم  
لا يكون الا جملة نحو وانت انك قائم والجملة اذا وردت في خبر اللام نحو ان زيد  
لقائم فان قيل ان اللام لا تكون علامة الكسوة لان الكسوة تعليم من زيد منتهى ما دام لا يكون  
في الاخر قلنا الامر كذلك لان اللام تؤكد الكسوة فلا خلاف في كسوة كسرها المنان ثم والافلا فافلاهما  
ان راد رنج جامفست وروح بعد علم وبعد ظن ودرميان تاينفتي يسيح جادر فكر آن  
قوله بعد علم وبعد ظن آه لانها يقتضيان المفعولين المفعول لا يكون الا مفردا نحو علم زيد  
ان البوة قائم تقديره زيد قائم الاب وكذا كذا في الوسط لان الوسط يقتضي رباط  
بما قبلها وهو ان يحصل الابطا ويل المفرد نحو علمت انك تقوم اي علمت انك تقوم  
كذلك سبب طنت تحقق فهايك وكذا بعد له لانها لو توضع الفعل تقدير جملة التي وقعت بعد ما قبل المفرد  
فاعل في ذلك الفعل المقدر لوجوب كون الفاعل مفردا نحو لو انك قائم كان وكذا بعد لولا لان ما بعد  
لولا لا يكون الا مبتدئا غالبا ويكون مبتدئا مفردا في الجملة تكون الهزة كسوة في موضع جملة سواء  
كان من هذه الامور المذكورة او غير ما مفتوحة في موضع المفرد سواء كان من الامور المذكورة او لا  
او هذا لم يتصور موضعها المذكورة اقول كما انه لا بد من الفرق بين ان ان الكسوة المفتوحة المشدتين  
لا بد من ان ان المحققين اعلم ان ان بكسوة الهزة على اربعة اقسام احدها ما ينتهي موضعها جملة  
اسمية فقط نحو ان زيد قائم يعني ما زيد قائما وثانيها شرطية ومدخولها فعل فقط لان الشرط  
لا يكون الا في الفعل نحو ان ضربت ضربت ثالثها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في  
النافية لكن لزم في خبر اللام لئلا يلزم الالتباس بينهما والجملة اذا وردت في خبر اللام  
ان المنقولة المفتوحة ايضا على اربعة اقسام احدها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في

قوله المستولة ومقولة القول لا تكون الا جملة وثالثها بعد القسم لان جواب القسم  
لا يكون الا جملة نحو وانت انك قائم والجملة اذا وردت في خبر اللام نحو ان زيد  
لقائم فان قيل ان اللام لا تكون علامة الكسوة لان الكسوة تعليم من زيد منتهى ما دام لا يكون  
في الاخر قلنا الامر كذلك لان اللام تؤكد الكسوة فلا خلاف في كسوة كسرها المنان ثم والافلا فافلاهما  
ان راد رنج جامفست وروح بعد علم وبعد ظن ودرميان تاينفتي يسيح جادر فكر آن  
قوله بعد علم وبعد ظن آه لانها يقتضيان المفعولين المفعول لا يكون الا مفردا نحو علم زيد  
ان البوة قائم تقديره زيد قائم الاب وكذا كذا في الوسط لان الوسط يقتضي رباط  
بما قبلها وهو ان يحصل الابطا ويل المفرد نحو علمت انك تقوم اي علمت انك تقوم  
كذلك سبب طنت تحقق فهايك وكذا بعد له لانها لو توضع الفعل تقدير جملة التي وقعت بعد ما قبل المفرد  
فاعل في ذلك الفعل المقدر لوجوب كون الفاعل مفردا نحو لو انك قائم كان وكذا بعد لولا لان ما بعد  
لولا لا يكون الا مبتدئا غالبا ويكون مبتدئا مفردا في الجملة تكون الهزة كسوة في موضع جملة سواء  
كان من هذه الامور المذكورة او غير ما مفتوحة في موضع المفرد سواء كان من الامور المذكورة او لا  
او هذا لم يتصور موضعها المذكورة اقول كما انه لا بد من الفرق بين ان ان الكسوة المفتوحة المشدتين  
لا بد من ان ان المحققين اعلم ان ان بكسوة الهزة على اربعة اقسام احدها ما ينتهي موضعها جملة  
اسمية فقط نحو ان زيد قائم يعني ما زيد قائما وثانيها شرطية ومدخولها فعل فقط لان الشرط  
لا يكون الا في الفعل نحو ان ضربت ضربت ثالثها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في  
النافية لكن لزم في خبر اللام لئلا يلزم الالتباس بينهما والجملة اذا وردت في خبر اللام  
ان المنقولة المفتوحة ايضا على اربعة اقسام احدها المنقولة من الثقل ومدخولها جملة اسمية كما في



حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی

و حرف الفی بحرف تعلی علم سکون منکم منی قول الشاعر سوا لی کل ما قدر قولاً  
 لا یرجع الیه هم لکلا بلکس بان ال صفة و ما یما ناصبة و بی نخصبة بال فعل است و الذکر  
 معهما و الشارکة بحرف تعلی علم سکون منکم منی قول الشاعر سوا لی کل ما قدر قولاً  
 مقدر للفعل الذی بمعنی القول بحرف تعلی و نادیا من یما هم فحفظ هذه المقادیر فانها تعقب  
 من حرکاتی و در سینه خلاصه تقاریر ساند و فی الحول فاحفظها و کمن یما فلیکن یما  
 رب العالمین صل علی سیدنا علی بن ابی طالب و علی سید المرسلین علی سیدنا محمد و آله  
 و صحبه اجمعین

حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی

# بالتشخیص

چند ابیات فارسی متضمن بعضی مسائل ضروری قواعدی تحت خط و در کتاب  
 رفع و نصب بر وزن بحر رباعی  
 ضمه و فتح و کسر و وقف اندر شمار  
 ضمه و فتح سکون و کسر و اندر شمار  
 شش قسم ترکیبان صوتی و تعداد و ترکیب  
 بست اسنادی صافی نیز و قفا و یک  
 تعیین پنج قسم شدی یا من گیر  
 دیگر مقابل و ترخم برادر  
 و زبان عدل شش بودی حاکم  
 بشو مثال جمله ز عاصی نقب خوار  
 پنج نوع آمد معارف بالتم  
 پنجم آن سکه می باشد مضان  
 اول ممکن است عوض ثالث تنکیر  
 این پنج یکن که بود تفعیل کثیر  
 فعل فعل فعل فعل فعل فعل  
 انس و سحر مثلث و عمر مثلث و ترل  
 مضمر و بهم علم دخول لام  
 سوی این ربیع که گفتم و السلام

کتاب الفیه فی علم العربی  
 کتاب الفیه فی علم العربی  
 کتاب الفیه فی علم العربی

حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی  
 حروف الف با ت ث ج د ه و ز ح ط ق ك ل م ن هـ و ی



حکمت و کرامت  
للہ الشکر نشا و بھلا مت

مؤلفہ امیر خسرو دہلوی از کتاب مستوفی علی بن ابی طالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين

طاهرين الطهارة من دهرنا و دهرکم

مطلبہ عالیہ کتب و تصانیف  
از شیخ الاسلام و امیر



*[The manuscript page contains dense handwritten Persian script.]*



۱۲ - من اقام

الاسماء  
الاولى

مرث ۱۱

فصل في الامور الحرف والنعم

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account.

والا هبوا اليه ولو من عرب او من غير

المركب الذي لم يثبت منه الاصل وحكمه ان

مختلف آخره باختلاف العوامل لفظاً وتقديراً  
بالتعصب على استغرائي مثلاً فالجهد ثم التقدير

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



واما في قوله لا اعراب ما اختلف اخره به ليدل على المعاني  
 المعنوية على انواعه رفع ونصب جرف الرفع  
 علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجرف علم  
 الضمافة العامل ما به يتقوم المعنى لمقتضى  
 الاعراب فالمفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف  
 بالضمه رفعا والفتحة نصبا والكسر جرفا لثبوت  
 السالك بالضمه فاما الكسر غير المنصرف بالضمه  
 والفتحة اليك ولخوك حموك وهوك فوك

لا اعراب ما اختلف اخره به ليدل على المعاني  
 المعنوية على انواعه رفع ونصب جرف الرفع  
 علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجرف علم  
 الضمافة العامل ما به يتقوم المعنى لمقتضى  
 الاعراب فالمفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف  
 بالضمه رفعا والفتحة نصبا والكسر جرفا لثبوت  
 السالك بالضمه فاما الكسر غير المنصرف بالضمه  
 والفتحة اليك ولخوك حموك وهوك فوك

المفعول به في قوله لا اعراب ما اختلف اخره به ليدل على المعاني  
 المعنوية على انواعه رفع ونصب جرف الرفع  
 علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجرف علم  
 الضمافة العامل ما به يتقوم المعنى لمقتضى  
 الاعراب فالمفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف  
 بالضمه رفعا والفتحة نصبا والكسر جرفا لثبوت  
 السالك بالضمه فاما الكسر غير المنصرف بالضمه  
 والفتحة اليك ولخوك حموك وهوك فوك

واما في قوله لا اعراب ما اختلف اخره به ليدل على المعاني  
 المعنوية على انواعه رفع ونصب جرف الرفع  
 علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجرف علم  
 الضمافة العامل ما به يتقوم المعنى لمقتضى  
 الاعراب فالمفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف  
 بالضمه رفعا والفتحة نصبا والكسر جرفا لثبوت  
 السالك بالضمه فاما الكسر غير المنصرف بالضمه  
 والفتحة اليك ولخوك حموك وهوك فوك







والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...

يجوز صرفه وزينه سقرو ماه وجور صلته  
فان السمي به مذكور بشرط الزكاة على الثلث قد  
منصرف وعقب جميع المعرف بشرطها ان يكون  
علمية العجالة شرطها ان تكون علمية العجالة  
او تحرك الا وسط الزيادة على الثلثة فنوخر منصرف  
وشره ابراهيم منصرف العجالة شرطه صيغة  
الجموع بغيره كسكينة مصلي واما فراقه  
فمنصرف فحضر علميا للضمة غير منصرف

والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...

والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...  
والمعروف بالعلماء في هذا العلم...



لا زه منقول عن الجمع وسراويل ذالمة يجرون

وهو الاكثر فقد قيل عجل على موازنه قيل

عمر بن الخطاب رضي الله عنه واذا صرنا في الاشكال

وَمِنْ جَوَارِ مَرْفَعًا وَجَرَّ أَكْقَاضِ التَّكْرِيمِ بِشَرْطِ

العلمية وإن لا يكون بإضافة ولا أسناد مثل

بَعْلَمَكَ الْاَلْفُ وَالْثَمَانُونَ اِنْ كَانَتْ فِي اسْمِكَ  
 "بلدة" كسب من قبل ستم صتم و بكن هو اسم صاحب هذه البلدة

فشرطُ العلية كعمران اوصفة فانتفاء فاعانة

وَقِيلَ جُودُ فَعَلٍ وَمِنْ ثَمَّ اخْتِلَفَ فِي سِرِّهِمْ



[illegible]







وَلِيْبِكَ يَزِيدُ ضَارِعُ خُصُومَةٍ وَفُتْنَةٍ مِمَّا

[illegible]



[illegible]



محمد است و منها البتة و ابراهيم انا له ثواب خدت و فعلا من هذا المذهب الحق اني اقول انكم اذا ملكتم شريك فاعليت انتم اهل الدنيا يعني ان اذا دخلوا في الشرك و انتم

لانه لي بجزء من الفعل اذا شد شي مستره ١٢ فانه يغيره فاعمل في العمل ١٣

فانه لا يجوز ان يخل الشافعي عند اقتناعه الاول القاطع

ای نان دم بیستین صند ۱۲ ای الفول ۳

12

«انه اذا شئخ الامسا والخذف فلا سبيل الا الى الخلفاء»

خبر ۱۲ از من باب شایع است

۱۷۴۸

۱۳۱ مفعول فعل عالم سیم فاعلیہ

[illegible]



[illegible]



خير من مشركه وارجل في الدار امرأه وما

[illegible]



۱۹۰۲

[illegible]

أَحَدُ خَيْرِ عَمَلِكُمْ شَرُّهُ أَهْرَاقَانَا فِي الدَّارِ رَحْبُ سَلَامٍ

عَلَيْكَ وَالْمَخْبَرُ قَدْ يَكُونُ جُمْلَةً مِثْلُ نَبِيِّكَ وَقَالَ

زيد قام الوفا فلما عبد من عائد قد حُجِزَتْ مَا وَقَعَ

ظرفا فالأكثر على أنك مقدّر بجملة وإذا كان المبتدأ

مشتلاً على ماله صدر الكلام مثل من البوك

او کا نام معرفتین او قسما و بین نحو افضل منک

١٠١ المبتدأ والجزء

افضل مني او كان الخبير فعلا له مثل نبيك قوام

وَجِبْتُمْ وَأَذَانُكُمْ الْخَبْرُ الْمَقْرُومَالِي صَدَقَ اللَّهُ

نہایت اسرار و اسرار

[illegible]



مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع  
مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع

مِثْلَ بَيْنَ زَيْدٍ أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ

أَوْ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ

أَوْ كَانَ خَيْرًا عَزَانٍ مِثْلَ عِنْدَ نَكَائِكَ قَالَهُ وَجَبَتْ

وَقَدْ يَتَعَدَّى الْخَبْرُ مِثْلَ نَيْدٍ عَالِمٌ عَاقِلٌ وَقَدْ يَتَضَمَّنُ

الْمَبْتَدَأُ مَعْنَى الشَّرْطِ فَيَصُحُّ دَخُولُ الْفَاءِ فِي الْخَبْرِ خَالِ

الْأَسْلَمُ مَوْصُولٌ بِفِعْلِ وَظَرْنَا وَالنَّكْرَةُ الْمَوْصُوفَةُ مِثْلُ

الَّذِي يَأْتِي أَوْ فِي الدَّارِ فَهَلَهُ رَهْمٌ وَكُلُّ حِلٍّ يَأْتِي

أَوْ فِي الدَّارِ فَهَلَهُ رَهْمٌ وَلَيْتَ وَلَعَلَّ نَاعَزَ بِالْإِتْفَاقِ

من دخل الفاء في الخبر ١٢

مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع  
مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع

مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع  
مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع

مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع  
مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع

مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع  
مَنْ كَانَ زَيْدًا أَوْ كَانَ مِثْلَ مِثْلٍ فِي الدَّارِ حِلٌّ  
عنه فحين كف ٢٠ بفت يور منه ي مكره نبيد ٢٠ ع







[illegible][illegible]

خداوند بفرستد و در قلعه ای که نامش را میگویند نازل شود  
و آنجا که فرشتگان او را خواهند دید و از او خواهند شنید  
و از او خواهند دانست که او کیست و چه خواهد کرد  
و از او خواهند دانست که او کیست و چه خواهد کرد

در این کتاب که در حقیقت از ادب و  
 در همین قول اسم ما و ما است بهین بلیس  
 ذکر همین گفتار کرده است  
 این کتاب را در این کتاب  
 در این کتاب که در حقیقت از ادب و  
 در همین قول اسم ما و ما است بهین بلیس  
 ذکر همین گفتار کرده است  
 این کتاب را در این کتاب  
 در این کتاب که در حقیقت از ادب و  
 در همین قول اسم ما و ما است بهین بلیس  
 ذکر همین گفتار کرده است  
 این کتاب را در این کتاب

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

*(Faint handwritten Persian or Urdu script)*

[illegible]



[illegible]



متقدمه مثل فشده والوثاق فاما من بعد واما  
 فداء ومنها ما وقع للتشيب علاجاً بجملة  
 مشتملة على اسم بمعناه وحبك خور به فاذاله صوت  
 صوت حمار وصرخ صرخ الشكك ومنها ما وقع  
 مضمون جملة الاحتمال لها غير غوله على ألف درهم  
 اعترافاً وبيته تأكيداً للنفس ومنها ما وقع مضمون  
 جملة لها محتمل غير خور زيد قال حقاً وبيته تأكيداً  
 لغيره ومنها ما وقع مثني مثلك وسعدك

متقدمه مثل فشده والوثاق فاما من بعد واما  
 فداء ومنها ما وقع للتشيب علاجاً بجملة  
 مشتملة على اسم بمعناه وحبك خور به فاذاله صوت  
 صوت حمار وصرخ صرخ الشكك ومنها ما وقع  
 مضمون جملة الاحتمال لها غير غوله على ألف درهم  
 اعترافاً وبيته تأكيداً للنفس ومنها ما وقع مضمون  
 جملة لها محتمل غير خور زيد قال حقاً وبيته تأكيداً  
 لغيره ومنها ما وقع مثني مثلك وسعدك

٢٢  
 متقدمه مثل فشده والوثاق فاما من بعد واما  
 فداء ومنها ما وقع للتشيب علاجاً بجملة  
 مشتملة على اسم بمعناه وحبك خور به فاذاله صوت  
 صوت حمار وصرخ صرخ الشكك ومنها ما وقع  
 مضمون جملة الاحتمال لها غير غوله على ألف درهم  
 اعترافاً وبيته تأكيداً للنفس ومنها ما وقع مضمون  
 جملة لها محتمل غير خور زيد قال حقاً وبيته تأكيداً  
 لغيره ومنها ما وقع مثني مثلك وسعدك

متقدمه مثل فشده والوثاق فاما من بعد واما  
 فداء ومنها ما وقع للتشيب علاجاً بجملة  
 مشتملة على اسم بمعناه وحبك خور به فاذاله صوت  
 صوت حمار وصرخ صرخ الشكك ومنها ما وقع  
 مضمون جملة الاحتمال لها غير غوله على ألف درهم  
 اعترافاً وبيته تأكيداً للنفس ومنها ما وقع مضمون  
 جملة لها محتمل غير خور زيد قال حقاً وبيته تأكيداً  
 لغيره ومنها ما وقع مثني مثلك وسعدك



٩

مقاله در حق قتل الهی ۱۲



و اما استغاثه نحو يا زيدا يفتقر الى محاق لفها  
 و لا امر فيه نحو يا زيدا و ينصب ما سواهما نحو  
 يا عبد الله و يا طالع اجد و يا رجلا غير معين  
 و توابع المنادى المبنى المفرد من التاكيد  
 و الصفة و عطف البيان و المعطوف بحرف الممتنع  
 دخول يا عليه ترفع على لفظه و تنصب على

و يا رجل يا زيدا و يا زيدا و يا زيدا  
 يا عبد الله و يا طالع اجد و يا رجلا غير معين  
 و توابع المنادى المبنى المفرد من التاكيد  
 و الصفة و عطف البيان و المعطوف بحرف الممتنع  
 دخول يا عليه ترفع على لفظه و تنصب على

و اما استغاثه نحو يا زيدا يفتقر الى محاق لفها  
 و لا امر فيه نحو يا زيدا و ينصب ما سواهما نحو  
 يا عبد الله و يا طالع اجد و يا رجلا غير معين  
 و توابع المنادى المبنى المفرد من التاكيد  
 و الصفة و عطف البيان و المعطوف بحرف الممتنع  
 دخول يا عليه ترفع على لفظه و تنصب على

و اما استغاثه نحو يا زيدا يفتقر الى محاق لفها  
 و لا امر فيه نحو يا زيدا و ينصب ما سواهما نحو  
 يا عبد الله و يا طالع اجد و يا رجلا غير معين  
 و توابع المنادى المبنى المفرد من التاكيد  
 و الصفة و عطف البيان و المعطوف بحرف الممتنع  
 دخول يا عليه ترفع على لفظه و تنصب على



وَتَوَابِعِهِ لَإِنْهَا تَوَابِعُ مَعْرَبٍ قَالُوا يَا اللَّهُ خَاصَّةٌ

[illegible]



[illegible]



ای و شروط ان مین انسانی ۱۲

اسم کان

اسم الذی اوپر درود ۱۲ ای قبل از نیک بخون ۱۲

ای قیل و یمن خون ۱۲

تمت طبع این کتاب در شهر تهران در روز ۱۵ بهمن ۱۳۰۲

## ۱-۲-۳

۱. ثابت ۱۲: بلنبات مراد ۱۱ سے ایسا لی مہم معاملہ کے واسطے منتقل ۱۲

۷۰۰

[illegible][illegible]



و هو المتفجع عليه بيا و واو اختص بواو حكمة في  
 الاعراب البناء حكم المنادى لك زيادة الالف  
 في اخره فان خفت اللبس قلت واغلامك  
 و واغلامكم و لك المعافى الوقف ولا يندب  
 الا المعروف فلا يقال ارجلاه و امتنع و ازيد  
 الطويلة خلافا ليويس يجوز حذف حرف  
 النداء الامع اسم الجنس الاشارة والمستغنى  
 ولله ب نحو يوسف اعرض عن هذا و ايها الرجل

وهو المتفجع عليه بيا و واو اختص بواو حكمة في  
 ١٢١

الاعراب البناء حكم المنادى لك زيادة الالف  
 ١٢٢

في اخره فان خفت اللبس قلت واغلامك  
 ١٢٣

و واغلامكم و لك المعافى الوقف ولا يندب  
 ١٢٤

الا المعروف فلا يقال ارجلاه و امتنع و ازيد  
 ١٢٥

الطويلة خلافا ليويس يجوز حذف حرف  
 ١٢٦

النداء الامع اسم الجنس الاشارة والمستغنى  
 ١٢٧

ولله ب نحو يوسف اعرض عن هذا و ايها الرجل  
 ١٢٨

و هو المتفجع عليه بيا و واو اختص بواو حكمة في  
 الاعراب البناء حكم المنادى لك زيادة الالف  
 في اخره فان خفت اللبس قلت واغلامك  
 و واغلامكم و لك المعافى الوقف ولا يندب  
 الا المعروف فلا يقال ارجلاه و امتنع و ازيد  
 الطويلة خلافا ليويس يجوز حذف حرف  
 النداء الامع اسم الجنس الاشارة والمستغنى  
 ولله ب نحو يوسف اعرض عن هذا و ايها الرجل

و هو المتفجع عليه بيا و واو اختص بواو حكمة في  
 الاعراب البناء حكم المنادى لك زيادة الالف  
 في اخره فان خفت اللبس قلت واغلامك  
 و واغلامكم و لك المعافى الوقف ولا يندب  
 الا المعروف فلا يقال ارجلاه و امتنع و ازيد  
 الطويلة خلافا ليويس يجوز حذف حرف  
 النداء الامع اسم الجنس الاشارة والمستغنى  
 ولله ب نحو يوسف اعرض عن هذا و ايها الرجل



وَقَدْ أَصْبَحَ لَيْلٌ وَافْتَدَى مَخْلُوقٌ هَاطِفٌ كَرَاهٍ قَدْ  
يُحْدِثُ الْمَنَادَى لِقِيَامِ قَرِينَةٍ جَوَازٍ مِثْلَ الْيَا سَجْدًا  
وَالثَّالِثُ مَا ضَرَّ عَامِلًا عَلَى شَرِيطَةِ التَّفْسِيرِ هُوَ  
كُلُّ سَمٍّ بَعْدَ كُفْلٍ أَوْ شَبْهِهُ مُشْتَغَلٌ عَنْهُ بِضَيْفٍ  
وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِوَسْطٍ عَلَيْهِ هُوَ وَمُنَاسِبَةٌ لِنَصْبِهِ  
مِثْلُ زَيْدٍ ضَرْبُهُ وَزَيْدٌ مُرَدُّ بِهِ وَزَيْدٌ ضَرْبُهُ  
فَلَا مَرَّةً وَزَيْدٌ حَبَسَتْ عَلَيْهِ بِنَصْبٍ بِفِعْلِ ضَمٍّ  
بِفِصْرٍ مَا بَعْدَ أَيْ ضَرْبُهُ وَجَوَازٌ وَاهْتُنْتُ

وَقَدْ أَصْبَحَ لَيْلٌ وَافْتَدَى مَخْلُوقٌ هَاطِفٌ كَرَاهٍ قَدْ

يُحْدِثُ الْمَنَادَى لِقِيَامِ قَرِينَةٍ جَوَازٍ مِثْلَ الْيَا سَجْدًا

وَالثَّالِثُ مَا ضَرَّ عَامِلًا عَلَى شَرِيطَةِ التَّفْسِيرِ هُوَ  
من ماضٍ "ب" حذو "ان" مسببة فقول "ب" فيه ١٢ له على شرط التفسير

كُلُّ سَمٍّ بَعْدَ كُفْلٍ أَوْ شَبْهِهُ مُشْتَغَلٌ عَنْهُ بِضَيْفٍ

وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِوَسْطٍ عَلَيْهِ هُوَ وَمُنَاسِبَةٌ لِنَصْبِهِ

مِثْلُ زَيْدٍ ضَرْبُهُ وَزَيْدٌ مُرَدُّ بِهِ وَزَيْدٌ ضَرْبُهُ

فَلَا مَرَّةً وَزَيْدٌ حَبَسَتْ عَلَيْهِ بِنَصْبٍ بِفِعْلِ ضَمٍّ

بِفِصْرٍ مَا بَعْدَ أَيْ ضَرْبُهُ وَجَوَازٌ وَاهْتُنْتُ

وَقَدْ أَصْبَحَ لَيْلٌ وَافْتَدَى مَخْلُوقٌ هَاطِفٌ كَرَاهٍ قَدْ  
يُحْدِثُ الْمَنَادَى لِقِيَامِ قَرِينَةٍ جَوَازٍ مِثْلَ الْيَا سَجْدًا  
وَالثَّالِثُ مَا ضَرَّ عَامِلًا عَلَى شَرِيطَةِ التَّفْسِيرِ هُوَ  
كُلُّ سَمٍّ بَعْدَ كُفْلٍ أَوْ شَبْهِهُ مُشْتَغَلٌ عَنْهُ بِضَيْفٍ  
وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِوَسْطٍ عَلَيْهِ هُوَ وَمُنَاسِبَةٌ لِنَصْبِهِ  
مِثْلُ زَيْدٍ ضَرْبُهُ وَزَيْدٌ مُرَدُّ بِهِ وَزَيْدٌ ضَرْبُهُ  
فَلَا مَرَّةً وَزَيْدٌ حَبَسَتْ عَلَيْهِ بِنَصْبٍ بِفِعْلِ ضَمٍّ  
بِفِصْرٍ مَا بَعْدَ أَيْ ضَرْبُهُ وَجَوَازٌ وَاهْتُنْتُ

وَقَدْ أَصْبَحَ لَيْلٌ وَافْتَدَى مَخْلُوقٌ هَاطِفٌ كَرَاهٍ قَدْ  
يُحْدِثُ الْمَنَادَى لِقِيَامِ قَرِينَةٍ جَوَازٍ مِثْلَ الْيَا سَجْدًا  
وَالثَّالِثُ مَا ضَرَّ عَامِلًا عَلَى شَرِيطَةِ التَّفْسِيرِ هُوَ  
كُلُّ سَمٍّ بَعْدَ كُفْلٍ أَوْ شَبْهِهُ مُشْتَغَلٌ عَنْهُ بِضَيْفٍ  
وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِوَسْطٍ عَلَيْهِ هُوَ وَمُنَاسِبَةٌ لِنَصْبِهِ  
مِثْلُ زَيْدٍ ضَرْبُهُ وَزَيْدٌ مُرَدُّ بِهِ وَزَيْدٌ ضَرْبُهُ  
فَلَا مَرَّةً وَزَيْدٌ حَبَسَتْ عَلَيْهِ بِنَصْبٍ بِفِعْلِ ضَمٍّ  
بِفِصْرٍ مَا بَعْدَ أَيْ ضَرْبُهُ وَجَوَازٌ وَاهْتُنْتُ



فی الاسم مذکور ۳

[illegible]



四

[illegible]



[illegible]



[illegible]

۱۳

۱۲۳

مفعول تام اسم فاعل

موسم سرما ۱۳

۱۲

موصوف ۱۳ صفت ۱۲

۱۲۱۰

ای کان الغفر نفقا ۴

بن و مصنفه نیز از این راه و  
مفعول مطلق نیست و اما یک صفت تا بدین نوعی جمع دیگر  
و ابریز کند و دخل آنرا در حقیقت نوع آخر حال از دیگر  
چهار بخانه داخل مفعول فی نیست با وجودیک تا بدین ادب  
مفعول فی هیچ صفت چون جانی زیر راکی معنی جادانی  
فی وقت الزام **ع** قول و شرط تا فیه آه چه وقت  
فیه لام مفعول به علاوه فیه بود نه مفعول به و تا ظاهر  
شد که تقدیر لام شرط تا فیه مفعول است نه شرط طاعت  
مفعول و مفعول نه نزد مصنف و قسم شل آنکه لام  
و او مقید بود دوم آنکه لام در ظاهر بود و نزدیک جمهور  
حقاقت مفعول نه آنست که لام در تقدیر بود و آنکه لام نزد  
ظاهر بود مفعول به بواسطه حرف جرست **ع**  
قول و اما بجز از غلط فیه آه ای جائز نیست  
و نیز مفعول لام در حدیث بود

[illegible]



ملک فی شرط اے جاوین ۱۲ ج ۱۲

مثل چیست و زیبا و آن کار معنی و حجاز العطف

مثل لك وزيدا وما شانك وعمران المعنى

لفظاً او بمعنى خوضيبت زيداً قائماً و زيد في الدلالة

وهذا رأي قاضنا وعلمها الفعل في شبهه <sup>٥٤</sup> أو معناه <sup>٥٥</sup> <sub>شأن</sub>

۴۰ ایراکا در مدد محبت کدم بیلست سیرانی، نویسنده است خاکی کلمه در لاشور کے ائدہ ۶۱ سے نکرہ ۱۲



ان تكون نكرة وصاحبها معرفة غالباً وأرسلها  
 العرلة حررت به وحدة ونحو متناول فان كان  
 صاحبها نكرة وجب تقديمها ولا تقدم على العل  
 المعنوي بخلاف الظاهر ولا على المجرور على الامة  
 وكل ما دل على هيئة متم ان يقع حال مثل هذا  
 بسراً طريفاً رطباً وقد تكون جملة خبر تخالفة  
 بالواو والضمير وبالواو وبالضمير على ضعف  
 والمضارع المبتدئ بالضمير وحدة وما سواه مما

٢٥

قوله ان تكون نكرة وصاحبها معرفة غالباً وأرسلها  
 العرلة حررت به وحدة ونحو متناول فان كان  
 صاحبها نكرة وجب تقديمها ولا تقدم على العل  
 المعنوي بخلاف الظاهر ولا على المجرور على الامة  
 وكل ما دل على هيئة متم ان يقع حال مثل هذا  
 بسراً طريفاً رطباً وقد تكون جملة خبر تخالفة  
 بالواو والضمير وبالواو وبالضمير على ضعف  
 والمضارع المبتدئ بالضمير وحدة وما سواه مما

قوله ان تكون نكرة وصاحبها معرفة غالباً وأرسلها  
 العرلة حررت به وحدة ونحو متناول فان كان  
 صاحبها نكرة وجب تقديمها ولا تقدم على العل  
 المعنوي بخلاف الظاهر ولا على المجرور على الامة  
 وكل ما دل على هيئة متم ان يقع حال مثل هذا  
 بسراً طريفاً رطباً وقد تكون جملة خبر تخالفة  
 بالواو والضمير وبالواو وبالضمير على ضعف  
 والمضارع المبتدئ بالضمير وحدة وما سواه مما



[illegible]

بالواو والضميمين وبأحد هـ واو هـ في الماضي المثبت

من قد ظاهري أو مقدري <sup>بيناً</sup> ٥٢ ويحذف العامل

ای عالم المحال ۱۲۴۳ھ

كقولك للمسافر اشتدَّ همدًا يا ويحب في الموكبة  
 (أي لم يبق فيه السفر)

ای طرح پیرید سفر ۱۲

مثل زید ابوی عطوفاً ای لحقه و شرطها ان تكون

خبر

مستند

مقررة المضمون جملة اسمية التامين ما في الاعمال

موصوفت اور موصوات ۱۳

صفت النمل - ۱۲

المستقر عن ذات مذكورة ومقدرة فلا وُل

۱۵۱

صفحة ٢٤٠

مرصوف ۱۲

عن مفرج مقل رغالبا ما في عددنا عشرون

۱۲

خبر ۱۲

و اما در این کتاب که از طرف حضرت علی علیه السلام نوشته شده است و در آنجا که میفرماید:

جزء

سید کاوشیانی و قاضی عین خورشیدی



و در این کتاب که در میان علمای اسلام و هند و چین و سایر بلاد مشرق و مغرب  
مشهور است و در میان ما هم بسیار خوانده می شود و در این کتاب که در میان  
ما هم بسیار خوانده می شود و در این کتاب که در میان ما هم بسیار خوانده می شود

九

۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳

2

100



وَمِنْهُمْ سَمَنًا وَفَقِيرًا بَرًّا وَعَلَى الثَّمَرَةِ مَتَانًا  
فَيَقْرَأُ فِي كَانِ جَنْسًا إِنْ يُقْصَدُ الْأَنْوَاعُ وَيَجْمَعُ  
فِي غَيْرِهَا إِنْ كَانِ بَيْنُونِ أَوْ بِنُو التَّثْنِيَةِ جَانِثِ  
الْإِضَافَةِ وَالْأَفْلَاوُ عَزْ غَيْرِ مَقْدَارِ مِثْلِ خَاتَمِ حَدِيدٍ  
وَالْحَفْظُ أَكْثَرُ وَالثَّغْلُ عَزْ نِسْبَةٍ فِي جُمْلَةٍ أَوْ مَضَاهِ  
مِثْلُ طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا وَزَيْدٌ طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا أَوْ فِي إِضَافَةٍ مِثْلُ يَحْيَى طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا وَبِلَيْهِ دَرَكًا فَارِسَاتُهُ إِنْ كَانَ اسْمًا يَصِحُّ جَعْلُهُ

وَمِنْهُمْ سَمَنًا وَفَقِيرًا بَرًّا وَعَلَى الثَّمَرَةِ مَتَانًا  
فَيَقْرَأُ فِي كَانِ جَنْسًا إِنْ يُقْصَدُ الْأَنْوَاعُ وَيَجْمَعُ  
فِي غَيْرِهَا إِنْ كَانِ بَيْنُونِ أَوْ بِنُو التَّثْنِيَةِ جَانِثِ  
الْإِضَافَةِ وَالْأَفْلَاوُ عَزْ غَيْرِ مَقْدَارِ مِثْلِ خَاتَمِ حَدِيدٍ  
وَالْحَفْظُ أَكْثَرُ وَالثَّغْلُ عَزْ نِسْبَةٍ فِي جُمْلَةٍ أَوْ مَضَاهِ  
مِثْلُ طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا وَزَيْدٌ طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا أَوْ فِي إِضَافَةٍ مِثْلُ يَحْيَى طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا وَبِلَيْهِ دَرَكًا فَارِسَاتُهُ إِنْ كَانَ اسْمًا يَصِحُّ جَعْلُهُ

۳۷

وَمِنْهُمْ سَمَنًا وَفَقِيرًا بَرًّا وَعَلَى الثَّمَرَةِ مَتَانًا  
فَيَقْرَأُ فِي كَانِ جَنْسًا إِنْ يُقْصَدُ الْأَنْوَاعُ وَيَجْمَعُ  
فِي غَيْرِهَا إِنْ كَانِ بَيْنُونِ أَوْ بِنُو التَّثْنِيَةِ جَانِثِ  
الْإِضَافَةِ وَالْأَفْلَاوُ عَزْ غَيْرِ مَقْدَارِ مِثْلِ خَاتَمِ حَدِيدٍ  
وَالْحَفْظُ أَكْثَرُ وَالثَّغْلُ عَزْ نِسْبَةٍ فِي جُمْلَةٍ أَوْ مَضَاهِ  
مِثْلُ طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا وَزَيْدٌ طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا أَوْ فِي إِضَافَةٍ مِثْلُ يَحْيَى طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا وَبِلَيْهِ دَرَكًا فَارِسَاتُهُ إِنْ كَانَ اسْمًا يَصِحُّ جَعْلُهُ

وَمِنْهُمْ سَمَنًا وَفَقِيرًا بَرًّا وَعَلَى الثَّمَرَةِ مَتَانًا  
فَيَقْرَأُ فِي كَانِ جَنْسًا إِنْ يُقْصَدُ الْأَنْوَاعُ وَيَجْمَعُ  
فِي غَيْرِهَا إِنْ كَانِ بَيْنُونِ أَوْ بِنُو التَّثْنِيَةِ جَانِثِ  
الْإِضَافَةِ وَالْأَفْلَاوُ عَزْ غَيْرِ مَقْدَارِ مِثْلِ خَاتَمِ حَدِيدٍ  
وَالْحَفْظُ أَكْثَرُ وَالثَّغْلُ عَزْ نِسْبَةٍ فِي جُمْلَةٍ أَوْ مَضَاهِ  
مِثْلُ طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا وَزَيْدٌ طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا أَوْ فِي إِضَافَةٍ مِثْلُ يَحْيَى طَيْبٌ أَبَا وَالْوَدَّ دَارًا  
وَعَلَمًا وَبِلَيْهِ دَرَكًا فَارِسَاتُهُ إِنْ كَانَ اسْمًا يَصِحُّ جَعْلُهُ



[illegible]

مَا أَنْتَ صَبَّحْتَ جَازَانِ يَكُونُ لَهُ مُنْعَلِقَةٌ إِنَّهُمْ

۱۱. جازان نیکو و شیر اسامی انصیب عنه و عبارتة عنه ۱۲. اسه متعلق انصیب عنه ۱۳

متعلقه فیطابق فیهما مقصد الا اذا كان نبیاً

اسعد في الصدوقين ١٢

ان يقصد الانواع واز كانت صفة كانت

طريق شروا معتملة الحال ولا يقدر على التمييز على علمه الاضطرار

اصح المذايب ١٣

لا يتقدم على الفعل إلا فاعل المازي والمبدا المستثنى

ایضاً

متصل ومنقطع فالمتصل هو المنقطع عن متعلقه

۴۰

انظر او تقديراً بالاولا وانها وانها والمنقطع المذكور

شماره جارقی التوم الازیدیه ۱۴۱

بعد ما غاب عن خبره وهو منصوصك اذا كان بعد الا

من مشق ۱۲

[illegible]



۱۰  
 غیر الصفة فی کلامه مع جب مقدر ما على المستثنى  
 منه او منقطعاً فی الاكثر او كان واحداً  
 الاكثر او ما خلا وما عدا وليس ولا يکون ويجوز فيه  
 و يختار البذل فی ما بعد الا في کلام غیر موجب  
 وذكر المستثنى من مثل ففعلوه الا قلیل ولا  
 قلیلاً و یعرب على حسب العمل بالان اکان المستثنى  
 منه غیر مذكور هو فی الموجب لیس فیما مثل  
 ما ضربی لا ینزل الا ان یستقل به من مثل قرأت

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰



*[A large section of handwritten Persian script, likely from the same manuscript as the previous block.]*

الايوم كذا ومن ثم لم يجر ما زال في لعلها واذا

غدا بقدر امره جزوین شد

تَعَزُّزُ الْبَدَنِ عَلَى الْلفْظِ فَعَلَى مَوْضِعِ مَثَلِ أَجَاءَ مَنْ

حَبْلُ الْكَارِزِيِّ وَلَا أَحَدٌ فِيهِمَا إِلَّا عَمْرٌ وَمَا زِيدَ شَيْئًا إِلَّا

کرمی

شئ لا يعبد إلا من لا تزد بعد الاثبات ما ولا

وَقَدْ رَأَى عَاطِلَتَيْنِ بَعْدَ الْإِنْفِ عَمَلَتَا لِنَفْسٍ وَقَدْ

ای مصروفیت

خود بخود

منقضى النفي بالانجلاحت ليس زيد شيئا الا شيئا

لأنها عمل للفعلية فلا أثر فيها بالنقص من معنى النفس

فیض یس

۱۵ مکتوبات

一、

بِقَاءِ الْأُمَمِ الْعَامِلَةِ فِي لَجَلَةٍ وَمِنْ تَمَجُّزِ الْبَيْرِ

[illegible]



على الأثرين خذوا كرا. اخواتها هو المسند بعد

زَيْدٌ الْإِقَامُ مَا وَقَّتْهُ مَا زَيْدٌ الْإِقَامُ مَا وَخْفَوْهُ عَدِيمٌ  
م عطف على قوله  
 وَمُسَوًى وَسَوَاءٌ وَبَعْدَ حَاشَا فِي الْأَكْثَرِ وَأَعْرَابٌ غَيْرُ فِيهِ  
بفتح العين وكسر الواو كونه حرف جر  
 كَأَعْرَابٍ لَمْ يَسْتَنْ بِالْأَعْلَى التَّفْصِيلُ وَغَيْرُ صِفَةٍ حَلَّتْ  
بفتح العين بفتح الفاء  
 عَلَى الْإِنْفِي الْأَسْتِثْنَاءُ كَمَا حَلَّتْ الْأَعْلَى فِي لَصِفَةٍ  
كلمة  
 إِذَا كَانَتْ تَابِعَةً لِجَمْعٍ مَنكُورٍ غَيْرِ مَحْصُولٍ لِقَدْ اسْتِثْنَاءُ  
 مِثْلُ لَوْ كَانَ فِيهِمَا الرِّقَّةُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتْ وَضَعُفٌ  
بفتح الهمزة بفتح الهمزة بفتح الهمزة  
 فِي غَيْرِهِ وَأَعْرَابٌ سَوَاءٌ سَوَاءٌ النِّصْبُ عَلَى الظَّرْفِ  
بفتح الهمزة بفتح الهمزة بفتح الهمزة  
 عَلَى الْأَمْرِ خَيْرٌ كَانَ أَخُو أَتَاهَا هُوَ لَمْ يَسْنَدُ بَعْدَ  
بفتح الهمزة بفتح الهمزة



Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary on the main text, covering the top and right margins.

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

وَيَسِيْرُهُمْ فِي سَكَنٍ نَبِيْلٍ قَانِمًا وَامْرَأَةً كَاهِنَةً خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ

Handwritten marginal notes in Arabic script, continuing the commentary on the main text, covering the right margin.



2

[illegible]

لا غلام رجل ظريف فيهما ولا عشرين رحمانك

تظهير الحقائق ۱۴

خطیر المشیر المصنف ۱۲

فان كان مفردا فهو مبنی علی ما ینصبه وان كان

اے اسم! الحق نفی الجنس

معرفة او مفصولا بين وبين لا وجب الرفع والتاكيد

عمر الیستار

وَمِثْلُ قَضِيَّةٍ وَأَبَا حَسَنٍ لَهَا مَتَأَوَّلٌ وَفِي مِثْلٍ

بیتا، ۱۶

ای ماکریه خیمه لایله

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ خَمْسَةٌ أَرْبَعَةٌ فَمُتَّعُوا وَقْتُ

الاولُ نصبُ الثاني ورفعه ورفعهما ورفع الاول

على ضعفه وفتح الثاني واذا دخلت الهنزة لم يتغير

عن عائشة رضي الله عنها

العملُ ومَعْنَاهَا الاستغناء والعرض والتمنُّ

من معني النمرة الملائمة على ١٥

[illegible]



وَنَعْتُ الْمُبْنِيَّ الْأَوَّلَ مُفَرَّدًا إِلَيْهِ مَبْنِيٌّ وَمَعْرَبٌ

رَفْعًا وَنَصَبًا مِثْلُ لَا رَجُلٍ ظَرْفِيٍّ وَظَرْفِيٍّ وَظَرْفِيٍّ

وَأَلْفَا لِعَرَابٍ وَالْعَطْفُ عَلَى اللَّفْظِ وَعَلَى الْمَحَلِّ

جائے مثل لا اَب وَاَبْنَاوَابْنٌ وَمِثْلُ لَا اِيَالَه

ولا غلامي له جاني تشبيهه بالامضات لمشاركة

له في اصل معناه ومن ثم لم يحسن ابا فيها وليس

بعضا من لفساد المعنى خلافا لسيبويه ويجزئ

کثیراً فی مثل لا علیک اے باس علیک

[illegible][illegible]



[illegible]



[illegible]



وَلَا صِفَةَ الْمَوْصُوفِ هَا وَمِثْلُ مَا سَمِعْتُ الْجَمْعُ حَانِبٌ

م. یحییٰ درین بیان است که در این کتاب



[illegible]







[illegible]

سابقه من جهة واحد النعت تابع يدل على معنى

في متبوع مطلقا وفائدة تخصيصه وتوضيحه

وقد يكون المجرع الشراء والذم والتوكيد نحو نفخة

والمحدثة ولا فصل بين ان يكون مشتقا او غير

اذا كان وضعه لغرض المعنى وهو انشؤ قهري

مال و خصوصاً مثل عترت بزرگای رحلی و مرتد

بهذا الرجل يزيد هذا وتوصف النكارة بالجملة والخاتمة

ويلزم الضمير ويوصف بحال الموصوف ومجال

[illegible]



فلأعزب التعريف التنكير والأفراد والثنائية

وَالْجَمْعُ وَالتَّذْكِيرُ وَالتَّانِيثُ <sup>٥٢</sup> لِثَانِي تَبَعِ الْخَمْسَةِ

الاول وفي ابوابي كالفعل ومن ثم حسن قام

رجل قاعد و غلمان و ضعفا و غلمان و مجوز

قَعْدٌ غُلَامَانِكَ وَالْمُضْمِرُ لَا يُوصَفُ وَلَا يُوصَفُ بِهِ

والموضو اخصا ومساو ومن ثم لا يوصف

ذوالالحم الأيمن مثله وبالمضيا الى مثله وآما اليزم



57

قَوْلُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ  
 بِحُسْنٍ عَزَّ وَجَلَّ  
 فِي رَجُلٍ مِثْلِي  
 قَدْ كَفَّرَ عَنْهُ  
 سَبْعِينَ أَلْفَ  
 ذَنْبٍ أَوْ أَكْثَرَ  
 قَوْلُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ  
 بِحُسْنٍ عَزَّ وَجَلَّ  
 فِي رَجُلٍ مِثْلِي  
 قَدْ كَفَّرَ عَنْهُ  
 سَبْعِينَ أَلْفَ  
 ذَنْبٍ أَوْ أَكْثَرَ  
 قَوْلُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ  
 بِحُسْنٍ عَزَّ وَجَلَّ  
 فِي رَجُلٍ مِثْلِي  
 قَدْ كَفَّرَ عَنْهُ  
 سَبْعِينَ أَلْفَ  
 ذَنْبٍ أَوْ أَكْثَرَ

وصف باب عبد بنى للام للأعمام ومن ثم

ضَحُفْتُ مَرَّةً بِهَذَا الْاَبْيَضِ وَحَسَنَ بِهَذَا الْعَالِمِ

العطف تابع مقصود بالنسبة مع متبوعه

بين وبين متبوعيه أحد الحروف العشرة

مثل قام زيد وعمر وواذا عطفت على المرفوع

المتصل كذا بمنقصل مثل ضربت انا ونريد الا

ان یقسم فصل و فیجی نترکه مثل ضربت الیوم

وزيد وإذا عطفت على الضمير المحرور أعيد الخافض

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



مخومراتُ بلكي وبتيد و المعطوف في حكم المعطوف

عليه من ثم لم يحزنني ما زيد بقائهم اوقامها ولا

زاهبٌ عمرٌ وإلا الرفعة وإنما جاز الذي يطير فيضد.

زيدُ الدُّبَابِ لَا نَهَا فَاءُ السَّبَبِيَّةِ وَإِذَا عَطِفَ عَلَى

عالمين مختلفين لم يميزا خلافا للفراء الا في نحو

في الدار زيد والحجة عمر وخلافه السيد التاكيد

تابع يقرئ امر المتبوع في النسبة او الشمول هو

لفظي ومعنوي فاللفظي تكرُّ اللفظ الاول نحو

[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]



لا ذوا جزاء يصح افتراقها حساً او حكماً مثل المنة  
 القوم كلهم اشتريت العبد كله بخلاف ما زيد  
 كله واذا اكد الضمير المرفوع المتصل بالنفس العين  
 اكد بمنفصل مثل ضربت انت نفسك اليه  
 واخواه اتباعاً لا جمعة فلا تقدم عليها غيرها  
 دونه ضعيفاً ليدل انك بغير مقصود بما نسب  
 الى المتبوع دونه وهو بدل الكل والبعض  
 والاشتمال والغلط فالاول صلاوة الاول

لا ذوا جزاء يصح افتراقها حساً او حكماً مثل المنة  
 القوم كلهم اشتريت العبد كله بخلاف ما زيد  
 كله واذا اكد الضمير المرفوع المتصل بالنفس العين

اكد بمنفصل مثل ضربت انت نفسك اليه  
 واخواه اتباعاً لا جمعة فلا تقدم عليها غيرها  
 دونه ضعيفاً ليدل انك بغير مقصود بما نسب

الى المتبوع دونه وهو بدل الكل والبعض  
 والاشتمال والغلط فالاول صلاوة الاول

والاشتمال والغلط فالاول صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول

صلاوة الاول



والتالي جزءه والثالث بينه وبين الاول ملائمة  
 بغيرها والرابع ان تقصد اليه بعد ان غلطت  
 بغيره ويكونان معرفتين نكرتين مختلفين اذا كان  
 نكرة من معرفة فالنعت مثل بالناصية ناصية  
 كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

بغيرها والرابع ان تقصد اليه بعد ان غلطت  
 بغيره ويكونان معرفتين نكرتين مختلفين اذا كان  
 نكرة من معرفة فالنعت مثل بالناصية ناصية  
 كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

بغيرها والرابع ان تقصد اليه بعد ان غلطت  
 بغيره ويكونان معرفتين نكرتين مختلفين اذا كان  
 نكرة من معرفة فالنعت مثل بالناصية ناصية  
 كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

بغيره ويكونان معرفتين نكرتين مختلفين اذا كان  
 نكرة من معرفة فالنعت مثل بالناصية ناصية  
 كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

نكرة من معرفة فالنعت مثل بالناصية ناصية  
 كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمريين مختلفين لا يبدل  
 ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

ظاهر من مضمري بالكل الا من الغائب نحو ضربته  
 زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

زيد اعطى البيان تابع في صفة يؤمن متبوعا  
 مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل

مثل اقسام بالله ابو حفص في فصله من البديل



[illegible]



والمفصل المستقل بنفسه المتصل غير المستقل  
 وهو مرفوع ومضروب وعجزه كذا وان متصل  
 ومنفصل والثالث متصل فقط فذلك خمسة  
 النواع الاول ضربت وضربت الى ضربت وضربت  
 والثاني انا الى هن والثالث ضربت الى ضربت بهن  
 واني الى انهن والرابع اياي الى اياهن والخامس  
 غلامي ولي الى غلامي وكفن فالفروع المتصل  
 خاصة يستند في الماضي للغائب <sup>عط</sup> الغائبة

# فالمفصل المستقل بنفسه المتصل غير المستقل

وهو مرفوع ومضروب وعجزه كذا وان متصل  
 اي المرفوع والمضروب ١٢

ومنفصل والثالث متصل فقط فذلك خمسة  
 اي لا منفصل في تنوع الفصل بين الجار والمجرور ١٢

النواع الاول ضربت وضربت الى ضربت وضربت  
 اي الرفع للتصل ١٢

والثاني انا الى هن والثالث ضربت الى ضربت بهن  
 اي الرفع للمفصل ١٢

واني الى انهن والرابع اياي الى اياهن والخامس  
 اي المنصوب للمفصل ١٢

غلامي ولي الى غلامي وكفن فالفروع المتصل  
 اي المنصوب للمفصل ١٢

خاصة يستند في الماضي للغائب <sup>عط</sup> الغائبة

والمفصل المستقل بنفسه المتصل غير المستقل  
 وهو مرفوع ومضروب وعجزه كذا وان متصل  
 ومنفصل والثالث متصل فقط فذلك خمسة  
 النواع الاول ضربت وضربت الى ضربت وضربت  
 والثاني انا الى هن والثالث ضربت الى ضربت بهن  
 واني الى انهن والرابع اياي الى اياهن والخامس  
 غلامي ولي الى غلامي وكفن فالفروع المتصل  
 خاصة يستند في الماضي للغائب <sup>عط</sup> الغائبة

والمفصل المستقل بنفسه المتصل غير المستقل  
 وهو مرفوع ومضروب وعجزه كذا وان متصل  
 ومنفصل والثالث متصل فقط فذلك خمسة  
 النواع الاول ضربت وضربت الى ضربت وضربت  
 والثاني انا الى هن والثالث ضربت الى ضربت بهن  
 واني الى انهن والرابع اياي الى اياهن والخامس  
 غلامي ولي الى غلامي وكفن فالفروع المتصل  
 خاصة يستند في الماضي للغائب <sup>عط</sup> الغائبة



[illegible][illegible][illegible]

والتفصيل في خلاف اوله

٥٩

والمفضل خلافت اهل

۵۹

باید گفت که این کتاب در حقیقت یک  
مجموعه از مقالات و کلمات است که  
در آنجا به بیان و تفسیر این  
اصول پرداخته شده است.

برای امر و ابواب این کتاب است و در این باب

والتشريع في هذه المسألة

[illegible]



أحدُهُما فَمَاذَا كَانَ أَحَدُهُمَا عَرَبٌ وَقَدْ لَمَّ بِهِ

فَلَاكُ الْخَيْرِ فِي الثَّانِي نَحْوِ عِطِيَّتِكَ اعْطَيْتَكَ اِيَّاهُ

نویسندگان: ایضاً

وضى بيك وضر في ياك والافز هو من فصل ضاع عطية

آيَةُ أَوَايِكَ وَالْمُخْتَارُ فِي خَيْرِ بَابٍ كَانَ لَا تَفْصِلُ

والاكثر لولا انت الى اخره وعسيبت الى اخرها

باب في معرفة الفرق بين الفصول وبين المصنفين

وجاء لولاك وعساك الى اخرهما ونون الوقاية

بالتصنيف

مع البلاء لازمة في هذا الضمور في المضارع عن ترايعنون

20

لا علم بانتي مع النوفيه ولدن وان اخواتهما

the

[illegible]



قوله وختار فی لبث ومن وعز وقد وقطع عنهما  
 از خیر وختار فی لبث وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی  
 از خیر وختار فی لبث وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی  
 از خیر وختار فی لبث وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی وختار یعنی در وقت کوتاهی

فخیر وختار فی لبث ومن وعز وقد وقطع عنهما

لعل ویؤشطر بین المبتدأ والخبر قبل العوامل بعدها

صبغة مرفوع من فصل مطابقة للمبتدأ ویسمی فصلاً

لیفصل بین کون خبراً واختاراً بشر أن یکون الخبر

معرفةً أو فعل من کذا مثل کان زید هو افضل من

عمرو ولا موضع له عند الخلیل بعض العرب جعله

مبتدأ وما بعده خبراً ویتقدم قبل الجملة ضمیر غایب

یسمی ضمیر الشان بالقصة یفسر بالجملة بعداً وکون

ان کان من شأه ان کان من شأه

در اینجا ضمیر غایب است که به خبر اشاره دارد و این خبر به صورت جمله خبریه آمده است.

فصل اول در بیان خبر و خبریه  
 خبر عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.  
 خبر عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.  
 خبر عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.

فصل دوم در بیان خبریه و خبریه  
 خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.  
 خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.  
 خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید و خبریه عبارتست از جمله خبریه که در جواب سؤال می آید.



فصل الخطا في خمسة وخمسة فنيكوز خمسة

منفصلاً و متصلاً مستتراً و بارزاً علی حسب العیال

نحو هو زید قائم و کان زید قائم و انه زید قائم

و حذف منصوباً ضعیف الاعم ان اذا خففت فانه

لازم اسماء الاشارة ما وضعه ملثنا الیه

ملثناه ذار و ذین للمونث تاو ذی و تی و ته

و ذه و قی و ذهی ملثناه تان و تین لجمعهما

اولاً مدّاً و قصراً و یحقها حرف التنبی یتصل

فحرف الخطای خمس و فی خمسة فیکون خمسة



والتناز بالالف والياء والاولى والذين واللائي  
 مشق لغز ١٢

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



فعل غير مشتغل عنه بضمير كانه منصوباً

معمولاً على حسبه وكل ما قبله خبراً ومضارعاً

فمجرد والافزوع مبتدأ ان لم يكن ظرفاً وخبراً

ان كان ظرفاً وكذلك ابناء الاستفهام والشرط و

في مثل كم عمه لك يجر يد وخالة ثلثة اوجه قد

يجز في مثل كم مالك وكم ضربت الظروف

منها ما قطع عن الاضافة كقتل وبعد

عنه قوله وكل ما قبل حرف جر آه و هو واحد ازكم استفهامية يا خبرية كقتل او حوت  
جر بود و مثل بكم و درهما شتریت و بكم رجل مررت یا مضاف  
مثل سلام کم رجلا شتریت و سلام کم رجل ضربت  
مجرور و خواهد بود ۱۲

فعل غير مشتغل عنه بضمير كانه منصوباً  
معمولاً على حسبه وكل ما قبله خبراً ومضارعاً  
فمجرد والافزوع مبتدأ ان لم يكن ظرفاً وخبراً  
ان كان ظرفاً وكذلك ابناء الاستفهام والشرط و  
في مثل كم عمه لك يجر يد وخالة ثلثة اوجه قد  
يجز في مثل كم مالك وكم ضربت الظروف  
منها ما قطع عن الاضافة كقتل وبعد  
عنه قوله وكل ما قبل حرف جر آه و هو واحد ازكم استفهامية يا خبرية كقتل او حوت  
جر بود و مثل بكم و درهما شتریت و بكم رجل مررت یا مضاف  
مثل سلام کم رجلا شتریت و سلام کم رجل ضربت  
مجرور و خواهد بود ۱۲



وَأُجْرِيَ مَجْرَاهُ لَأَعْيُنٍ وَلَيْسَ غَيْرُ حَسَبٍ وَمِنْهَا

حيث ولا يضاف الا الى جملة في الأكثر ومنها اذا

وهي للمستقبل وفيها معنى للشرط ولذلك اختير

بعد ها الفعل وقد تكون للمفاجأة قياساً لمبتدأ

بعدھا و منها اذ للماضی و یقع بعدھا البجالتان و منها

اَيْنَ وَاِنِّي لِلْمَكَاثِلِ اسْتَفْهَامًا وَشَرْطًا وَمَقِي لِلزَّمَانِ

ففيها وآيات للنزوات استغفها ما وكيف للحال استغفها ما

وَقَدْ وَصَّيْنِي بِمَعْنَى أُولَٰئِكَ فَلَيْسَ بِهَا مَفْرُوحٌ بِمَعْرِفَتِي

[illegible]



[illegible]



۱۵

[illegible]

وهي لمضميات والأعلام والمبهمات وأما باللام

المبدء والمضى الى ابد ها معنى العلم ما وضع لشيء

بجانبه غير متناول غير بوضيحه واحدا عنهما الضمير

المتكلم ثم المخاطب المتكلم ما وضع لشيء لا بعينه

اسماء العنكبوت ما وضع ركنية احاد الاشياء

اثنتا عشرة كلمة واحد العشرة ومائة ولف تقول

اثنتان واحدة اثنتان وثنتان وثلاثة الى عشرة وثلاث

العشرون واحد عشرون اثنين عشرون

بسم الله الرحمن الرحيم

استقامه حاصلاً من ما وضع كسبة احاد الاشياء اصوله  
 مبتدأ ١٢١  
 المفعول به ١٢٢  
 اسماء العكس ما وضع كسبة احاد الاشياء اصوله  
 اثنتا عشرة كلمة واحد المِثْرَة ومائة ولف تقوا  
 اثنتان واحدة اثنتان وثلاثون الى عشرة وثلاث  
 الى عشرة واحد عشر اثنا عشر عشرة اثنتا عشرة







تسعة و كان قياسيها مائة او مئتين مئز احد

عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد وميز مائة

والف وتثنيتهما وجمعهم مخفوض مفرد واذا كان

المعد ودمونثا واللفظ مذكرا او بالعكس فجمان

ولا يميز واحد اثنان استغناء بالفظ اليمين عنهما

مثل رجل ورجلان كافتاة النص المقصود بالعدل

وتقول في المفرد من المتعد باعتبار تصدير النان

والثانية الى العاشرة والعاشرة لا يغير باعتبار حاله

في قوله تسعة و كان قياسيها مائة او مئتين مئز احد  
عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد وميز مائة  
والف وتثنيتهما وجمعهم مخفوض مفرد واذا كان  
المعد ودمونثا واللفظ مذكرا او بالعكس فجمان  
ولا يميز واحد اثنان استغناء بالفظ اليمين عنهما  
مثل رجل ورجلان كافتاة النص المقصود بالعدل  
وتقول في المفرد من المتعد باعتبار تصدير النان  
والثانية الى العاشرة والعاشرة لا يغير باعتبار حاله

٤٣  
في قوله تسعة و كان قياسيها مائة او مئتين مئز احد  
عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد وميز مائة  
والف وتثنيتهما وجمعهم مخفوض مفرد واذا كان  
المعد ودمونثا واللفظ مذكرا او بالعكس فجمان  
ولا يميز واحد اثنان استغناء بالفظ اليمين عنهما  
مثل رجل ورجلان كافتاة النص المقصود بالعدل  
وتقول في المفرد من المتعد باعتبار تصدير النان  
والثانية الى العاشرة والعاشرة لا يغير باعتبار حاله

في قوله تسعة و كان قياسيها مائة او مئتين مئز احد  
عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد وميز مائة  
والف وتثنيتهما وجمعهم مخفوض مفرد واذا كان  
المعد ودمونثا واللفظ مذكرا او بالعكس فجمان  
ولا يميز واحد اثنان استغناء بالفظ اليمين عنهما  
مثل رجل ورجلان كافتاة النص المقصود بالعدل  
وتقول في المفرد من المتعد باعتبار تصدير النان  
والثانية الى العاشرة والعاشرة لا يغير باعتبار حاله



[illegible][illegible][illegible]

تا زمانیکه  
تصغیر و تنویر علامت در  
شماره در وقف یا مکیه و در دوم  
بود چنان جلی و نشیری یا مهر و دره مثل هم  
منفی شود از علامت اگر تا تانیث زیر یک در وضع او بعد از  
ست پس تا زیست که او را از نقطه غلط کند خلاف  
و بعد از این در اول الف است تا نیت که زیست است تا  
در نقطه و در الف است که قبس است و در  
است فقط الف است و در  
فصلی نوشت است  
مجموعه

\_\_\_\_\_



او تقدیراً و الامتنان کم بخلافه و علامه التانیة التی

والا کف مقصورة او معدودة و هو حقیقی و لفظی

فالحقیقة ما بازانة ذکر من الحيوان کما مرّة و ناقة

والالفاظی بخلافه کظلمة و عین و اذا اسند لفعل

الیه فبالتاء و انت فی الظاهر غیر الحقیقی بالخیار و حکم

ظاهر الجمع غیر المذکر السلام مطلقاً حکم ظاهر غیر

الحقیقة و ضمیر العاقلین غیر المذکر السلام فعلت

و فعلوا و النساء و لا یام فعلت و فعلن

باعتبار الجماعه ۱۳ علی یقینیه الاصل ۱۲

Handwritten marginal notes in Persian script, including commentary on the main text and additional philosophical or linguistic points. The notes are written in a cursive style and cover the left and bottom margins of the page.



و قوله ما الحق اخر الف و باء مفتوح ما قبلها  
 و قوله كسورة ليدل على ان مع مثله من  
 جنس فالمقصود ان كانت الف عز و او هو  
 تلا في قلبت و او و الا فالباء و الممد و ان  
 كانت همزة اصلية تثبت في ان كانت للتانيث  
 قلبت او و الا فالوجهان و يحذف نونه للاضافة  
 و حذف فتاء التانيث في خصيان و البياض المجموع  
 فادل على احاد مقصودة بحرف مفردة بتغير ما في

**المقدمة**  
 ما الحق اخر الف و باء مفتوح ما قبلها  
 و قوله كسورة ليدل على ان مع مثله من  
 جنس فالمقصود ان كانت الف عز و او هو  
 تلا في قلبت و او و الا فالباء و الممد و ان  
 كانت همزة اصلية تثبت في ان كانت للتانيث  
 قلبت او و الا فالوجهان و يحذف نونه للاضافة  
 و حذف فتاء التانيث في خصيان و البياض المجموع  
 فادل على احاد مقصودة بحرف مفردة بتغير ما في

و قوله ما الحق اخر الف و باء مفتوح ما قبلها  
 و قوله كسورة ليدل على ان مع مثله من  
 جنس فالمقصود ان كانت الف عز و او هو  
 تلا في قلبت و او و الا فالباء و الممد و ان  
 كانت همزة اصلية تثبت في ان كانت للتانيث  
 قلبت او و الا فالوجهان و يحذف نونه للاضافة  
 و حذف فتاء التانيث في خصيان و البياض المجموع  
 فادل على احاد مقصودة بحرف مفردة بتغير ما في

و قوله ما الحق اخر الف و باء مفتوح ما قبلها  
 و قوله كسورة ليدل على ان مع مثله من  
 جنس فالمقصود ان كانت الف عز و او هو  
 تلا في قلبت و او و الا فالباء و الممد و ان  
 كانت همزة اصلية تثبت في ان كانت للتانيث  
 قلبت او و الا فالوجهان و يحذف نونه للاضافة  
 و حذف فتاء التانيث في خصيان و البياض المجموع  
 فادل على احاد مقصودة بحرف مفردة بتغير ما في



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ثم اركب ليس بجهر على الاصل في فتح فلك جهر وهو  
 صحيح وفلسر فالصحيح من كسر هـ وفتحة مـ والذكر ملك  
 الاخيرة واو مضموم ما قبلها او ياء مكسورة ما قبلها و  
 مفتوحة ليدل على ان مع الثمنه فان كان اخره  
 ياء قبلها كسرة حذفت مثل قاضون وان كان اخره  
 مقصورا حذفت الالف بقي ما قبلها مفتوحا مثل  
 مصطفون وشرطه ان كان سماعا فذكر علم يعقل  
 وان كان صفة فذكر كسر يعقل وان يكون افعلا

66

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



لرَجَالٍ أَفْرَاسٍ مَعَ الْقِلَّةِ أَفْعَلَ وَأَفْعَالٌ وَأَفْعِلَةٌ

م. فیضانِ اہلسا ۱۲۰۵



فوجها <sup>اسم</sup> الفاعل مشتق من فعل الزحام

وفعله والصيغة وما عد ذلك جمع كثر المصدا  
 اسم للحدث الجاري على الفعل هو من الثلاث في الجرس  
 ومن غير قياس ويجعل عمل فعله مضيا وغيره اذا  
 لم يكن مفعولا مطلقا ويتقدم معموله عليه  
 يصرف فيه ولا يلزم ذكر الفاعل ويجوز اضافته الى  
 الفاعل وقد يضاف الى المفعول اعماله باللام قليل  
 ما كان مطلقا فالعمل للفعل وان كان بدلا منه  
 فجهاز اسم الفاعل مشتق من فعله من قام



[illegible]



هذا هو الأصل في معرفة الأفعال الخمسة  
وهي الضم والجر والرفع والخفض والاعراب  
وهي من أهم ما يجب على الطالب أن يعرفه  
في النحو العربي

كضرب ضرب مضراب عليهم وحذر حذر حذر

والمجروح مثله ويجوز حذف النون مع العمل بالتعريف

تخفيفاً اسم المفعول ما اشتق من فعل ناقص عليه

صيغة من الثابتة على مفعول من غير كعلية صيغة

الفاعل بفتح ما قبل الآخر مستخرج وأمر في العمل و

الاشتراك كما في الفاعل مثله يدعي على غلامه المصفاة

المشبهة ما اشتق من فعل لازم لمن قام به على

معنى الثبوت وصيغة مخالفة لصيغة الفاعل على

هذا هو الأصل في معرفة الأفعال الخمسة  
وهي الضم والجر والرفع والخفض والاعراب  
وهي من أهم ما يجب على الطالب أن يعرفه  
في النحو العربي

هذا هو الأصل في معرفة الأفعال الخمسة  
وهي الضم والجر والرفع والخفض والاعراب  
وهي من أهم ما يجب على الطالب أن يعرفه  
في النحو العربي



وَحَسَنٌ وَجْهٌ الْحَسَنِ جَمْعُ الْوَجْهِ الْحَسَنِ وَجْهًا أَشْلَانِ

[illegible]



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



*[A large section of handwritten Persian script, likely from the same manuscript as the previous block.]*

الشيء زيادة على غيره وهو فعل وشروط ان

يُنْفِئُ عَنْ ثَلَاثِي خَيْرٍ لَكُمْ مِنْهُ وَلَيْسَ بِأَوَّلِ الْعَجَبِ

لَا تَنْتَهِمَا فَعَلِ الْخَيْرَ مِثْلَ نَبِيٍّ أَفْضَلُ لِلنَّاسِ

١٠٠ من المان واليهين ١٢١ سنة لغيره القليل ١٢

فان قهرمک غیری که او میسر آید بایست باشد مثل هوا شد و من

بسم الله الرحمن الرحيم

استعمل جبالاً وبياضاً وحمي وقياساً للدفاع و قد جباء  
مثال اللزج ١٢ مثال الجنب ١٣

مشال المزمع ۱۲ مشال الجيب ۱۳

لا تفعل شيئا حتى تروا اليوم تسفل وأشهر ويسفل

مذكرة مذكورة مشغول مشهور

مذکور  
مأمور  
مشغول  
مشغول

على الحد الثالث واجب مضافاً او بمنزلة معرف باللام

فلا يجوز زيد لا فضل من محمد ولا زيد افضل لان

شرك البیہ ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten Persian text in a cursive script, likely from a manuscript. The text is dense and fills most of the page.



اسم انصاف ۱۲

۱۰۰ من حبیب اللہ

۱۰۰ من حبیب اللہ

بسم الله الرحمن الرحيم

6911

14

اسم التفسير للمصنف المصنف بزيادة الملقب

06

[illegible]



و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره

اذا كان صفة لشئ وهو في المعنى مسبب

مفضل باعتبار الاول على نفسه باعتبار

١٢ مفضل على نفسه

غيره منقيا مثل ما رايته رجلا احسن في

١٢ رجلا احسن في

عينه الكل منه في عين زيد لانه بمعنى

١٢ فاعل احسن

حسن مع انهم لو رفعوا الفصا و ابينه بن مخمولا

١٢ هم التقييل

١٢ النجاة

باجني وهو الكل شك ان تقول احسن في عينه

الكل من عين زيد فان قدمت ذكر العين

١٢ على اسم التقييل

١٢ نية المسئلة

قلت ما رايته كعين زيدا احسن فيها الكل

١٢ فاعل احسن

و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره

و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره و قد قيل ان من كان له فضل على غيره في العلم او في غيره من النعمان لم يزل يفتخر به و يفتخر به على غيره



**المضلع** ما تشبه الاسم باحد زواياها وتكون فيه قوة مشتركة  
 ١٢٠ ف ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥ ٦١٦ ٦

[illegible][illegible][illegible][illegible]











[illegible]



محتد ادخال بجنة وكنيت سرى حتى ادخال لبلدا

واسير حتى تغيب الشمس فان اردت الحال تحقيقاً

اوحكاية كانت حرف ابتداء فافزع وتجب السببية

مثل مرض حتى لا يري جوده <sup>٥٢</sup> ومن ثم امتنع الرفع في

کان سیرکتوں داخلہ فی المناقصہ واسترحتے

تدخلها و جاز في التامة كان سير حتى دخلها وايمسار

حتى يدخلها ولا تم حتى مثل سميت لا دخل الجنة ولا تم

للمجود لام تأكيد بعد النفي كان مثل ما كان الله



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



وإذا كان الجزاء ماضياً بغير قد لفظاً ومحتلاً

[illegible]



قولم <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup>

بحرف الفاء وان كان مضارعاً مثبتاً أو منفياً بلا  
 فالوجهان الا فالفاء ويحذف دامة الجملة الاسمية  
 موضع الفاء وان مقدرة بعد الامر والنهي لا استفهام  
 والتمني والعرض اذا قصد السببية نحو ان تدخل  
 الجنة ولا تكفر تدخل الجنة واقتنع لا تكفر تدخل النار  
 خلافاً للكسائي لان التقدير ان لا تكفر الا من  
 صيغة يطالب بها الفعل من الفاعل المخاطب بمجد  
 حرف المضارعة <sup>٥٦</sup> وحكم اخره حكم المجزئ فان كان

قولم <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup>

قولم <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup>



بعداً ساكن ليس باعني دت همزة وصل مضمومة

اے بعد حذف حرف المقدر ١٣

ان كان بعداً ضمةً ومكسورةً فيساوياً مثل قتل

واضرب واعلم وان كان رباعياً مفتوحة مقطوعة

فعل الحركي هم فاعله هو واحد فاعله فان كان

حاضياً ضم أوله كسر قبل آخره ويضم الثالث مع همزة

الوصل الثاني مع التاء خوف اللبس محتل العين

حال اے لقولنا مع التاء ان الامة في العلم ١١

الافصح قيل ويبيع وجاء الاشمام والواو ومثله

باب اختيار والتقدير من استخير واقيم وان كان

اے هجرى الاشمام والواو فيها عدم كمن اقبل ايضاً في المثال ١٢

فعل الحركي هم فاعله هو واحد فاعله فان كان حاضياً ضم أوله كسر قبل آخره ويضم الثالث مع همزة الوصل الثاني مع التاء خوف اللبس محتل العين

باب اختيار والتقدير من استخير واقيم وان كان

اے هجرى الاشمام والواو فيها عدم كمن اقبل ايضاً في المثال ١٢

باب اختيار والتقدير من استخير واقيم وان كان

باب اختيار والتقدير من استخير واقيم وان كان



[illegible]

مضارعاً ضمَّ أوَّله وفتح ما قبل خره ومعتل العين

وحررت لنفسها رجة فلما علمت على الامم ١٣

و حزن النفس و حزن على الامور

ينقل في العين النفا المتعد وغير المتعد والمتعد

ما يتوقف فهمه على متعلق كضرب غير المنتهى

بخلاف گفتار المتعدي يكون الى واحد كضرب الى

اشتهى كل علم وعلم الى الله كاعلم واروا ابنا ونبيا

وَأَخْبِرْ وَخَبِّرْ وَتَذَرْ هَذِهِ مَفْعُولٌ بِهَا الْأَوَّلُ مَفْعُولٌ

اعطيت الثاني والثالث كقولك علمت

رفع الالـقـلوب وحبـبت واخلت زحمت

کتاب تاج وید  
 در علم نجوم و ریاضی و کیمیا و طب و فقه و تاریخ و جغرافیه و صنایع و معادن و ادب و لغت و شعر و نثر و خط و رسم و آداب و عادات و رسوم و تقویم و سیر و سفر و تجارت و دولتی و نظامی و جمعی و فردی و کلیه امور دنیوی و دینی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و علمی و هنری و ورزشی و تفریحی و بهداشتی و درمانی و پیشگیری و مراقبتی و آموزشی و تربیتی و پرورشی و رفاهی و عمرانی و معماری و مهندسی و فناوری و صنعت و کشاورزی و دامپروری و شیلات و منابع طبیعی و محیط زیست و انرژی و آب و هوا و زمین و خاک و گیاهان و جانوران و انسان و جامعه و دولت و ملت و جهان و کائنات و خداوند و اله و ملائکه و فرشتگان و ارواح و جنات و شیاطین و دیابلی و غیره و سایر امور که در این کتاب مذکور است و هر یک از اینها را در این کتاب به تفصیل شرح داده ام و امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و در راه سعادت و خوشبختی شما کمک کند.  
 محمد بن علی قزوینی



علمت منطلقا ولبعضها معنى آخر يتعدى به الى واحد

انعام فعل و این فعل محتاج به مفعول است  
 و عمل منفیست و شونبه آنکه الفاظ و تا  
 عمل است بر تقدیر و قول او و این چهار  
 است و از یک بعضی عمل اولی است بر تقدیر و  
 انعام فعل و این فعل محتاج به مفعول است  
 و عمل منفیست و شونبه آنکه الفاظ و تا  
 عمل است بر تقدیر و قول او و این چهار  
 است و از یک بعضی عمل اولی است بر تقدیر و

۱۰۰. جو اُچھا اُچھا لڑکیاں درخت پر بیٹھا ہوتی ہیں ان کو لڑکیوں کا درخت کہتے ہیں۔



[illegible]



ما ضياحا تاء او منقطعا ومعنى صار ويكون فيها ضمير

نور و قد تاء و كان من غير عذر و صار و كان من غير عذر و كان من غير عذر و كان من غير عذر

الشان تكون تاقية معني ثبت وزائدة و صار للاسقال

وا صبح وامسى اصحى فتران مضمون الجملة باوقاتها

نور و قد تاء و كان من غير عذر و صار و كان من غير عذر و كان من غير عذر و كان من غير عذر

و معني صار و تكون تامة و ظل و بات فتران مضمون

الجملة بوقيتها ومعني صار و ما زال و ما برح و ما فتى و ما

انفك لاستمرار خبرها الفاعلها ما قد قبله و يبين معاني

وما دام لتوقيت امر مبدية ثبوت خبرها الفاعلها و ما

تحتاج الى كلام كانه ظرف و ليس له معنى مضمون

و هو قوله في المتن

لاجل ان ما دام لتوقيت

قوله و يكون تاقية معني ثبت و صار و كان من غير عذر و كان من غير عذر و كان من غير عذر و كان من غير عذر



یجذب آن و الثانی کا دتقول کا دزید بھی وقت

[illegible]



تدخل أن واذا دخل النفي على كاد فهو كالا فعال  
على كاد قيل يكون للاثبات قيل يكون الماضي  
للا ثبات وفي مستقبل كالا فعال تمسك بقوله  
تعالى كادوا يفعلون ويقول في الرمة شعر  
إذا غير الفجر المحبين أمة يكن رسيلهم من حب  
مئة يدرج : والثالث طفق وكله جعل اخذ  
وهي مثل كاد واوشك مثل عسى وكاد في  
الاستعمال فعل لتعجب وفتح كانشاء التعجب

تدخل أن واذا دخل النفي على كاد فهو كالا فعال  
على كاد قيل يكون للاثبات قيل يكون الماضي  
للا ثبات وفي مستقبل كالا فعال تمسك بقوله  
تعالى كادوا يفعلون ويقول في الرمة شعر  
إذا غير الفجر المحبين أمة يكن رسيلهم من حب  
مئة يدرج : والثالث طفق وكله جعل اخذ  
وهي مثل كاد واوشك مثل عسى وكاد في  
الاستعمال فعل لتعجب وفتح كانشاء التعجب

تدخل أن واذا دخل النفي على كاد فهو كالا فعال  
على كاد قيل يكون للاثبات قيل يكون الماضي  
للا ثبات وفي مستقبل كالا فعال تمسك بقوله  
تعالى كادوا يفعلون ويقول في الرمة شعر  
إذا غير الفجر المحبين أمة يكن رسيلهم من حب  
مئة يدرج : والثالث طفق وكله جعل اخذ  
وهي مثل كاد واوشك مثل عسى وكاد في  
الاستعمال فعل لتعجب وفتح كانشاء التعجب

تدخل أن واذا دخل النفي على كاد فهو كالا فعال  
على كاد قيل يكون للاثبات قيل يكون الماضي  
للا ثبات وفي مستقبل كالا فعال تمسك بقوله  
تعالى كادوا يفعلون ويقول في الرمة شعر  
إذا غير الفجر المحبين أمة يكن رسيلهم من حب  
مئة يدرج : والثالث طفق وكله جعل اخذ  
وهي مثل كاد واوشك مثل عسى وكاد في  
الاستعمال فعل لتعجب وفتح كانشاء التعجب

تدخل أن واذا دخل النفي على كاد فهو كالا فعال  
على كاد قيل يكون للاثبات قيل يكون الماضي  
للا ثبات وفي مستقبل كالا فعال تمسك بقوله  
تعالى كادوا يفعلون ويقول في الرمة شعر  
إذا غير الفجر المحبين أمة يكن رسيلهم من حب  
مئة يدرج : والثالث طفق وكله جعل اخذ  
وهي مثل كاد واوشك مثل عسى وكاد في  
الاستعمال فعل لتعجب وفتح كانشاء التعجب



*[A large, dense handwritten note in Persian script, likely a commentary or continuation of the preceding text.]*

وله بيغتان ما فعله وأفعل به وهما غير متصرفين

مثلاً أَحْسَنَ زَيْدًا وَاحْسِنَ فِيهِ لَإِيْتِيَانِ ٥٢ الْأَمَّا

يُنْتِ مِنْهُ أَفْعَالٌ لِقَضَائِهِ يَتَوَصَّلُ فِي الْمَمْتَعِ مِثْلًا

استخرجوا من الشدة واستخرجوا من الشدة

بتقديم وتأخير ولا فصل <sup>ثم</sup> إجازة لما زنى الفصل

بالظهور و ما ابتدأ رزقة عند سيدي و ما بعد ما الخبير

٥٦ موصولة عند الاختفئ والخبر محذوف بفعل عنه

سید یوسف فارغی نے افعال و مفعول عند الخفش

ان الغدير عند المستقر في النهر

۱۲ - مبارک بیگزین علی شوقی ۱۲

[illegible]



والبراء المتعدية وزائدة ثقينة ضمير أفعال المدح

والله ما وضع لانتشار مدح او فخر مني هانم وبس

وشرطها ان يكون الفاعل معترفا باللام او مضافا

الى المعرف بها او مضيل مميز ابتكرة منصوبة او باقتل

فَتَعَاهَى بَعْدَ ذَلِكَ الْخِصْصِ وَهُوَ مَبْدَأُ مَا قَبْلَهُ خَبْرَةٌ  
وَأَخْبَرُ مَلَيْتِي مَحْذُوفٌ شَيْءٌ نَعْلَمُ أَنَّ زَيْدًا وَشَرْطَهُ

مطابقة الفاعل ويس مثل القوم الذين كذبوا وشبهه

متاوان قد يحذف المخصوصا عن العلم مثل نعم العبد



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



في الخبر في الاستقيا م والنفي قيا م وفي غير سماع

والكان مذوم ومذون وخلا وعلا وحاشا من لا ابتدا  
والتبيين والتبعيض وزائدة في غير الموجب خلافا  
للكوفيين ولا خفش وقد كان من مطر وشبهه  
متاؤل والى للافتاء ومجتمعة قليلا وحتى كذلك  
ومجتمعة مع كثير او يختص بالظاهر خلافا للمدروني  
للظرفية ومجتمعة على قليا والباء للاصلا والاستعانة  
والمصاحبة والمقابلة والتعددية والظرفية وزائدة  
في الخبر في الاستفهام والنفي قياسا وفي غيرهما  
في الخبر في الاستفهام والنفي قياسا وفي غيرهما



*[A large, dense handwritten manuscript page in Persian script, likely from a historical document or letter.]*

نحو مجيبك في القيد واللام للاختصاص والتغليل

ويعني عن مع القول زائدة ومبني على الواو في القسم

للتعجب ربّ التقليل ولها صدر الكلام مختصة بنكرة

موصوفه على الاصحح وفعلها ماض محذوف غلبا وقد

تدخل على مضير مَبهم ميزنكرة منصوبته الضمير

مذكر خلافا للكوفيين في مطابقة التمييز وتلحقها

ما فتدخل على الجمل وأوهان تدخل على نكرة مصوفة

وَوَاوُ الْقِسْمِ اِنَّمَا تَكُونُ عِنْدَ حَذْفِ الْفَعْلِ الْغَيْرِ السَّوَالِ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



مختصة بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف  
 المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل  
 عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان  
 اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون  
 سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في  
 الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس  
 وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة

قوله وان مثلها ما مختص بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة

قوله وان مثلها ما مختص بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة

قوله وان مثلها ما مختص بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة

قوله وان مثلها ما مختص بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة

قوله وان مثلها ما مختص بالظاهر والثناء مثلها مختص باسم الله والباء  
 اعم منه ما في الجميع يتلق القسم باللام وان حرف المنفردة وقد يحذف جوابها اذا عترضها فقد ما يدل عليه من المجازاة وعلى الاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من والكاف للتشبيه زائدة وقد تكون سما وتختص بالظاهر ومنه للزمان لا ابتداء في الماضي الظرفية في الحاضر ما رتبة منتهى ومنه يونس وحاشا وعدل وخلا للاستثناء والحروف المشبهة



[illegible]



الاحران نحو من يكرهه فاني لكونه اذا انه عبد القفا  
 والله اعلم: وشبههم لذلك جاز العطف على اسم المكسورة  
 لفظاً او حكماً بالرفع دون المفتوحة وبشرط مضى  
 الخبر لفظاً او تقدير اخلافاً للكوفيين ولا اثر لكونه  
 مبنياً اخلافاً للمبدوء والكسائي في مثل ذلك وزيد  
 ذاهبان ولكن كذلك ولذلك دخلت اللام  
 مع المكسورة دونها على الخبر والاسم اذا فصل  
 بينه وبينها او على ما بينهما وفي الكسائي ضعيف وتخفف

قوله اذا انه عبد القفا  
 قوله وشبههم لذلك  
 قوله لفظاً او حكماً بالرفع  
 قوله وبشرط مضى  
 قوله لا اثر لكونه  
 قوله مبنياً اخلافاً للمبدوء  
 قوله والكسائي في مثل ذلك  
 قوله ذاهبان ولكن كذلك  
 قوله ولذلك دخلت اللام  
 قوله مع المكسورة دونها  
 قوله على الخبر والاسم  
 قوله اذا فصل بينه  
 قوله وبينها او على ما  
 قوله بينهما وفي الكسائي  
 قوله ضعيف وتخفف

قوله اذا انه عبد القفا  
 قوله وشبههم لذلك  
 قوله لفظاً او حكماً بالرفع  
 قوله وبشرط مضى  
 قوله لا اثر لكونه  
 قوله مبنياً اخلافاً للمبدوء  
 قوله والكسائي في مثل ذلك  
 قوله ذاهبان ولكن كذلك  
 قوله ولذلك دخلت اللام  
 قوله مع المكسورة دونها  
 قوله على الخبر والاسم  
 قوله اذا فصل بينه  
 قوله وبينها او على ما  
 قوله بينهما وفي الكسائي  
 قوله ضعيف وتخفف

قوله اذا انه عبد القفا  
 قوله وشبههم لذلك  
 قوله لفظاً او حكماً بالرفع  
 قوله وبشرط مضى  
 قوله لا اثر لكونه  
 قوله مبنياً اخلافاً للمبدوء  
 قوله والكسائي في مثل ذلك  
 قوله ذاهبان ولكن كذلك  
 قوله ولذلك دخلت اللام  
 قوله مع المكسورة دونها  
 قوله على الخبر والاسم  
 قوله اذا فصل بينه  
 قوله وبينها او على ما  
 قوله بينهما وفي الكسائي  
 قوله ضعيف وتخفف

قوله اذا انه عبد القفا  
 قوله وشبههم لذلك  
 قوله لفظاً او حكماً بالرفع  
 قوله وبشرط مضى  
 قوله لا اثر لكونه  
 قوله مبنياً اخلافاً للمبدوء  
 قوله والكسائي في مثل ذلك  
 قوله ذاهبان ولكن كذلك  
 قوله ولذلك دخلت اللام  
 قوله مع المكسورة دونها  
 قوله على الخبر والاسم  
 قوله اذا فصل بينه  
 قوله وبينها او على ما  
 قوله بينهما وفي الكسائي  
 قوله ضعيف وتخفف



۵ بالله سبحانه ان قلتم مسلمانو جميعا عليكم غلظة المتعدي

[illegible]

للكسورة فيلزمها اللام ويجوز الغاءها ويجوز دخولها

على فعل من افعال مبتدأ خلافاً للكوفيين في التعميم

وَيَخْفَفُ الْمَقْتُوحةُ فَيَعْمَلُ فِي ضَمِيرِ شَتَانٍ مَقْدَمٍ يَفْتَدِي خِلَافَ

على الجملة مطلقا وشذاعمالها في غيرهما وتليزهما مع الفعل

فی غیر ضمیر اثنین ۱۲ اے المفتوحۃ المحققة ۱۳

السيئين اوسوف او قد او حرف التثنية وكان للتثنيه

۵۰

و تخفف فتلقى على الافصح ولكن لا ستدرك توسطه

انے مطلب کے ساتھ بدفع ماعسیان میں ہے

بين كلامين متغايرين معنىً وتختلف فلغى ويجوز

معها الواو وليت المتنى اجاز الفرائى ليت زيدا قائما

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



ولعل لترجي شد الجرحا الحرف العاطفة

وحى لو او والفاء و ثم وحتى واو و اما و امر و لا و لكن

لما و اربعة الاول للجمع فالواو للجمع مطلقا لا ترتيبا

والفاء للترتيب ثم مثلها بمهلة حتى مثلها و معطوفها

جزء من متبوعه ليفيد قوة اوضحها واو و اما و امر

لاحد الامرين ميمها و ام المتصلة لازمة لعمدة الاستفهام

يليهما احد المستويين و الاخر المعززة بعد ثبوت احدهما

الطالب التعيين من ثم تحرير الجرحا زيدا ام عمدا

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely explaining the grammatical rules of the main text. The notes are written diagonally and include various examples and explanations related to the use of particles like 'wa' (و) and 'fa' (ف).

Handwritten marginal notes in Arabic script, continuing the grammatical explanations. These notes provide further examples and details about the rules of particle usage discussed in the main text.



و قوله المنقطع قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 المنقطعة قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 قبل المعطوف عليه لازمة مع ما جارية مع او لا ويل  
 ولكن لا حدهما بنا ولكن لازمة للنفى حرف التبيين  
 الا واما حرف النفي بالاعتماد و ايلزها بالبعيد  
 والحزرة للقريب جروا لا يحجب نعم و بلى و اى و اجل  
 و جبر و ان فنعم مقرة لما سبقها و بلى مختصة  
 بايجاب النفي و اى للاشبات بعد الاستفهام و يلزمها القسم

**وَمَنْ تَكُنْ جَاهِلًا بِالتَّعْيِينِ دُونَ نَعْمٍ أَوْ لَا**  
**المنقطعة قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما**  
**قبل المعطوف عليه لازمة مع ما جارية مع او لا ويل**  
**ولكن لا حدهما بنا ولكن لازمة للنفى حرف التبيين**  
**الا واما حرف النفي بالاعتماد و ايلزها بالبعيد**  
**والحزرة للقريب جروا لا يحجب نعم و بلى و اى و اجل**  
**و جبر و ان فنعم مقرة لما سبقها و بلى مختصة**  
**بايجاب النفي و اى للاشبات بعد الاستفهام و يلزمها القسم**

و قوله المنقطع قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 المنقطعة قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 قبل المعطوف عليه لازمة مع ما جارية مع او لا ويل  
 ولكن لا حدهما بنا ولكن لازمة للنفى حرف التبيين  
 الا واما حرف النفي بالاعتماد و ايلزها بالبعيد  
 والحزرة للقريب جروا لا يحجب نعم و بلى و اى و اجل  
 و جبر و ان فنعم مقرة لما سبقها و بلى مختصة  
 بايجاب النفي و اى للاشبات بعد الاستفهام و يلزمها القسم

و قوله المنقطع قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 المنقطعة قبل الحزرة مثلها لايل ام شارة و اما  
 قبل المعطوف عليه لازمة مع ما جارية مع او لا ويل  
 ولكن لا حدهما بنا ولكن لازمة للنفى حرف التبيين  
 الا واما حرف النفي بالاعتماد و ايلزها بالبعيد  
 والحزرة للقريب جروا لا يحجب نعم و بلى و اى و اجل  
 و جبر و ان فنعم مقرة لما سبقها و بلى مختصة  
 بايجاب النفي و اى للاشبات بعد الاستفهام و يلزمها القسم



२

۱۰ قولہ صحت الزیادۃ  
مختلفین زیادہ صفت اندان ان  
زیادہ سے شہود کو باہمی تاثیرات  
تا کہ نفی مثل ان نسبت زیادہ ای  
بابا کی مصدقہ مثل شرط ان و  
انقضی یعنی بقدر علیہ و بالمثل  
ان مع ما آہ و ان مفتوح حفظہ  
بیشتر زیادہ کردہ معشود بابا و  
در بیان کو در قسم مثل نور علیہ  
فلان جا و علیہ شریعت و اشدان و  
قام زید ثمت و علی ث زیادہ  
تو باقیہ یو حق قسم کان جنبہ  
نسطو لی باطل قسم کان جنبہ  
اسی قیاسیت با کبریا علیہ  
زیادہ کردہ سے مفتوح بابا و  
اذا تا خارج  
الاسماء و الحروف  
بسیر قسم و

وَأَجَلٌ وَجَيْرٌ وَإِنْ تَصْدِيقٌ لِلْمُخْبِرِ وَفِي الزِّيَادَةِ

زَوَّانَ وَمَا وَلَا وَمَنْ وَالْبَاءُ وَاللَّامُ فَإِنْ مَعَ مَا النَّافِيَةِ

وَقُلْتُ مَعَ الْمَصْدُورَةِ وَلَمَّا وَانْجَمَ مَا وَبَّيْنَهُ لَوْ قَسِمَ

وَقُلْتُ مَعَ الْكَافِ مِمَّا مَعَ أَذَوَائِهِ وَإِنْ كَانَ بِشَرِّهَا

وبعض حروف البحر قلت مع المضار واللام مع الواو

بعد النفي والاصدية وقلت قبل القسم وشذبت

مَعَ الْمُضَافِ وَمِنْ وَالْبَاءِ وَاللَّامِ تَقْدِمُ هَذِهِ الْحُرُوفُ

التفسير اى وان فان مختصة بهما في معنى القول

موصوف ۱۲ صفت ۱۲

[illegible]



[illegible]

حَسْبُكَ فَلَاصِدٌ رَاوَانٌ وَأَنْتَ فَالْأَوَّلَانِ لِلْفِعْلَةِ

وَأَنَّ الْأَسْمِيَّةَ حُرُوفُ الْخَفِضِ فَلَا أَوَّلَ وَلَا

وَلَوْ هَا صَدَرَ الْكَلَامُ وَيَلْتَزِمُهَا الْفِعْلُ نَفْظًا وَتَقْدِيرًا

حرف التوقع قد هي المضارع للتقيل حرفا

الاستفهام الممثلة وهل هما صدر الكلام تقول ان هذا قاله  
 مبتدأ ١٣

واقام زيد وكذلك أهل الهمة ثم تصرف لقول الـيدضي  
 في الفعلية ١٢  
 نحو هل زيد قام و هل قام زيد ١٣  
 في الشرف فاني الاستعمال ١٤

وَالضَّرْبُ نَيْلٌ وَهُوَ اخْوَالُكَ وَابْنُكَ عِنْدَ امِّ عَمْرٍو وَالشَّرُّ

إِذَا مَا وَقَعَ وَأَمْنُ كَانَ وَأَوْ مِنْ كَانَ حَرْفُ الشَّرْطِ

و انند و جایز است که  
مقتضای این مقصود از حدیث  
استدوات در باب  
تسبیح استعمال اربعین و  
کرده استفهام  
از آنست از ما واقع و این سخن  
از جهت ادخال نحو هم است  
که در آیه شفا سر  
افسانه یک بند صلاحت

جدا ۱۱

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰















بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَبِالْحَمْدِ لِلَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ



[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بذه رالة في تحقيق الوثائق السماعية لابن كمال يا شارجمه الله تبارك وتعالى اقل المنظر مصنف  
شرح المفصل معرفة الوثائق السماعية متعسر على الاكثر ونحن نذكر ما بهنا بحيث لا يبقى الا نادرا وترتبت على ترتيب

حروف الهجاء باب الف <sup>ص ۱۰۸</sup> ا <sup>ص ۱۰۹</sup> ب <sup>ص ۱۱۰</sup> ج <sup>ص ۱۱۱</sup> د <sup>ص ۱۱۲</sup> هـ <sup>ص ۱۱۳</sup> و <sup>ص ۱۱۴</sup> ز <sup>ص ۱۱۵</sup> ح <sup>ص ۱۱۶</sup> ط <sup>ص ۱۱۷</sup> ث <sup>ص ۱۱۸</sup> ج <sup>ص ۱۱۹</sup> د <sup>ص ۱۲۰</sup> هـ <sup>ص ۱۲۱</sup> و <sup>ص ۱۲۲</sup> ز <sup>ص ۱۲۳</sup> ح <sup>ص ۱۲۴</sup> ط <sup>ص ۱۲۵</sup> ث <sup>ص ۱۲۶</sup> ج <sup>ص ۱۲۷</sup> د <sup>ص ۱۲۸</sup> هـ <sup>ص ۱۲۹</sup> و <sup>ص ۱۳۰</sup> ز <sup>ص ۱۳۱</sup> ح <sup>ص ۱۳۲</sup> ط <sup>ص ۱۳۳</sup> ث <sup>ص ۱۳۴</sup> ج <sup>ص ۱۳۵</sup> د <sup>ص ۱۳۶</sup> هـ <sup>ص ۱۳۷</sup> و <sup>ص ۱۳۸</sup> ز <sup>ص ۱۳۹</sup> ح <sup>ص ۱۴۰</sup> ط <sup>ص ۱۴۱</sup> ث <sup>ص ۱۴۲</sup> ج <sup>ص ۱۴۳</sup> د <sup>ص ۱۴۴</sup> هـ <sup>ص ۱۴۵</sup> و <sup>ص ۱۴۶</sup> ز <sup>ص ۱۴۷</sup> ح <sup>ص ۱۴۸</sup> ط <sup>ص ۱۴۹</sup> ث <sup>ص ۱۵۰</sup> ج <sup>ص ۱۵۱</sup> د <sup>ص ۱۵۲</sup> هـ <sup>ص ۱۵۳</sup> و <sup>ص ۱۵۴</sup> ز <sup>ص ۱۵۵</sup> ح <sup>ص ۱۵۶</sup> ط <sup>ص ۱۵۷</sup> ث <sup>ص ۱۵۸</sup> ج <sup>ص ۱۵۹</sup> د <sup>ص ۱۶۰</sup> هـ <sup>ص ۱۶۱</sup> و <sup>ص ۱۶۲</sup> ز <sup>ص ۱۶۳</sup> ح <sup>ص ۱۶۴</sup> ط <sup>ص ۱۶۵</sup> ث <sup>ص ۱۶۶</sup> ج <sup>ص ۱۶۷</sup> د <sup>ص ۱۶۸</sup> هـ <sup>ص ۱۶۹</sup> و <sup>ص ۱۷۰</sup> ز <sup>ص ۱۷۱</sup> ح <sup>ص ۱۷۲</sup> ط <sup>ص ۱۷۳</sup> ث <sup>ص ۱۷۴</sup> ج <sup>ص ۱۷۵</sup> د <sup>ص ۱۷۶</sup> هـ <sup>ص ۱۷۷</sup> و <sup>ص ۱۷۸</sup> ز <sup>ص ۱۷۹</sup> ح <sup>ص ۱۸۰</sup> ط <sup>ص ۱۸۱</sup> ث <sup>ص ۱۸۲</sup> ج <sup>ص ۱۸۳</sup> د <sup>ص ۱۸۴</sup> هـ <sup>ص ۱۸۵</sup> و <sup>ص ۱۸۶</sup> ز <sup>ص ۱۸۷</sup> ح <sup>ص ۱۸۸</sup> ط <sup>ص ۱۸۹</sup> ث <sup>ص ۱۹۰</sup> ج <sup>ص ۱۹۱</sup> د <sup>ص ۱۹۲</sup> هـ <sup>ص ۱۹۳</sup> و <sup>ص ۱۹۴</sup> ز <sup>ص ۱۹۵</sup> ح <sup>ص ۱۹۶</sup> ط <sup>ص ۱۹۷</sup> ث <sup>ص ۱۹۸</sup> ج <sup>ص ۱۹۹</sup> د <sup>ص ۲۰۰</sup> هـ <sup>ص ۲۰۱</sup> و <sup>ص ۲۰۲</sup> ز <sup>ص ۲۰۳</sup> ح <sup>ص ۲۰۴</sup> ط <sup>ص ۲۰۵</sup> ث <sup>ص ۲۰۶</sup> ج <sup>ص ۲۰۷</sup> د <sup>ص ۲۰۸</sup> هـ <sup>ص ۲۰۹</sup> و <sup>ص ۲۱۰</sup> ز <sup>ص ۲۱۱</sup> ح <sup>ص ۲۱۲</sup> ط <sup>ص ۲۱۳</sup> ث <sup>ص ۲۱۴</sup> ج <sup>ص ۲۱۵</sup> د <sup>ص ۲۱۶</sup> هـ <sup>ص ۲۱۷</sup> و <sup>ص ۲۱۸</sup> ز <sup>ص ۲۱۹</sup> ح <sup>ص ۲۲۰</sup> ط <sup>ص ۲۲۱</sup> ث <sup>ص ۲۲۲</sup> ج <sup>ص ۲۲۳</sup> د <sup>ص ۲۲۴</sup> هـ <sup>ص ۲۲۵</sup> و <sup>ص ۲۲۶</sup> ز <sup>ص ۲۲۷</sup> ح <sup>ص ۲۲۸</sup> ط <sup>ص ۲۲۹</sup> ث <sup>ص ۲۳۰</sup> ج <sup>ص ۲۳۱</sup> د <sup>ص ۲۳۲</sup> هـ <sup>ص ۲۳۳</sup> و <sup>ص ۲۳۴</sup> ز <sup>ص ۲۳۵</sup> ح <sup>ص ۲۳۶</sup> ط <sup>ص ۲۳۷</sup> ث <sup>ص ۲۳۸</sup> ج <sup>ص ۲۳۹</sup> د <sup>ص ۲۴۰</sup> هـ <sup>ص ۲۴۱</sup> و <sup>ص ۲۴۲</sup> ز <sup>ص ۲۴۳</sup> ح <sup>ص ۲۴۴</sup> ط <sup>ص ۲۴۵</sup> ث <sup>ص ۲۴۶</sup> ج <sup>ص ۲۴۷</sup> د <sup>ص ۲۴۸</sup> هـ <sup>ص ۲۴۹</sup> و <sup>ص ۲۵۰</sup> ز <sup>ص ۲۵۱</sup> ح <sup>ص ۲۵۲</sup> ط <sup>ص ۲۵۳</sup> ث <sup>ص ۲۵۴</sup> ج <sup>ص ۲۵۵</sup> د <sup>ص ۲۵۶</sup> هـ <sup>ص ۲۵۷</sup> و <sup>ص ۲۵۸</sup> ز <sup>ص ۲۵۹</sup> ح <sup>ص ۲۶۰</sup> ط <sup>ص ۲۶۱</sup> ث <sup>ص ۲۶۲</sup> ج <sup>ص ۲۶۳</sup> د <sup>ص ۲۶۴</sup> هـ <sup>ص ۲۶۵</sup> و <sup>ص ۲۶۶</sup> ز <sup>ص ۲۶۷</sup> ح <sup>ص ۲۶۸</sup> ط <sup>ص ۲۶۹</sup> ث <sup>ص ۲۷۰</sup> ج <sup>ص ۲۷۱</sup> د <sup>ص ۲۷۲</sup> هـ <sup>ص ۲۷۳</sup> و <sup>ص ۲۷۴</sup> ز <sup>ص ۲۷۵</sup> ح <sup>ص ۲۷۶</sup> ط <sup>ص ۲۷۷</sup> ث <sup>ص ۲۷۸</sup> ج <sup>ص ۲۷۹</sup> د <sup>ص ۲۸۰</sup> هـ <sup>ص ۲۸۱</sup> و <sup>ص ۲۸۲</sup> ز <sup>ص ۲۸۳</sup> ح <sup>ص ۲۸۴</sup> ط <sup>ص ۲۸۵</sup> ث <sup>ص ۲۸۶</sup> ج <sup>ص ۲۸۷</sup> د <sup>ص ۲۸۸</sup> هـ <sup>ص ۲۸۹</sup> و <sup>ص ۲۹۰</sup> ز <sup>ص ۲۹۱</sup> ح <sup>ص ۲۹۲</sup> ط <sup>ص ۲۹۳</sup> ث <sup>ص ۲۹۴</sup> ج <sup>ص ۲۹۵</sup> د <sup>ص ۲۹۶</sup> هـ <sup>ص ۲۹۷</sup> و <sup>ص ۲۹۸</sup> ز <sup>ص ۲۹۹</sup> ح <sup>ص ۳۰۰</sup> ط <sup>ص ۳۰۱</sup> ث <sup>ص ۳۰۲</sup> ج <sup>ص ۳۰۳</sup> د <sup>ص ۳۰۴</sup> هـ <sup>ص ۳۰۵</sup> و <sup>ص ۳۰۶</sup> ز <sup>ص ۳۰۷</sup> ح <sup>ص ۳۰۸</sup> ط <sup>ص ۳۰۹</sup> ث <sup>ص ۳۱۰</sup> ج <sup>ص ۳۱۱</sup> د <sup>ص ۳۱۲</sup> هـ <sup>ص ۳۱۳</sup> و <sup>ص ۳۱۴</sup> ز <sup>ص ۳۱۵</sup> ح <sup>ص ۳۱۶</sup> ط <sup>ص ۳۱۷</sup> ث <sup>ص ۳۱۸</sup> ج <sup>ص ۳۱۹</sup> د <sup>ص ۳۲۰</sup> هـ <sup>ص ۳۲۱</sup> و <sup>ص ۳۲۲</sup> ز <sup>ص ۳۲۳</sup> ح <sup>ص ۳۲۴</sup> ط <sup>ص ۳۲۵</sup> ث <sup>ص ۳۲۶</sup> ج <sup>ص ۳۲۷</sup> د <sup>ص ۳۲۸</sup> هـ <sup>ص ۳۲۹</sup> و <sup>ص ۳۳۰</sup> ز <sup>ص ۳۳۱</sup> ح <sup>ص ۳۳۲</sup> ط <sup>ص ۳۳۳</sup> ث <sup>ص ۳۳۴</sup> ج <sup>ص ۳۳۵</sup> د <sup>ص ۳۳۶</sup> هـ <sup>ص ۳۳۷</sup> و <sup>ص ۳۳۸</sup> ز <sup>ص ۳۳۹</sup> ح <sup>ص ۳۴۰</sup> ط <sup>ص ۳۴۱</sup> ث <sup>ص ۳۴۲</sup> ج <sup>ص ۳۴۳</sup> د <sup>ص ۳۴۴</sup> هـ <sup>ص ۳۴۵</sup> و <sup>ص ۳۴۶</sup> ز <sup>ص ۳۴۷</sup> ح <sup>ص ۳۴۸</sup> ط <sup>ص ۳۴۹</sup> ث <sup>ص ۳۵۰</sup> ج <sup>ص ۳۵۱</sup> د <sup>ص ۳۵۲</sup> هـ <sup>ص ۳۵۳</sup> و <sup>ص ۳۵۴</sup> ز <sup>ص ۳۵۵</sup> ح <sup>ص ۳۵۶</sup> ط <sup>ص ۳۵۷</sup> ث <sup>ص ۳۵۸</sup> ج <sup>ص ۳۵۹</sup> د <sup>ص ۳۶۰</sup> هـ <sup>ص ۳۶۱</sup> و <sup>ص ۳۶۲</sup> ز <sup>ص ۳۶۳</sup> ح <sup>ص ۳۶۴</sup> ط <sup>ص ۳۶۵</sup> ث <sup>ص ۳۶۶</sup> ج <sup>ص ۳۶۷</sup> د <sup>ص ۳۶۸</sup> هـ <sup>ص ۳۶۹</sup> و <sup>ص ۳۷۰</sup> ز <sup>ص ۳۷۱</sup> ح <sup>ص ۳۷۲</sup> ط <sup>ص ۳۷۳</sup> ث <sup>ص ۳۷۴</sup> ج <sup>ص ۳۷۵</sup> د <sup>ص ۳۷۶</sup> هـ <sup>ص ۳۷۷</sup> و

روی البطار یب اثر اسقطار بجای آب لبای و بر بقبر بستر بخور تذکیر و تائید بنصر نبی میر با ح  
نام آبی دنام زنی ۱۲ و نام ۱۱  
نوع اندود ۱۲  
انگشت شهادت ۱۱

بلد بغل بنجیل بساط باذل بریاع باب التاء تبران تلعب تمرید کرو لیونٹ باب الشاء

تختان قمر و اما تعلب نیکو و یونست و قعبان کند لک تمام تهر تلتا شریا یشتب تاب باب بحیم حرا و حیمیم

جفان بیستم باب الحار حرب حضاجر حروف حانوت حیدر و اما الحمار و الحمام فیذکر و یوت باب

انھا و خیل حم و جمیع اسماء الحمر و صفات باب الدال و دیگر دار و لو باب لذال فرع پذیر و یوت

ذراع نوکارد هب دلوب بندر و پوتش باب الرار ریج و جمیع اسمائیا کا جنوب شمال و غیر باب  
اسم الشمس

اسین سلاح و کیم کذ لک سر اول سیم سما باب استین شمال و سیم و تعمیر یذرو یوت باب

الصا و صرط صاع صوف صعو و باب الصا و صبح ضرب باب الطاء و طريق و جعل  
 كفا<sup>١٢</sup> شهيد<sup>١٣</sup>

بدر دیوت طاوت طیر باب الطاء طرطو طهر باب الحین حصد عنان عجز و عجل  
 عی بین الرقعة و الحفۃ

باب الغنم . غنم باب الفاء فخذ فردوس فلک فخت فارس فرس فخر فرق باب القاف

تفایذ کروینشت قوی قدرت فناوتوس قدم قبل تر قزم قدام قلب قول باب الکاف

کف کر مشاعر کعب کی ایک کبر کبد کا س کہل باب اللام لظی لسان نیکر ٹونٹ لیش

در زمانه خود و ملوک مردم می پیچید و مسند که در میان ۱۱  
 بزرگای سلطنت ۱۲ افتاد و ۱۳ مرقدی که سال ۱۴

[illegible]



کذاک باب الیم بلخ مغز منجنیق مسک یذکر و یوثق باب النور  
 نفل نخل نخسیل باب الواو وحش و رار باب الہاء مہبوط باب ال  
 ہذہ لقصد علیہ و عبادتک و اذنتک  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم

نفسی الفداء لیسائل و افانی	بمسائل فاحش کفص البیان	نفسی اسما زنا بیت بغیر
قد کان منها ما قوت ثمر	موقوفہ خیر لا اختلاف معان	اما التي لا بد من تان
والنفس ثم الدائم الدومین	اعداد بالوسن والکفان	و جہم
ثم الحجیم و نار ما ثم العصى	والیرج منها و اللطی و یدان	والغول و العرو و النور
عرو نشجرو الذریع ثعلب	ملح ثم الفاس و الورکان	والقوس ثم المنجنیق
و کذاک فی ذہب بزمکما	ابدا و فی ضرب کمل مکان	الحین و التین و عوال
و کذاک فی کبد کرش ثم فی	افعی و منها شمس العقبان	و کذاک فی فرس و کما
والعنکبوت ثم الموسی عا	ثم الیمین و صبیح الانسان	والرمل منها و السرا و
و کذا الشمال من الاش و مثلها	ضبیح و منها الکف و الساقان	اما التي قد کنت فبیر
اسلم ثم القدر ثم المسک فی	نعت و منها الحال کل اوان	و البیت و الباطن
و کذا السما و اوابی لخصی	ثم اصلاح مقابل الطغیان	و حکم نہا فی القفال
	و قصید تمثلی و ما انا کتسی	توب الفنا و کل شیء ف

۱۵۰ و من کران چیز می در میان مشر واد مونت ست و نام مکرو و مدینه و ناقه که ریاضت نیافتہ باشد ۳۳ ص ۱۵۱  
 ۱۵۲ مزب بالتحریک العسل الایمن و العلیقظید کرد و یوثق کذاک فی الصلاح و نہا بیتانی لمانی الفنا  
 و الغرب لیس منها کما عرفت فلعلہ لم تثبت عند ان علم الامونث لازم فافہم ۱۵۳

از دو کان میان عبد الرحمن عبد الخالق تاجران کتبی













Aladuh Manan  
عبد الحنان

شیر اکبر احمد بن ۸ دھاروڈ کنوینٹ بازار

حیات محمد دوکان دار کرم کمر حیات کرم